



نامهٔ مازندران  
مجموعهٔ اول

# سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه



به کوشش: مصطفی نوری



نشر البرز



نامهٔ مازندران  
مجموعهٔ اول

سفرنامه‌های  
عصر ناصرالدین شاه  
به کوشش: مصطفی نوری



دوربینی از کوهساران سوادکوه

عکس از: کاظم شکوهی

ISBN:978-964-442-764-0



9 789644 427640

بها: ۱۹۵۰۰ تومان



نامهٔ مازندران

مجموعه اول

سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه

www.tabarestan.info  
تبرستان

به کوشش: مصطفی نوری

نشر البرز

تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه: ناصرالدین شاه قاجار، شاه ایران، ۱۳۱۳ - ۱۲۴۷ ق  
عنوان و نام پدیدآور: نامه مازندران: سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه / به کوشش مصطفی نوری  
مشخصات نشر: تهران: البرز، ۱۳۹۰  
مشخصات ظاهری: ۷۴۴ ص. : مصور  
شابک: ۰ - ۷۶۴ - ۴۴۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
عنوان دیگر: سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه  
موضوع: ناصرالدین شاه قاجار، شاه ایران، ۱۳۱۳ - ۱۲۴۷ ق. -- سفرها-- ایران -- مازندران  
موضوع: سفرنامه‌ها  
موضوع: مازندران -- سیر و سیاحت  
موضوع: مازندران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۳ ق  
شناسه افزوده: نوری، مصطفی، گردآورنده  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲ ن / DSR ۱۳۶۹  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۴۵۰۴۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۴۱۵۲۲

---

## انتشارات البرز

✿ امور فنی: مهرآه فیروز  
✿ طراح جلد: سروش رستگار  
✿ چاپ اول: بهار ۱۳۹۰  
✿ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه  
✿ لیتوگرافی: صحیفه نور  
✿ چاپ: کاج  
✿ بها: ۱۹۵۰۰ تومان  
✿ شابک: ۰ - ۷۶۴ - ۴۴۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN 978 - 964 - 442 - 764 - 0

---

✿ مرکز توزیع: پخش البرز - تلفن: ۸۸۴۵۲۷۴۹ - ۸۸۴۵۵۶۰۹

✿ WWW.ALBORZPUBLICATION.COM

✿ INFO@ALBORZPUBLICATION.COM

✿ نشر البرز: خیابان دکتر بهشتی، بین چهارراه اندیشه و سهروردی، ساختمان شماره ۶۸، تلفن و نمابر ۸۸۴۱۷۴۴۶ -

✿ صندوق پستی: ۱۵۸۱ - ۱۶۷۶۵ ۸۸۴۰۵۱۸۲

تمام حقوق چاپ این اثر برای مؤلف محفوظ است.

این اثر با حمایت مالی گروهی از سوادکوهی‌های مقیم پایتخت به چاپ رسیده است.

## فهرست مطالب

|    |  |
|----|--|
| ۱۵ | ..... مقدمه  |
| ۳۳ | ..... سفرنامه بُهلر                                |
| ۳۵ | ..... مأموریت مسیو بُهلر                           |
| ۳۵ | ..... کرج و گازرسنگ                                |
| ۳۶ | ..... از قزوین تا منجیل                            |
| ۳۹ | ..... به سوی رشت                                   |
| ۴۲ | ..... شهر رشت                                      |
| ۴۶ | ..... انزلی  |
| ۵۰ | ..... استحکامات مورد نیاز در ولایت رشت و سرحدات آن |
| ۵۲ | ..... موقعیت جغرافیایی گیلان                       |
| ۵۳ | ..... راه رشت به لاهیجان                           |
| ۵۴ | ..... لاهیجان                                      |
| ۵۴ | ..... راه شاه‌عباسی                                |
| ۵۵ | ..... لنگرود تا خرم‌آباد                           |
| ۵۷ | ..... ورود به مازندران                             |
| ۶۰ | ..... املاک میرزا آقاخان نوری                      |
| ۶۱ | ..... محمودآباد                                    |
| ۶۲ | ..... مشهدسر                                       |

|    |   |
|----|---|
| ۶۳ | بارفروش   |
| ۶۴ | دارالحکومه مازندران                                     |
| ۶۴ | به سمت استرآباد   |
| ۶۵ | اشرف‌البلاد تا استرآباد                                 |
| ۶۶ | کرانه جنوبی دریای مازندران                              |
| ۶۷ | حکمران با لیاقت   |
| ۶۷ | استحکامات مورد نیاز از شرق مرداب انزلی تا استرآباد      |
| ۶۹ | تاخت و تاز تراکمه                                       |
| ۷۰ | خاستگاه قاجاریه   |
| ۷۱ | تداییر نیم‌بند ملک‌آرا                                  |
| ۷۲ | استحکامات لازم در ترکمن صحرا                            |
| ۷۳ | قشون لازم برای مهار ترکمن‌ها                            |
| ۷۴ | راه استرآباد به میانکاله                                |
| ۷۵ | تشکیلات کمپانی روسی                                     |
| ۷۷ | روس‌ها در استرآباد و ترکمن صحرا                         |
| ۷۸ | تشکیلات روس‌ها در آشوراده                               |
| ۸۰ | جغرافیای آشوراده  |
| ۸۱ | مرداب استرآباد  |
| ۸۱ | راه بازگشت به تهران                                     |
| ۸۵ | <b>سفرنامه برونیار</b>                                  |
| ۸۷ | تفصیل سفر مازندران موسیو برونیار                        |
| ۸۹ | منافع حاصل از راه عرابه‌رو                              |
| ۸۹ | ملزومات ساخت راه  |
| ۹۱ | مقایسه مخارج ساخت راه به وسیله مهندس عامه یا مهندس نظام |
| ۹۲ | تأکید بر فواید ساخت راه در مازندران                     |
| ۹۳ | راه تهران - سوادکوه                                     |
| ۹۳ | راه هراز  |
| ۹۵ | فواید ساختن راه فیروزکوه به ساری و بارفروش              |
| ۹۵ | منطقه جنگلی سوادکوه                                     |
| ۹۷ | حیوانات و پرندگان مازندران                              |
| ۹۸ | اخذ مالیات و باج راه                                    |
| ۹۹ | مزایای ساخت راه در مازندران                             |

|     |  |
|-----|--|
| ۱۰۱ | سفرنامه ناصرالدین شاه (۸۳ - ۱۲۸۲ قمری) |
| ۱۰۳ | عزم حرکت به سوی مازندران               |
| ۱۰۵ | اوضاع دیوانخانه                        |
| ۱۰۶ | ملتزمین رکاب                           |
| ۱۰۷ | خروج از دارالخلافه                     |
| ۱۰۸ | دیدار با صاحب‌منصبان روسی              |
| ۱۰۹ | رسیدگی به امور جاری مملکت              |
| ۱۱۰ | گردش با ملتزمین رکاب                   |
| ۱۱۱ | حرکت به سوی سرخ‌حصار                   |
| ۱۱۲ | شکار ناموفق                            |
| ۱۱۳ | عبور از رودهن و بومهن                  |
| ۱۱۴ | از دماوند تا فیروزکوه                  |
| ۱۱۹ | در قصبه فیروزکوه                       |
| ۱۱۹ | شاه قاجار در سوادکوه                   |
| ۱۲۶ | به سوی علی‌آباد                        |
| ۱۲۸ | در دارالحکومه ساری                     |
| ۱۳۱ | تفرج در اطراف ساری                     |
| ۱۳۵ | روز عید قربان در ساری                  |
| ۱۳۶ | شکار در اطراف ساری                     |
| ۱۳۷ | عزم حرکت از ساری                       |
| ۱۳۸ | در راه اشرف‌البلاد                     |
| ۱۴۰ | شاه قاجار در اشرف‌البلاد شاه عباس      |
| ۱۴۶ | در میانکاله                            |
| ۱۵۲ | حرکت به سوی فرح‌آباد                   |
| ۱۵۴ | ملاقات شاه با مأمورین دولت روسیه       |
| ۱۵۶ | شاه در فرح‌آباد                        |
| ۱۵۹ | در راه مشهدسر                          |
| ۱۶۱ | ورود به بارفروش                        |
| ۱۶۴ | عزم حرکت به آمل                        |
| ۱۶۵ | توقف در آمل                            |
| ۱۶۸ | به سوی محمودآباد                       |
| ۱۷۰ | از ایزده تا چالوس                      |

|     |   |
|-----|---|
| ۱۷۴ | ..... وداع با دریا                      |
| ۱۷۷ | ..... به سمت کلاردشت و مرزن‌آباد        |
| ۱۸۱ | ..... در مسیر بازگشت به دارالخلافه      |
| ۱۸۵ | ..... به سمت گچه سر                     |
| ۱۸۹ | ..... ورود به شهرستانک                  |
| ۱۹۲ | ..... حرکت به سوی رودبار قصران          |
| ۱۹۳ | ..... ورود به دارالخلافه                |
|     |   |
| ۲۱۱ | ..... سفرنامه ناصرالدین شاه (۱۲۹۲ قمری) |
| ۲۱۳ | ..... مقدمه اعتمادالسلطنه               |
| ۲۱۳ | ..... سان دیدن در دوشان‌تپه             |
| ۲۱۴ | ..... حرکت به سوی مازندران              |
| ۲۱۴ | ..... شکار در شکرآب                     |
| ۲۱۶ | ..... از گچسر تا میخ‌ساز                |
| ۲۲۰ | ..... در راه قریه پل و شکار در آنجا     |
| ۲۲۳ | ..... به سمت کجور                       |
| ۲۲۴ | ..... شکار در جنگل‌های کجور             |
| ۲۲۶ | ..... بازگشت به قریه پل                 |
| ۲۲۶ | ..... از آستانک‌رود تا دشت‌نظیر         |
| ۲۲۸ | ..... حرکت به سوی مرزن‌آباد             |
| ۲۳۰ | ..... در راه تفرج و شکار کنار دریا      |
| ۲۳۲ | ..... اتراق در چالوس                    |
| ۲۳۲ | ..... عبور از املاک ساعدالدوله          |
| ۲۳۵ | ..... بازدید از سولده و ایزده           |
| ۲۳۶ | ..... در مسیر محمودآباد و تلیکه‌سر      |
| ۲۳۸ | ..... عزم حرکت به فریدون کنار           |
| ۲۴۰ | ..... حرکت به سمت مشهدسر                |
| ۲۴۰ | ..... شکار در دشت پازوار                |
| ۲۴۱ | ..... زیارت و بررسی امامزاده ابراهیم    |
| ۲۴۳ | ..... ادامه مسیر در کنار دریا           |
| ۲۴۴ | ..... فوت مسیو نیکلا مترجم سفارت فرانسه |
| ۲۴۵ | ..... آبادی‌های پس از مشهدسر            |

|     |       |                                      |
|-----|-------|--------------------------------------|
| ۲۴۵ | ..... | به سمت فرح آباد                      |
| ۲۴۶ | ..... | شکار در فرح آباد                     |
| ۲۴۷ | ..... | در راه نوذرآباد                      |
| ۲۴۸ | ..... | حرکت به سوی میانکاله                 |
| ۲۵۰ | ..... | شکار و تفرج در میانکاله              |
| ۲۵۵ | ..... | در اشراف البلاد                      |
| ۲۵۷ | ..... | میش مرغ یا توی توغلی                 |
| ۲۵۸ | ..... | اتراق به واسطه کسالت مزاج            |
| ۲۵۸ | ..... | از اشرف تاساری                       |
| ۲۵۹ | ..... | شاه قاجار در دارالحکومه مازندران     |
| ۲۶۱ | ..... | به سمت علی آباد و بارفروش            |
| ۲۶۳ | ..... | دریاچه بحرالارم                      |
| ۲۶۳ | ..... | در بارفروش مرکز تجاری مازندران       |
| ۲۶۵ | ..... | حرکت به سوی آمل و اتراق در آنجا      |
| ۲۶۶ | ..... | حرکت در مسیر جاده نوساخته            |
| ۲۷۱ | ..... | از رینه تا بومهن                     |
| ۲۷۳ | ..... | ورود به دوشان تپه و دارالخلافه تهران |
| ۲۷۵ | ..... | سفرنامه ناصرالدین شاه به نمارستاق    |
| ۲۷۷ | ..... | مقدمه محمدحسن خان صنیع الدوله        |
| ۲۷۸ | ..... | عزم سفر به ییلاقات                   |
| ۲۸۰ | ..... | در راه افجه                          |
| ۲۸۱ | ..... | حرکت به سوی دره لار                  |
| ۲۸۱ | ..... | یورت سیاه پلاس                       |
| ۲۸۲ | ..... | به سمت یورت چهل چشمه                 |
| ۲۸۵ | ..... | در راه منزل ورارود                   |
| ۲۸۶ | ..... | عزم حرکت به نمارستاق                 |
| ۲۸۸ | ..... | از نمارستاق تا یالرود                |
| ۲۹۱ | ..... | در راه بلده                          |
| ۲۹۲ | ..... | تفرج در بلده                         |
| ۲۹۴ | ..... | به طرف یوش                           |
| ۲۹۶ | ..... | گردش در یوش و نواحی اطراف            |



- حرکت به سوی قریه ناحیه ..... ۲۹۷
- سفرنامه اعتضادالسلطنه به لاریجان ..... ۳۱۷**
- عزم سفر به لاریجان ..... ۳۱۹
- از سرخ حصار تا بومهن ..... ۳۲۰
- امام زاده سلطان مطهر بومهن ..... ۳۲۱
- از بومهن تا گردنه امامزاده هاشم ..... ۳۲۲
- ورود به قصبه اسک ..... ۳۲۴
- تقویم فرس در لاریجان ..... ۳۲۴
- اتراق در اسک ..... ۳۲۵
- از اسک تا بند بریده ..... ۳۲۶
- حجاری «شکل شاه» ..... ۳۲۸
- آب‌های معدنی اسک ..... ۳۳۰
- کاوش در غارهای اسک ..... ۳۳۱
- وزیر علوم در آبگرم لاریجان ..... ۳۳۶
- شرحی بر آثارالباقیه ابوریحان بیرونی ..... ۳۳۸
- نحوست چهارشنبه ..... ۳۴۰
- قتل ضحاک به روایت ابوریحان بیرونی ..... ۳۴۱
- رسوم مجوس در زمان ابوریحان بیرونی ..... ۳۴۲
- مشاهدات مسیو ریشارد خان از غارهای قریه مون ..... ۳۴۶
- سیاحت در آبادی‌های اطراف ..... ۳۴۸
- بازگشت از آبگرم لاریجان به تهران ..... ۳۵۰
- سنگ قبرها و کتیبه های لواسان ..... ۳۵۳
- سفرنامه محمد میرزا مهندس ..... ۳۶۱**
- مأموریت به میانکاله ..... ۳۶۳
- سیری دز تاریخ قدیم و جغرافیای تاریخی مازندران ..... ۳۶۳
- احوال ملوک طبرستان ..... ۳۷۳
- اشاراتی به تاریخ ساری ..... ۳۷۵
- بنیان شهر آمل ..... ۳۸۰
- خروج و نداد هرمز ..... ۳۸۸
- فخرالاسلام رویانی ..... ۳۸۹

|     |  |
|-----|--|
| ۳۹۰ | ..... ابن فورک   |
| ۳۹۱ | ..... بعضی از علمای طبرستان                              |
| ۳۹۲ | ..... حکمای مازندران                                     |
| ۳۹۳ | ..... اطباء، منجمان و شاعران مازندران                    |
| ۳۹۴ | ..... سادات علوی در طبرستان                              |
| ۳۹۶ | ..... قوام‌الدین مرعشی بنیان گذار سلسله مرعشیان مازندران |
| ۴۰۷ | ..... قتل ملک فخرالدوله                                  |
| ۴۰۹ | ..... بارفروش ده   |
| ۴۰۹ | ..... از ساری تا بارفروش                                 |
| ۴۱۱ | ..... بحرالارم بارفروش                                   |
| ۴۱۱ | ..... اطراف بارفروش                                      |
| ۴۱۲ | ..... از تهران تا فیروزکوه                               |
| ۴۱۶ | ..... در راه سوادکوه                                     |
| ۴۱۷ | ..... از سوادکوه تا ساری                                 |
| ۴۲۰ | ..... از بومهن تا آمل                                    |
| ۴۲۳ | ..... از ساری تا اشرف                                    |
| ۴۲۶ | ..... ابنیه تاریخی اشرف                                  |
| ۴۳۱ | ..... عزیمت از اشرف به طرف میانکاله                      |
| ۴۳۳ | ..... بنای شهر اشرف به وسیله شاه عباس صفوی               |
| ۴۳۴ | ..... راه شاه‌عباسی در مازندران                          |
| ۴۳۵ | ..... میانکاله در دوره شاه عباس                          |
| ۴۳۷ | ..... گزارش از وضعیت میانکاله                            |
| ۴۴۰ | ..... شهر جرجان  |
| ۴۵۹ | ..... سفرنامه افضل‌الملک به کلاردشت                      |
| ۴۶۱ | ..... عزیمت به بیلاق کلاردشت                             |
| ۴۶۵ | ..... در شهرستانک  |
| ۴۷۵ | ..... شهرستانک   |
| ۴۷۶ | ..... شورش شهر جرجا                                      |
| ۴۷۸ | ..... شهرستانک   |
| ۴۸۰ | ..... منزل گچه‌سر  |
| ۴۸۳ | ..... کندوان   |

|     |  |
|-----|--|
| ۴۸۴ | ..... سیاه‌بیشه                                |
| ۴۸۷ | ..... شرح حال و فضایل میرزا حسن‌خان منشی اسرار |
| ۴۸۸ | ..... مکالمه با جناب حکیم‌الممالک              |
| ۴۸۹ | ..... راه هزارچم                               |
| ۴۹۰ | ..... مجالست با جناب حکیم‌الممالک              |
| ۴۹۲ | ..... منزل سیدآباد                             |
| ۴۹۳ | ..... در کلاردشت                               |
| ۴۹۶ | ..... فتح‌اله خان شیبانی                       |
| ۴۹۸ | ..... میرزا ابوالفضل ادیب                      |
| ۵۰۰ | ..... میرزا تقی‌خان مجدالملک                   |
| ۵۰۱ | ..... میرزا ابراهیم ملازم مجدالملک             |
| ۵۰۳ | ..... <b>سفرنامه ملیجک</b>                     |
| ۵۰۵ | ..... حرکت به سوی فشم                          |
| ۵۰۷ | ..... اطراق در فشم                             |
| ۵۰۸ | ..... ملتزمین رکاب                             |
| ۵۰۹ | ..... حرکت به سوی زایگان                       |
| ۵۱۰ | ..... طراق در زایگان                           |
| ۵۱۰ | ..... گرمابدر، منزل بعدی                       |
| ۵۱۹ | ..... در راه بلده                              |
| ۵۲۱ | ..... اطراق در بلده                            |
| ۵۲۳ | ..... عزم حرکت به کجور                         |
| ۵۲۵ | ..... اطراق در کجور                            |
| ۵۲۷ | ..... از کجور تا کدیر                          |
| ۵۳۰ | ..... همگام با شاه در لب دریا                  |
| ۵۳۴ | ..... مراجعت به کجور                           |
| ۵۳۶ | ..... در آستانکروود                            |
| ۵۳۹ | ..... به سوی میخساز                            |
| ۵۴۱ | ..... اطراق در میخساز                          |
| ۵۴۳ | ..... حرکت به سوی نسن                          |
| ۵۴۴ | ..... اطراق در نسن                             |
| ۵۴۶ | ..... حرکت به سوی کندوان                       |

|     |   |
|-----|---|
| ۵۴۸ | اطراق در کندوان .....   |
| ۵۵۰ | حرکت به سوی حسنکدر .....  |
| ۵۵۱ | در راه شهرستانک .....   |
| ۵۵۲ | در شهرستانک .....   |
| ۵۵۴ | شکار در حوالی شهرستانک .....  |
| ۵۵۶ | در خدمت شاه .....   |
| ۵۵۹ | باز هم شکار به همراه ناصرالدین شاه .....                            |
| ۵۶۰ | ملاقات با نایب‌السلطنه در شهرستانک .....                            |
| ۵۶۲ | در رکاب شاه .....   |
| ۵۶۴ | بازگشت به دارالخلافه تهران .....                                    |
| ۶۰۱ | <b>پیوست‌ها</b> .....   |
| ۶۰۳ | پیوست یک: گزارش سفر ناصرالدین شاه به مازندران در ۸۳-۱۲۸۲ قمری ..... |
| ۶۱۳ | پیوست دو: گزارش سفر ۸۳-۱۲۸۲ قمری ناصرالدین شاه به نظم .....         |
| ۶۲۵ | پیوست سه: روزنامه از ساری از سمت نکا به میانکاله .....              |
| ۶۳۵ | پیوست چهار: جغرافیای محال مازندران .....                            |
| ۶۷۷ | پیوست پنج: نقشه .....   |
| ۶۹۱ | <b>نمایه‌ها</b> .....   |
| ۶۹۴ | اشخاص و طوایف .....   |
| ۷۱۳ | جایها .....   |
| ۷۳۳ | کتب و جراید .....   |

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان



### مقدمه

فقدان داده‌های تاریخی قابل ملاحظه راجع به تحولات پرفراز و نشیب مازندران در ادوار گذشته و بی‌اطلاعی از کم و کیف رویدادهای اجتماعی آن صفحات در دوره قاجار که همواره از کاستی‌های تاریخ‌نگاری محلی ایران‌زمین به شمار می‌رود از یک سو و کم‌توجهی به تاریخ‌پژوهی و ارائه اسناد و متون تاریخی در حوزه مازندران، برخلاف تلاش‌های روز افزون در دیگر نواحی شمالی مانند گیلان و گرگان از سوی دیگر، ضرورت توجه و پرداختن به منابع ارزشمندی چون سفرنامه‌های عصر ناصری را نمایان می‌سازد. بی‌تردید سفرنامه‌ها به دلیل توجه به نکات ظریف و گاه پراهمیتی مانند نام آبادی‌ها، کوه‌ها، رودها، اشخاص و نیز آداب و رسوم اجتماعی - به عبارتی دیگر سخن گفتن از زندگی مردمان عادی - از منابع قابل توجه در تاریخ‌نگاری به شمار می‌روند.

اگرچه بخش‌هایی از سفرنامه‌های با اهمیت عصر صفوی مانند یادداشت‌های پیترو دلاواله<sup>۱</sup> و توماس هربرت و سفرنامه‌های ادوار بعدی از جمله کتاب جوناس هنوی در دوره نادرشاه افشار را می‌توان از آثار با ارزش راجع به تاریخ مازندران محسوب کرد<sup>۲</sup>، اما سفرنامه‌های عصر قاجار از لحاظ کمی و کیفی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار

۱. بنگرید به: سفرنامه پیترو دلاواله، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: قطره، ۱۳۸۰، صص ۷۱۰ - ۵۸۷.

۲. راجع به سفر سیاحان خارجی به مازندران بنگرید به: جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر

جهانگردان، ابوالقاسم طاهری، [تهران]: شورای مرکزی جشن شهنشاهی ایران، ۱۳۴۷، صص ۷۰ - ۱.

می‌باشند. از جمله آنها می‌توان به کتب فریزر<sup>۱</sup>، مکنزی<sup>۲</sup>، ملگونف<sup>۳</sup> و رایینو<sup>۴</sup> اشاره کرد که انبوهی از داده‌های تاریخی را راجع به صفحات شمالی ایران ارائه می‌دهند. مجموعه حاضر با عنوان «سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه» که جلد اول «نامه مازندران» را دربر می‌گیرد شامل نه سفرنامه و پنج پیوست است. نخستین سفرنامه از آن بهلر<sup>۵</sup> فرانسوی در آغازین سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه است و سفرنامه ملیجک در سال ۱۳۱۳ قمری آخرین سفرنامه این مجموعه است.

### سفرنامه بهلر

چنانکه اشاره شد نخستین سفرنامه این مجموعه به سفر مسیو بهلر فرانسوی به نواحی شمالی ایران اختصاص دارد. وی از فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی «پلی تکنیک» پاریس و از مستخدمین دولت ایران بود. در سال ۱۲۶۹ قمری به ایران آمد و بعد از مرگ «زاتی» اتریشی از معلمین دارالفنون، تدریس ریاضیات و نقشه‌کشی به عهده او واگذار گردید بنابراین او را می‌توان از معلمان دوره اول دارالفنون به شمار آورد. فریدون آدمیت، معتقد است که او به دلیل خدمات شایسته به دولت ایران در جنگ هرات مورد انزجار دولت انگلیس بود.<sup>۶</sup>

پس از آنکه یازده نفر از افسران فرانسوی به ریاست مسیو برونیار<sup>۷</sup>، به وسیله فرخ‌خان امین‌الدوله استخدام شدند و به تهران آمدند، بهلر از دارالفنون به نظام منتقل شد و سالیان دراز در قشون ایران با درجه سرتیپی خدمت نمود.<sup>۸</sup>

سفر بهلر از دارالخلافه تهران آغاز شد و برای بررسی سرحدات شمالی ایران از راه کرج و قزوین به سوی رشت و انزلی رفت و پس از آن از لاهیجان به سمت مازندران

۱. جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: توس، ۱۳۶۴.
۲. چارلز فرانسیس مکنزی، سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: گستره، ۱۳۵۹.
۳. سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر، ترجمه مسعود گلزاری، تهران: دادجو، ۱۳۶۴.
۴. ه. ل. رایینو، مازندران و استرآباد، ترجمه غلام‌علی وحید مازندرانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

5. Bohler

۶. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱، صص ۳۶۴، ۳۶۳.

7. Borgnar

۸. حسین مجبوی اردکانی، تاریخ مؤسسات تملنی جدید در ایران، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۷۲.

حرکت کرد. توصیف بهلر از محمودآباد، مشهدسر (بابلسر فعلی)، بارفروش (بابل امروزی)، ساری، اشرف (بهشهر کنونی) و دیگر آبادی‌های مازندران حاوی اطلاعات ارزشمندی است. بررسی اوضاع استرآباد (گرگان فعلی)، بندرگز، آشوراده و سپس فرح‌آباد، آخرین بخش سفر وی را شامل می‌شود.

گزارش‌های وی از اوضاع دفاعی شهرهای کناره دریای مازندران، وضعیت دهات میرزا آقاخان نوری، وضعیت روس‌ها در دریای مازندران و آشوراده از نکات قابل توجه این سفرنامه به شمار می‌رود و نیز اوضاع ترکمن‌ها و پیشنهادهای راجع به ساخت قلاع و استحکامات برای دفاع در برابر هجوم احتمالی بیگانگان.

با توجه به اینکه بهلر در گزارش خود راجع به رشت، از مکنزی به عنوان قنصل بریتانیا در آنجا نام می‌برد و مکنزی نیز بین سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ قمری این سمت را دارا بود، حدود تقریبی زمان سفر بهلر به سواحل دریای مازندران معین می‌شود. علاوه بر این به دلیل نزدیکی زمانی سفرنامه بهلر با سفرنامه‌ای که مکنزی راجع به شمال ایران نوشته است، در موارد مقتضی نام اماکن به روایت مکنزی در پاورقی آمده است. نسخه خطی این سفرنامه که به شماره فیلم ۱۶۹۴ از بخش نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به دست آمده دارای خط شکسته نستعلیق است. فیلم این نسخه را دانشگاه تهران از نسخه کتابخانه ملی ایران به شماره ۸۸۶/ف تهیه کرده است. پیش‌تر در اواخر دهه پنجاه، این سفرنامه به همت علی‌اکبر خداپرست و نیز م.پ. جکتاجی منتشر شده است.<sup>۱</sup>

## سفرنامه برونیار

پس از جنگ هرات و انعقاد قرارداد پاریس در ۱۲۷۳ قمری به وسیله فرخ‌خان امین‌الدوله، ناصرالدین شاه به او دستور داد که در فرانسه عده‌ای صاحب‌منصب برای تربیت سپاهیان ایران استخدام کند. فرخ‌خان یازده نفر را با ریاست مسیو برونیار استخدام کرد. در اسناد مربوط به سال ۱۲۷۵ قمری از کتاب «مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله» راجع به صورت احتیاجات و قرارداد استخدام صاحب‌منصبان فرانسوی

۱. سفرنامه بهلر، علی‌اکبر خداپرست، تهران: توس، ۲۵۳۶؛ سفرنامه گیلان و مازندران، م.پ. جکتاجی، لاهیجان: گیل، ۱۳۵۷

آمده است: « مسیو برونیار: مواجب هزار و هفتصد تومان، یک چادر سرتپی با یک چادر نوکر و مال از برای حمل و نقل چادرها.»<sup>۱</sup>

در زمان اقامت برونیار در ایران وقتی آقای رو<sup>۲</sup> سروان توپخانه و عضو هیئت نظامی قبلی فرانسه شغل مقاطعه‌کاری را در ایران به عهده گرفت، سرهنگ برونیار رئیس هیئت نظامی فرانسه و سایر افسران این کار را تأیید نکردند و به او خاطر نشان کردند که این کار با مقررات شغلی وی منافات دارد. با پایان یافتن مدت قرارداد مسیو برونیار در سال ۱۲۸۰ قمری مذاکراتی راجع به چگونگی پرداخت طلب و هزینه بازگشت به فرانسه او بین مأمورین فرانسوی و دولت ایران صورت گرفت.<sup>۳</sup>

در زمان اقامت برونیار در ایران وی مأمور بررسی وضعیت راه‌هایی شد که دارالخلافه تهران را به مازندران وصل می‌کرد. سفرنامه برونیار در واقع گزارش این سفر برای ارائه به ناصرالدین شاه است و در آن نویسنده نقاط ضعف و قوت راه‌های مازندران را مورد بررسی قرار داد.

مازندران به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و اقلیمی همواره با مسأله راه‌های ارتباطی مواجه بود. در ادوار گذشته راه نسبتاً مهم و البته صعب‌العبور این نواحی به تهران و ری از میان دره هراز و گردنه امامزاده هاشم می‌گذشت، تا آنکه به دستور شاه عباس صفوی، میرزا تقی وزیر مازندران مأمور ساختن راهی شد که از سوادکوه عبور می‌کرد و به جاده شاه عباسی معروف شد، اما در عصر افشاریه، زندیه و قاجاریه این جاده رو به خرابی نهاد و اوضاع آن تعریف چندانی نداشت.<sup>۴</sup>

بنابر سفرنامه‌های موجود وضع راه‌های مازندران به دارالخلافه در عصر ناصری بسیار نابسامان به نظر می‌رسید. از نخستین داده‌ها راجع به خرابی راه‌ها در این دوره گزارش

۱. مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله، قسمت سوم، به کوشش کریم اصفهانیان، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۲۷.

## 2. Capitaine Rous

۳. آدریان هی‌تیه، یادداشت‌های سیاسی کنت دو گوینو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: جویا، ۱۳۷۰، صص ۳۰۷، ۳۰۶، ۲۴۹.

۴. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: شعبان راعی، جاده شاهی در مازندران، فصل‌نامه علمی - پژوهشی *اباختر*، بهار و تابستان ۱۳۸۴، شماره پیاپی ۱۱ و ۱۲، صص ۱۵۴ - ۱۴۳.

محرمانه کنسول کیت ادوارد ابوت<sup>۱</sup> به وزارت خارجه انگلستان است که در نخستین سال سلطنت ناصرالدین شاه به سواحل دریای مازندران سفر کرده بود. وی پس از گذشتن از گردنه امامزاده هاشم و راه‌های «... بسیار ناهموار...» در حوالی روستای امیری لاریجان به لوح سنگی برخورد که بر آن نوشته شده بود: «... به خاطر تعمیر این راه مسافران باید سپاسگزار نواب رضاقلی میرزا در ۱۲۲۱ هجری...» باشند! ابوت به طور کلی «... وضعیت راه‌ها [را] بسیار بد و نامطلوب...» توصیف می‌کند. او پس از سفر به استرآباد از راه سوادکوه به تهران بازگشت. در مسیر بازگشت نیز همواره از ویرانی جاده شکایت دارد. وقتی از شیرگاه می‌گذرد اظهار می‌دارد: «... بدترین توصیفی که می‌شود ارائه داد در اینجا مناسب خواهد بود.»<sup>۲</sup>

چند سال پس از ابوت، مسیو برونیار برای بررسی راه‌های مازندران به آن صفحات سفر کرد. او در آغاز سفرنامه از فواید دراز مدت ساخت راه مازندران و اهمیت برقراری راه ارتباطی مناسب بین تهران و مازندران برای تجارت سخن به میان آورد و اظهار داشت که راه باید محکم و با شیب معین ساخته شود تا کالسکه و عرابه به راحتی بتوانند در آن رفت و آمد نمایند. در ادامه به بررسی راه سوادکوه پرداخت و ضمن اشاره به جنگلی بودن جاده و بعضی مشکلات دیگر می‌نویسد: «... اگر اقدام به ساختن آن بشود و اهمیاتی به عمل آید، رفع آن اشکال خواهد شد.» برونیار جاده آمل به تهران را «بسیار صعب» قلمداد می‌کند و پس از ذکر جزئیات راه «... ساختن راه آمل به جهت کالسکه و عرابه [را] ناممکن...» می‌داند و پیشنهادات خود جهت ساختن راه عرابه رو در مسیر فیروزکوه و سوادکوه و همچنین اخذ مالیات راه برای جبران خرج دولت را ارائه می‌دهد.

ملگونف که چند سال بعد به مازندران سفر کرد اوضاع راه‌های این حوزه را اینگونه توصیف می‌کند. «... نه همین خیابان‌ها ویران است و بس، بلکه بناهای بزرگ او از

1. Abbott, Keit Edward

۲. گزارش سفر کنسول ابوت به سواحل بحر خزر در طول اول نوامبر ۱۸۴۷ تا فوریه ۱۸۴۸ (اسناد وزارت امور خارجه انگلستان: محرمانه، شماره ۱۳۶) ترجمه دکتر احمد سیف، مأخذ: [www.Tabarestan.info](http://www.Tabarestan.info).



عمارات عالیه و کاروانسراهای رفیع و پل‌ها و رباط‌ها از بی‌مبالاتی ایرانیان یک سر خراب و ویران و عبرت‌ناظرین گردید.»<sup>۱</sup>

در اواسط دوره ناصری تلاش‌هایی نیز برای بهبود راه‌های مازندران صورت گرفت هر چند انگیزه اصلی این تعمیرات سهولت سفر شاه به مازندران بود. در سال ۱۲۸۱ قمری کاستگرخان اتریشی به دستور ناصرالدین شاه مأمور راه هزارچم شد و سال بعد این مهم را به انجام رساند. «... حاج میرزا یحیی‌خان نایب‌بلده نور و کجور نیز در امداد کاستگرخان به انجام خدمت مزبوره مساعی وافیه نموده.»<sup>۲</sup>

در سال ۱۲۸۳ قمری چون انوشیروان‌خان عین‌الملک، خوانسالار و ایلخانی ایل قاجار «... در ساختن راه‌های سخت و صعب مازندران اهتمام کافیه نموده بود ...» به اعتضادالدوله مقلب گشت.<sup>۳</sup> عباس‌قلی‌خان سردار لاریجانی نیز با همراهی کاستگرخان در سال ۱۲۸۹ قمری «... مأمور و مشغول ساختن راه آمل به دارالخلافه ...» شد.<sup>۴</sup> با این وجود در یک نگاه کلی تغییر چشمگیری در وضعیت راه‌های مازندران در دوران ناصرالدین شاه و حتی تا پایان دوره قاجار صورت نگرفت و جاده پیشنهادی برونیار تقریباً به همان شکل باقی ماند تا اینکه در دوره رضاشاه شوسه شد.

رساله سفرنامه مسیو برونیار در شوال ۱۲۸۱ قمری «... داخل کتابخانه مبارکه نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده اعظم اعتضادالسلطنه وزیر علوم و صنایع و معادن و تجار علی‌قلی میرزا زید اجلاله و دام اقباله گردید [و] در یوم جمعه ۱۵ شهر ذی‌الحجه ۱۲۹۷ [قمری] در عداد کتب موقوفه مسجد و مدرسه ناصری معدود و داخل کتابخانه مدرسه مزبور گردید.»<sup>۵</sup> این سفرنامه به همراه رساله‌ای «... در تفصیل حکایات غریبه و ولایات عجیبه ...» از نظام‌الدین طیب ملقب به حکیم‌الملک گیلانی یک کتابچه را

۱. عزالدوله، ملگوف، سفرنامه ایران و روسیه «نواحی شمال ایران»، به کوشش محمد گلبن - فرامرزی طالبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۹۸.

۲. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، ج ۳، به کوشش عبدالحمین نوایی - میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۴۸۷.

۳. همان، ص ۱۵۱۷.

۴. همان، ص ۱۶۹۰.

۵. این یادداشت قبل از آغاز سفرنامه در برگی جداگانه نوشته شده است و در ادامه آن آمده است: «... این موسیو برونیار کولونل [سرهنک] بوده و در وزارت میرزا آقاخان صدراعظم نوری به تهران آمده بوده است.»

تشکیل می‌دهند که به شماره ۲۸۱۶ در کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار (شهید مطهری کنونی) نگهداری می‌شود.

### سفرنامه‌های ناصرالدین شاه

سفرنامه‌های برجامانده از ناصرالدین شاه به مازندران از منابع بسیار ارزشمندی است که در کنار سفرنامه‌های دیگر این دوره، مجموعه با ارزشی را شکل می‌دهد که از دیدگاه تحولات تاریخ محلی، آثار و ابنیهٔ تاریخی، نام و موقعیت جغرافیایی اماکن و رجال‌شناسی از اهمیت چشمگیری برخوردار است. هر چند وجه تمایز سفرنامه‌های ناصرالدین شاه با سایر سفرنامه‌های مشابه سیاحان ایرانی و خارجی آن دوران در این است که شاه قاجار بیشتر از آنکه به اوضاع اجتماعی سیاسی منطقه بپردازد بخش اعظمی از سفرنامهٔ خود را به وصف زیبایی طبیعت، لذایذ شکار، شرح احوال مزاجی خود و مسائلی از این دست اختصاص داد و شاید بتوان نام «آداب سفر سلطان صاحب‌قران» نیز بر آن نهاد.

نخستین سفرنامه‌ای که چهارمین شاه قاجار از سفرهای خود به مازندران نگاشته است به سفری اختصاص دارد که در اواخر سال ۱۳۸۲ قمری و اوایل سال ۱۲۸۳ قمری به آن صفحات داشته است. معرفی رجال عصر ناصری که در این سفر از ملتزمین رکاب بودند، شرح وضعیت قصبات، نام آبادی‌ها، وضعیت راه شاه عباسی و راه هزارچم، شرح آثار تاریخی چون بناهای عصر صفویه در اشرف‌البلاد (بهشهر امروزی) و معرفی علما و صاحب‌منصبان مازندران در آن عصر از جمله مسائل حائز اهمیتی است که در این سفرنامه به آن پرداخته شد و نیز گزارش ملاقات شاه با مأمورین روس در ساحل دریای مازندران.

ناصرالدین شاه در ۱۷ ذیقعد ۱۲۸۲ قمری با عده نسبتاً زیادی از صاحب‌منصبان عهد قاجار چون ملک‌منصور میرزا، تیمور میرزا، محمدحسن‌خان میرزا، میرزا غفارخان صدیق‌الملک و ابراهیم بیگ نایب اصطبل به سمت مازندران حرکت کرد. اردوی شاهی پس از عبور از سرخ‌حصار، بومهن، دماوند و فیروزکوه به سرحد مازندران؛ یعنی گردنه گدوک رسید. پس از ورود به سوادکوه اردو در اراضی و املاک ابراهیم بیگ نایب

اصطبل که در سال‌های بعد ملقب به شعاع‌الملک شد، استقرار یافت. اطلاعات این سفرنامه راجع به حضور ابراهیم‌خان شعاع‌الملک در سوادکوه از نخستین گزارش‌های بدست آمده در این زمینه می‌باشد.

در ادامه ناصرالدین شاه پس از عبور از زیراب، شیرگاه و علی‌آباد (قائم‌شهر فعلی) به ساری رفت و بعد از چند روز اقامت در آنجا اردوی شاهی به سمت اشرف رهسپار شد. در این بخش از سفرنامه گزارش نسبتاً مفصل شاه از وضعیت عمارت صفی‌آباد، باغ شاه عباس صفوی اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پس از آن شاه به میانکاله رفت، و از آنجا به ساری بازگشت. گزارش وضعیت عمارت فرح‌آباد از دیگر نکات قابل توجه این سفرنامه است.

پس از چندی شاه قاجار وارد بارفروش شد و علما و بزرگان بارفروش به دیدارش رفتند. سپس اردوی شاهی به آمل، محمودآباد، کجور و چالوس عزیمت کرد. توصیف شاه از این نواحی و نیز کلاردشت و مرزن‌آباد که منازل بعدی سفر وی بود، با اهمیت به نظر می‌رسد. در بخش پایانی سفر، ناصرالدین شاه از راه هزارچم به گچسر و شهرستانک رفت و در ۲۸ محرم ۱۲۸۳ قمری وارد سلطنت‌آباد شد.

این سفرنامه در روزنامه «ایران» از شماره ۱۳ (سه‌شنبه ۲۵ صفر ۱۲۸۸ قمری) تا شماره ۶۶ (جمعه ششم ذی‌القعدة ۱۲۸۸ قمری) به چاپ رسید و نسخه دیگری از آن بدست نیامد. در طول این سفر عکاس‌باشی ناصرالدین شاه عکس‌های متعددی از مسیر سفر تهیه کرد که بخش‌هایی از آنها در این مجموعه ارائه می‌شود.

دومین سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران به سفر سال ۱۲۹۲ قمری وی مربوط می‌شود. این سفرنامه به سفرنامه قبلی شاه شباهت بسیار دارد؛ صحبت از شکار، منازل راه و مسائلی از این دست بخش عمده این سفرنامه را دربرمی‌گیرد. در کنار این نکات، مسائلی چون توجه شاه به ثبت نام آبادی‌ها، اهتمام در بررسی آثار تاریخی مانند گزارش مفصل از عمارت امامزاده سیدابراهیم در حوالی مشهدسر، توضیح اتمام بازسازی عمارت بحرالارم در بارفروش و بازدید از حجاری در حال انجام «شکل شاه» در تنگه بندبریده از نقطه‌نظر تاریخ محلی مازندران از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است.

این سفر در بیستم شعبان ۱۲۹۲ قمری آغاز شد و شاه از راه گردنه تله‌رز به اوشان و سپس به شهرستانک رفت و پس از گذشتن از گچسر و گردنه کندوان وارد خاک

مازندران شد. در ادامه، سفرنامه به سیاحت و شکار در حوالی کجور، چالوس و کنار دریا اختصاص می‌یابد. اردوی شاهی در کنار ساحل دریا به سمت نور، محمودآباد و سپس مشهدسر و فرح‌آباد رهسپار می‌شود.

توصیف شاه از شبه جزیره میانکاله و قلاع آن از نکات مهم این سفرنامه به شمار می‌رود و نیز اشاره به بازسازی عمارت صفی‌آباد در اشرف‌البلاد. اردوی شاهی در ادامه سفر به ساری، بارفروش، آمل و سپس از راه هراز به گردنه امامزاده هاشم عزیمت کرد. چشمه لای دماوند، بومهن و دوشان‌تپه از آخرین منازل سفر سلطان صاحب‌قران بودند. وی در پنجم ذی‌القعده ۱۲۹۲ قمری وارد دارالخلافه تهران شد. اعتمادالسلطنه که در این سفر از ملتزمین رکاب است، مشاهدات خود را نگاشته است.<sup>۱</sup>

نخستین بار این سفرنامه به وسیله اعتمادالسلطنه در ۱۲۹۴ قمری به چاپ رسید. استاد ایرج افشار که در دوران اخیر آن را به صورت عکس به چاپ رسانده است یادداشت خود بر این سفرنامه می‌نویسد:

« ناصرالدین شاه قاجار در سفری که به سال ۱۲۹۲ قمری به مازندران رفت به محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه بعدی) دستور داد روزنامه سفری را که در شرح وقایع مسافرت تهیه کرده بود به چاپ برساند... این سفرنامه در سال ۱۲۹۴ قمری به خطر نستعلیق به چاپ رسیده و در آن چند تصویر قلمی از مناظر مازندران چاپ شده است.»<sup>۲</sup>

سومین و آخرین سفرنامه ناصرالدین شاه در این مجموعه سفرنامه نامرستاق است که در آن، شاه به شرح سفری می‌پردازد که از اوایل شعبان تا اواخر رمضان سال ۱۲۹۹ قمری به بیلاقات مازندران داشته است. شاه از راه افجه به لار و یورت سیاه پلاس رفت و پس از گذشتن از چهل چشمه و ورارود به نامرستاق رفت. در همین هنگام و به مناسبت سفر شاه به این نواحی اعتمادالسلطنه در روزنامه *ایران* اوضاع جغرافیایی نامرستاق را اینگونه شرح می‌دهد:

۱. بنگرید به: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ج ۶، ۱۲۸۵، صص

۲. ناصرالدین شاه، *روزنامه سفر مازندران*، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، یادداشت ایرج افشار؛ همچنین نشر پانیز این سفرنامه را در سال ۱۲۸۳ به همت هارون وهومن منتشر کرده است.

«... ناحیه نمارستاق از مضافات و توابع ایالت مازندران و ییلاق بعضی از قبایل و اهالی شهر آمل است. از سمت مشرق این ناحیه محدود به ناحیه لاریجان و از طرف مغرب منتهی به اراضی بلده و نور می‌شود. رودخانه‌ای که قرا و آبادانی نمارستاق در دو طرف آن واقع است از سمت مغرب به جانب شمال شرقی جاری و موسوم به «هراز» می‌باشد ... سرچشمه رود هر از از کوه‌هایی است که چمن دریاوک را احاطه نموده ... آب رودخانه لاریجان که سرچشمه عمده آن از لار است زیر پل پنجاب متصل به رودخانه هر از نمارستاق می‌شود. چون یک فرسخ نیز از پل پنجاب دور شدند آب نور و بلده نیز داخل رودخانه مزبوره شده رودخانه «هرازی» تشکیل می‌یابد و رودخانه هرازی از آمل گذشته در سرخ رود به دریای خزر می‌ریزد. مسافت نمارستاق تا آمل تقریباً ده فرسخ است.»<sup>۱</sup>

ناصرالدین شاه در ادامه سفر خود به نواحی بلده، یوش و ناحیه که جزء بلوک نور بودند سفر کرد. این سفرنامه به وسیله اعتمادالسلطنه در روزنامه «شرف» از شماره ۲ (صفر ۱۳۰۰ قمری) تا شماره ۲۶ (ربیع‌الاول ۱۳۰۲ قمری) به چاپ رسید و نسخه دیگری از آن در دسترس نیست. بخش پایانی این سفرنامه که پانزده روز آخر این سفر را شامل می‌شود و شرح سفر به ماهور، دونا، سیاه‌بیشه و در نهایت بازگشت از راه کندوان به گچسر و شهرستانک است، در روزنامه شرف به چاپ رسید و تنها می‌توان به بازتاب این بخش در کتاب روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه اشاره کرد.<sup>۲</sup>

### سفرنامه اعتضادالسلطنه

علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه، نخستین وزیر علوم ایران در رجب ۱۲۹۷ قمری به همراه مسیو ریشارد خان، معلم زبان فرانسه دارالفنون، میرزا محمدعلی خان منشی‌باشی و میرزا ابوالقاسم خان حکیم‌باشی به منظور استفاده از آب‌های معدنی لاریجان برای درمان بیماری «گرفتگی آواز» به آنجا سفر کرد. اگرچه وی موفق به درمان بیماری خود

۱. روزنامه ایران، ۹ رمضان ۱۲۹۹، نمره ۴۹۳.

۲. برای اطلاع بنگرید به: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۱۹۱ - ۱۸۷.



نشد و چند ماه بعد، در شب عاشورای ۱۲۹۸ قمری بدرود حیات گفت اما ره‌آورد ارزشمند این سفر، سفرنامه لاریجان اوست که حاوی داده‌های تاریخی ذی‌قیمتی می‌باشد. این سفرنامه که در واقع روزنامه سفر نویسنده از موقع حرکت از تهران تا روز بازگشت اوست، حاوی بخش‌های مختلفی است و مضامین گوناگونی را شامل می‌شود؛ از شرح آثار تاریخی چون امامزاده‌ها، مساجد و قبور گرفته تا گزارش از غارها، رسوم محلی و آب‌های معدنی.

علی‌قلی خان از شاهزادگان دانشمند و نواندیش اواسط دوره قاجار و یکی از فرزندان فتح‌علی‌شاه بود که در سمت وزارت علوم و ریاست اداره انطباعات و مدیریت دارالتألیف دولتی خدمات ارزنده‌ای برای گسترش فرهنگ انجام داد. پس از آنکه در شعبان ۱۲۷۲ قمری ملقب به اعتضادالسلطنه شد، ریاست مدرسه دارالفنون به او محول گشت و در زمان تصدی ریاست این مدرسه، عده‌ای از فارغ‌التحصیلان را به اروپا فرستاد. کفایت و کاردانی اعتضادالسلطنه در این شغل موجب شد که به هنگام تأسیس وزارت علوم در ۱۲۷۶ قمری، این وزارتخانه نوین را به او بسپارند. او در طول سال‌های وزارت، خدمات فرهنگی از جمله فرستادن محصل به اروپا را ادامه داد. سال‌های پایانی زندگی اعتضادالسلطنه همراه با شکوه و شهرت بود؛ در این زمان وزارت علوم و تقریباً تمام دوائر علمی و فرهنگی کشور تحت تصدی و سرپرستی او قرار داشت. علی‌قلی میرزا مردی نویسنده، ادیب و مورخ بود. «اکسیرالتواریخ»، «ترجمه یک فصل از آثارالباقیه»، «تاریخ وقایع و سوانح افغانستان» و کتاب «المتنبین» از جمله آثار اوست. از اعتضادالسلطنه کتابخانه مهمی به یادگار ماند که پس از مرگش، میرزا حسین خان سپهسالار آن را خرید و جزء کتابخانه مدرسه خود کرد و اکنون در آنجا نگهداری می‌شود.<sup>۱</sup>

سفرنامه اعتضادالسلطنه به لاریجان از بیستم رجب ۱۲۹۷ قمری که از تهران حرکت کرد آغاز می‌شود و پس از شرحی درباره اوضاع قراء حکیمیه، سرخه‌حصار، کمرد و

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، مقاله «اعتضادالسلطنه» از سیدعلی آل داوود و نیز: چهل سال تاریخ ایران، ج ۲ (تعلیقات حسین مجوبی اردکانی بر المآثر و الآثار) به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰، صص ۴۸۰ - ۴۷۸.

استلک به شرح قریه بومهن و امامزاده سلطان مطهر آن می‌پردازد و مشخصات این امامزاده را که بنای آن به وسیله ملک کیومرث ساخته شد ثبت کرد. امامزاده تقی رودهن نیز مورد بررسی اعتضادالسلطنه قرار گرفت. ملاحظاتش درباره ابعلی که در آن روزگار به «چشمه علی» یا «مراد دهنده» معروف بود نیز با اهمیت است. او پس از توضیحاتی در مورد امامزاده هاشم به چگونگی ساخت آسیاب قصبه اسک پرداخت.

در بیست و نهم رجب اعتضادالسلطنه با همراهانش از اسک به سمت نقش برجسته «تمثال همایونی» که امروزه به «شکل شاه» معروف است حرکت کرد. وی پس از ثبت مشخصات قراء طول راه از جمله نیاک، نوا، مون، کندلو، گزنک، شنگلده، شاهان‌دشت به شرح این نقش برجسته مبادرت نمود. اسامی اشخاص، متن کامل اشعار و نام سراینده آن از اطلاعات با ارزش این سفرنامه به شمار می‌رود.

در ادامه اعتضادالسلطنه چگونگی پیدایش و ترکیبات چشمه‌های آب اسک را مورد بررسی قرار داد. گزارش مبسوط نویسنده از غار اسک و ثبت مشاهدات مسیو ریشاردخان و ملاعیسی اسکی در بررسی این غار از بخشهای با اهمیت و ارزنده این سفرنامه به حساب می‌آید. سفرنامه با رفتن اعتضادالسلطنه به قریه گرمابه‌در برای استفاده از آبگرم آن و شرح قراء طول راه ادامه می‌یابد.

پایان این گزارش که به شرح منازل بازگشت به تهران اختصاص دارد، حاوی اطلاعاتی ذی‌قیمت درباره آثار تاریخی و سنگ‌نوشته‌ها می‌باشد. اطلاعات ارائه شده در بررسی مسجد امام حسن (ع)، امامزاده‌ها و سنگ‌نوشته‌های قبور لواسان بسیار حائز اهمیت است و نیز اطلاعات مربوط به خرابه‌های «وهن‌وا» یا بهمن‌آباد در بلوک امیری لاریجان و بررسی غارهای نزدیک قریه مون به وسیله مسیو ریشاردخان و ملا ابراهیم کرنایی.

از نکات قابل توجه در این سفرنامه اشاره به استفاده از تقویم قُرس قدیم در بین اهالی لاریجان و گزارش نسبتاً مفصل از جشن‌های باستانی در لاریجان و سایر بلاد است. با توجه به توضیحات داده شده به نظر می‌رسد سفرنامه اعتضادالسلطنه کمک شایانی برای آشکار شدن اوضاع اجتماعی و فرهنگی مازندران در آن سنوات به شمار می‌آید.

در میان آثار اعتضادالسلطنه سه رساله مربوط به مازندران است. نخست سفرنامه‌ایست که در سال ۱۲۷۲ قمری در سفر به مازندران نوشته که تا به حال به دست نیامده‌است و تنها در سفرنامه لاریجان به آن اشاره شده‌است، دیگری، «جغرافیای

مجال مازندران» است که در بخش پیوست این مجموعه ارائه می‌شود، و در نهایت «سفرنامه لاریجان» که آخرین اثر او محسوب می‌شود. از این سفرنامه دو تحریر در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی به شماره‌های (گ ۱۶۷ پ - ۱۹۸ پ) و (گ ۱۹۹ پ - ۲۲۷ پ) نگهداری می‌شود که با توجه به ساختار سفرنامه‌ای تحریر اول از یک سو و ناتمام بودن تحریر دوم از سوی دیگر، تحریر اول برای ارائه انتخاب شد.

### روزنامه سفر محمد میرزا مهندس

محمد میرزا مهندس فرزند محمودخان قاجار از تحصیل کردگان دارالفنون، جغرافی‌دان و مهندس عصر ناصری بود. وی پس از مأموریت آذربایجان در اواسط صفر سال ۱۲۹۹ قمری مأمور ساختن قلعه‌های میانکاله شد و مدت دو سال به این کار مشغول بود. وی در آغاز روزنامه سفر میانکاله خود می‌نویسد: «... بنده هفت سال در سرحدات آذربایجان عموماً و در سرحد لاهیجان مکرری خصوصاً برای ساختن قلاع سرحدی مأموریت داشته ... و نیز دو سال مأمور میانکاله گردیده.»

سفرنامه محمد میرزا مهندس که در اینجا به چاپ می‌رسد حاصل همین سفر می‌باشد که «... با کثرت اشتغال روزنامه [ای] از این مملکت از روی کتب اعراب و عجم و ترک و فرانسه و غیره نوشته ...» است. قصد او این بود که با پرداختن به تاریخ مازندران روزنامه سفر خود را تکمیل نماید.

این رساله در آغاز شباهتی با سفرنامه ندارد و به تاریخ قدیم مازندران می‌پردازد. همانگونه که در پاورقی توضیح داده شد قسمت عمده این بخش؛ یعنی تا بند ۱۶۳، از کتاب‌های «تاریخ طبرستان» ابن‌سفندیار و «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی اخذ شده است. با توجه به اینکه بعضی از عبارات و اصطلاحات دو کتاب یاد شده هنوز در هاله‌ای از ابهام است و نویسنده سفرنامه نیز آنها را عیناً به یادداشت خود منتقل کرده، عبارات نامفهوم به همان صورت ثبت شده آمده است.

احمد کسروی در «تواریخ طبرستان و یادداشت ما» می‌نویسد: «... حاجی محمد میرزا نامی در سال ۱۲۹۹ هجری از برای انجام مأموریت سرحدی میانکاله به

مازندران رفته و به قول خودش روزنامه‌ای نوشته است. در آنجا می‌نویسد: قریب ده تاریخ از مازندران که به السنه مختلف نوشته شده بود [را] مرور کرده.<sup>۱</sup>

این رساله با سیری در تاریخ قدیم و جغرافیای تاریخی مازندران آغاز می‌شود و پس از شرح چگونگی ساخت شهرها و معرفی بعضی از علما، حکما و بزرگان به شرح سلسله مرعشیان می‌پردازد. از بند ۱۶۳ مشاهدات محمد میرزا شروع می‌شود و گزارشی از بارفروش و دهات اطراف آن تا ساری، بیان مشاهدات از تهران تا ساری از راه سوادکوه و نیز از راه بومهن تا آمل که حاوی مطالب مهم و ارزنده‌ای می‌باشد از جمله مطالب این بخش است.

در پایان، داده‌هایی نیز راجع به سیاحت وی از ساری تا میانکاله ملاحظه می‌شود که با ارائه توصیفی از منازل راه، بناهای تاریخی اشرف و چگونگی ساختن قلعه‌های میانکاله توأم است که از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد و نیز وجه تسمیه امیرآباد در نزدیکی میانکاله که به خاطر آباد شدن آن در زمان امیرکبیر به این نام معروف شد.<sup>۲</sup>

نسخه خطی این رساله به شماره ۶۹۸ در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود. نسخه‌ای که در اختیار نگارنده قرار داشت از کیفیت مطلوبی برخوردار نبود و از دیگر سوی این نسخه «مسوده» بوده و پاکنویس نشده بود و پاره‌ای از حواشی فراوان آن قابل خواندن نبود، در نتیجه تصحیح نسخه با دشواری همراه بود.

### سفرنامه افضل‌الملک

غلامحسین خان فرزند مهدی‌خان زند شیرازی در ۲۵ محرم ۱۲۷۹ قمری در تهران متولد شد. لقبش «افضل‌الملک» و تخلصش «المعی» بود. از آثارش «سحر سامری و سفر ناصری و یادداشت‌های روزانه از سفر کلاردشت و طالقان» است که در اینجا بخشی از آن که مربوط به سفر از تهران تا کلاردشت است به چاپ می‌رسد. از دیگر

۱. ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، تهران: شرق، ۱۳۳۸، مقدمه، ص ۱۵.  
 ۲. اگر چه ناصرالدین شاه نام آن را به «ناصرآباد» تغییر داد اما امروزه نیز امیرآباد خوانده می‌شود.

آثار او می‌توان به « سفرنامه خراسان »، « کراسه‌المعی »، « رکن‌الاسفار یا سفرنامه مازندران »<sup>۱</sup> و « افضل‌التواریخ » اشاره کرد.<sup>۲</sup>

در سفرنامه کلاردشت، افضل‌الملک به شرح سفری می‌پردازد که همراه با اردوی شاهی در شوال ۱۳۰۱ قمری به بیلاق کلاردشت عزیمت کرد. او که به دعوت میرزا احمدخان آجودان خلوت به این سفر رفته بود حرکت اردوی شاهی از گردنه تلهرز، اوشان و شهرستانک به سمت مازندران را شرح داده است. علاوه بر آن تعداد قابل ملاحظه‌ای قصیده که ملتزمین رکاب ناصرالدین شاه در مدح شاه سروده‌اند را ثبت کرده است.

وی علاوه بر آنکه منازل سفر تا کلاردشت را توصیف می‌کند به شرح حال بعضی از رجال آن عصر چون میرزا حسن‌خان منشی‌اسرار، میرزا ابوالفضل ادیب و میرزا تقی‌خان مجدالملک پرداخته است.

افضل‌الملک در سفرنامه‌ای که بعدها در دوران مشروطه از سفر مازندران خود نگاشته است در اشاره به این نوشته اظهار می‌دارد:

«... تقریباً در بیست و هشت سال قبل من در جزء مترجمین و مؤلفین دولتی و مورخین سلطنتی که راتبه دیوانی و اجازه درک حضور داشتم، در شرف التزام رکاب سلطانی به کلاردشت آمده. چند روزی در بیرون قلعه «لاهو» در زیر چادرهای پوش دولتی که برای ما می‌افراختند، بسر برده‌ام و سفرنامه‌ای در آن سفر نگاشته‌ام و شرح بعضی دهات و عبور از «بنفشه‌ده» و رفتن به محل «گوسرا» و قصاید شعراء را که در آن سفر در مدح سلطان گفته‌اند، نوشته‌ام.»<sup>۳</sup>

سفرنامه کلاردشت به همراه سفرنامه خراسان غلامحسین‌خان به شماره ۶۲۲ در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود.

۱. غلامحسین افضل‌الملک، سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه، به کوشش حسین صمدی، قائم‌شهر: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۳.

۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: افضل‌التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، مقدمه، صص ۱۴ و ۱۳.

۳. غلامحسین‌خان افضل‌الملک، سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه، ص ۱۴۳.

### سفرنامه ملیجک

غلام‌علی‌خان معروف به «ملیجک» و ملقب به «عزیزالسلطان» و دارای منصب امیرتومانی در کودکی، پسر میرزا محمدخان امین خاقان در حدود سال ۱۲۹۶ قمری متولد شد و از عوان کودکی به قدری مورد توجه و محبت ناصرالدین شاه قرار گرفت که از فرزندان خودش هم او را بیشتر دوست می‌داشت. به همین خاطر در بسیاری از سفرها از جمله سفر سوم به اروپا از ملتزمین رکاب شاه بود.<sup>۱</sup> سفرنامه ملیجک که با شماره (۰۹۰۰۷) در کتابخانه آیت‌اله مرعشی قم نگهداری می‌شود، گزارشی است از سفر ناصرالدین شاه در آخرین سال سلطنتش به مازندران.

این سفر از بیستم محرم سال ۱۳۱۳ قمری شروع شد و اردوی همایونی پس از گذشتن از گردنه تله‌رز به سمت فشم رفت و پس از گذشتن از زایگان و گرمابدر، راه بلده را در پیش گرفت. منازل بعدی سفر کجور و سپس لب دریا بود. پس از آن با بازگشت به کجور و دهات میخساز، اردوی شاه به شهرستانک رفت و اندکی بعد به تهران مراجعت کرد. این سفرنامه گزارش منازل، آبادی‌ها و وضعیت داخلی اردوی ناصرالدین شاه است که از زبان ملیجک روایت می‌شود. شباهت این سفرنامه به سفرنامه‌های ناصرالدین شاه بسیار است؛ از نحوه نگارش گرفته تا صحبت از منازل راه و شکار.

### گزارش‌های پایانی

گزارشات پایانی این مجموعه در آغاز به دو گزارش سفر ۱۲۸۳ قمری ناصرالدین شاه به مازندران اختصاص دارد. نخست گزارشی است که از مرکز اسناد وزارت امور خارجه به شماره (۴-۱۲-۱۳۸۳.ق) بدست آمد و دیگری گزارشی است به نظم که نسخه آن با شماره (۱۰۳۲۲-۵) در کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود.

عنوان پیوست سوم «سیاحت حاجی محمدمیرزا از ساری به میانکاله» است که به شماره (۶۹۸) از کتابخانه ملی ملک بدست آمد. اگر چه بخش‌هایی از این گزارش در

سفرنامه وی آمده، ارائه جداگانه آن نیز خالی از فایده نیست. در خاتمه رساله «جغرافیای محال مازندران» اثر علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه به صورت عکسی چاپ می‌شود.

ناصرالدین شاه در سفر ۱۲۸۵ قمری به کلاردشت به علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه، نخستین وزیر علوم ایران دستور داد اطلاعات مربوط به نواحی شمالی از کتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی و «مراصدالاطلاع» که در واقع خلاصه کتاب یاد شده است را به فارسی ترجمه کند. اعتضادالسلطنه نیز اطلاعات مربوط به چالوس، کچه یا کلار، رویان و همچنین جُرُبد و قومس را ترجمه کرد. اگر چه قومس و جُرُبد جزء مازندران محسوب نمی‌شد اما این اثر معروف به «شهرهای مازندران» شده است.

«معجم البلدان» کتابی است که یاقوت حموی در سال ۶۱۵ قمری در مروشاهجان آغاز به تألیف آن کرد و در ۲۰ صفر ۶۲۱ قمری در حلب به پایان رسانید و به قفطی علی بن یوسف، وزیر حلب پیشکش کرد. در این اثر اماکن جغرافیایی به ترتیب حروف الفبا توضیح داده شد. با تطبیق متن عربی «معجم البلدان» و «مراصدالاطلاع» با ترجمه اعتضادالسلطنه می‌توان اذعان داشت که او ترجمه نسبتاً دقیقی ارائه داده است و تنها در پاره‌ای موارد مطالبی برای توضیح بیشتر به اصل متن افزوده است. در زمان ترجمه این اثر اعتضادالسلطنه وزیر علوم و رئیس دارالفنون بود و روزنامه ملت را منتشر می‌کرد.

در مجلد اول «فهرست‌واره کتاب‌های فارسی» که به کوشش احمد منزوی به چاپ رسیده، این اثر با نام‌های «جغرافیای محال مازندران» و «شهرهای مازندران» به ثبت رسیده که نسخه‌ای از آن در کتابخانه سپهسالار و نسخه دیگری در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود. نسخه حاضر با شماره ۲۷۶۴ از کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) به دست آمده است.

در برگ نخست این کتابچه مرقوم شده است: این «... رساله در ترجمه بعضی از محال مازندران از قبیل کلاردشت و رویان و جربد و قومس و غیره است که اعتضادالسلطنه وزیر علوم و صنایع و معادن و تجار[ت] دام اجلاله فرمودند. به خط میرزا مسیح داخل کتابخانه نواب معظم الیه گردید و از کتاب معجم البلدان ترجمه شد ... این یک جلد رساله در یوم جمعه ۱۵ شهر ذی‌حججه الحرام سنه ۱۲۹۷ قمری در عداد کتب موقوفه مسجد و

مدرسه ناصری معدود و به کتابخانه مدرسه مزبوره داخل گردید و صیغه وقف آن مطابق مشروح و شروط مندرجه در وقفنامه مسجد و مدرسه جاری شد.

بعضی از سفرنامه‌های این مجموعه از جمله سفرنامه برونیا، اعتضادالسلطنه و نیز بخشی از پیوست‌ها با تصویر کامل نسخه خطی آن در فصل‌نامه «پیام بهارستان» به وسیله نگارنده به چاپ رسید.<sup>۱</sup> در تصحیح سفرنامه‌ها تلاش شد علاوه بر انتخاب عناوین مناسب برای هر بخش، نام اماکن مورد بررسی قرار گیرد و اسامی تغییر یافته در پاورقی توضیح داده شود. در معرفی رجال عصر ناصری علاوه بر کتاب «المآثر و الآثار» عمدتاً از کتاب‌های «شرح حال رجال ایران» اثر مهدی بامداد و «القاب رجال دوره قاجاریه» اثر دکتر کریم سلیمانی استفاده شد. امید است مجموعه «نامه‌های مازندران» بتواند بخشی از کاستی‌های تاریخ‌نگاری آن سرزمین را برطرف کند.

در پایان نگارنده لازم می‌داند نخست از دوست فرزانه جناب آقای کاوه بیات به پاس راهنمایی‌های همیشگی‌اش و سپس از آقای سهم‌الدین خزایی، خانم اشرف سرایلو و خانم فرحناز برهمن به خاطر همراهی مستمر در مسیر انجام این پژوهش و نیز از همراهان سوادکوهی؛ آقایان محبوب قبادیان، حمیدرضا اسدی و حسن رضایی که موجبات انجام این پژوهش و چاپ آن را فراهم آورده‌اند، قدردانی نماید. همچنین از مسئولان آرشیوهای که نسخ خطی سفرنامه از آنجا بدست آمده است و نیز از مراحم آقای دکتر منوچهر ستوده، دکتر عنایت‌الله مجیدی رئیس کتابخانه دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، خانم سوسن اصیلی مسئول بخش نسخ خطی دانشگاه تهران، آقای سعید سلیمانی مدیر پایگاه پژوهشی برج‌های تاریخی در اداره میراث فرهنگی مازندران و آقای رضا سفیدکوهی که امکان دسترسی و آماده‌سازی عکس‌های مورد نظر را فراهم آورده‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مصطفی نوری

تهران، ۶ آبان ۱۳۸۹

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: فصلنامه پیام بهارستان، شماره‌های ۴ (تابستان ۱۳۸۸)، ۵ (پائیز ۱۳۸۸)، ۶ (زمستان ۱۳۸۸) و ۷ (بهار ۱۳۸۹).



www.tabarestan.info  
تبرستان

سفرنامهٔ بُهَلر

انچه در تقصیر خصم و تاج تفتیشات نظام غیره که در کتاب الامم و الکرام علیهم السلام  
 روخا و روح الامیرین این بنده و نگاه نموی بملک و تربیت و هندس و اسات علمه در تصرف و مالکیت  
 در اینهاست که از اولی روزی در خواب عالمی از زبان کاتب الله بود و فرمود که این کتاب  
 خواجسته کنش تب دیده و از فرودقت پند که در حال که برصفت منجمه منجمه می آید  
 طرفین که از طرفان القرون پس چو صبه در وقت و بختند از دور دست راه  
 یک فرسخ و نیم فاصله اول برت که از برزدر است که منسوب به کمال است  
 یک فرسخ و نیم که در این نقطه راه تصدی که منسوب بود و در هر کج و از هر طرف  
 یک فرسخ فاصله از منسوب خوب قریه کج و قریه این قریه مرکب است یک قلعه  
 عمارت بنفشه سلطان است در طرفی از منسوب است و در طرفی از منسوب  
 عابرین عالی بهر سه است و در آن راه چو صبه است و منسوب است و منسوب است  
 غیره هر دو ده و یا که استین است بر آن ضربه خود و بنده که منسوب است که منسوب است  
 از راه لاهور منسوب از فرسخ کج مانده است از قریه منسوب است که در راه از منسوب است

## مأموریت مسیو بُهلر

این مختصری است از تفصیل حصول و نتایج تفتیشات نظامی و غیره که حسب الامر سرکار اعلیحضرت شاهنشاه روحنا و روح العالمین فداء، این بنده درگاه، موسیو بهلر، سرتیپ و مهندس دولت علیه در سفر و مأموریت از دارالخلافه الی رشت و انزلی و کنار دریا و مرداب الی مازندران و استرآباد و رود گرگان، از آق قلعه<sup>۱</sup> الی خواجه نفس و گمش تپه<sup>۲</sup> دیده و از روی دقت رسیدگی کرده و حال که مراجعت نموده معروض می دارم.

## کرج و گازرسنگ

طرفین راه از طهران الی قزوین به هیچ وجه درخت و جنگل ندارد و در دست راست راه به یک فرسخ و نیم فاصله، اول رشته کوه البرز در امتداد مغرب و شمال واقع است الی یک فرسخ و نیم به کرج مانده. و در این نقطه راه متصل به کوه مزبور می شود الی پل رود کرج. و از پل مذکور به قدر ربع فرسخ فاصله از مغرب به جنوب قریه کرج واقع است. و این قریه مرکب از یک قلعه و عمارت، با فضای سلطانی است. و عرض راه مزبور بلانهایت است و به واسطه تردد زیاد عابرین جاده به هم رسیده است و در آن راه به هیچ وجه پست و بلندی یافت نمی شود که مانع عبور عراده و یا زیاد بستن

۱. امروزه «آق قلا» گویند.

۲. امروزه «گمیشان» نیز گویند.

اسب بر آن ضرور شود و به اندک خرجی می‌توان که بهتر از این آن راه را هموار نمود. و از دو فرسخ به کرج مانده الی قریه مزبور به طوری است که هرگاه از بلندی‌های جلو کوه بر آن راه توپ ببندند گلوله آن به طور یقین خواهد رسید. و رود کرج سرچشمه‌اش از کوه البرز است و جاری است به طرف جنوب و واقع است در میانه راه طهران و همدان به مسافت سه فرسخ و نیم به طهران مانده و از آنجا به طرف قم روانه است. پس از گذشتن از کرج نیز راه به امتداد البرز واقع است به طریقی که مذکور شد ولی گاهی نزدیک می‌شود به کوه و گاهی دور.

به واسطه گودال و نه‌های خراب بی‌آب هرگاه پل‌های کوچک بر سر این گودال‌ها و نه‌های مزبور ساخته شود از طهران به قزوین سه فرسخ تفاوت به هم خواهد رسید و راه نزدیک‌تر خواهد شد و زمین وسیع طبیعی که در اطراف این راه است زراعتی به واسطه نبودن آب در آنها نمی‌شود مگر زمین‌هایی که متصل به دهات چندی است که در آن صحرا واقع است. و منزلگاهی که به فاصله هفت فرسخ از قریه کرج واقع است گازره‌سنگ<sup>۱</sup> است که مشتمل است به قلعه و چند خانه رعیتی و در نزدیکی گازره‌سنگ امامزاده‌ای است که در مکان بسیار خوبی واقع است و به جهت مترددین و عاب‌رین منزلگاه پاکیزه‌ای است.<sup>۲</sup> و در شش فرسخی قریه گازره‌سنگ قریه‌ای است مشتمل به حصار و در آنجا هندوانه خوب به عمل می‌آید و از آنجا تا قزوین دو فرسخ و نیم مسافت است.

### از قزوین تا منجیل

قزوین شهری است که قلعه اطراف آن به طریق متداوله ایران ساخته شده است. و بهترین ماکول آنجا پسته و هندوانه و فندق و کشمش است. و زن‌های آن شهر در صنعت قلاب‌دوزی و روبنده‌دوزی مشهورند. و در آن شهر یک عمارت سلطانی بسیار با صفائی است که منزل نواب مستطاب و الاتبار شاهزاده عبدالصمد میرزا می‌باشد و نواب معزی‌الیه کمال استعداد و لیاقت را دارد. و بسیار حیف است که پیشکار چنین

۱. امروزه روستای «گازرسنگ» گویند و از توابع شهر آبیگ است.

۲. منظور نویسنده «امامزاده ابوالحسن» می‌باشد.

جوان کاملی، حاجی حسن‌خان که احمق‌ترین مخلوق خداست باشد. و به قدر نیم فرسخ اطراف شهر باغات است که اکثر درخت‌های آن تاک و پسته می‌باشد. و هر گاه خدای نکرده دشمنی برای این شهر به هم رسد و خواهد در آنجا داخل شود چون راه‌های این شهر تنگه مانند واقع است، در صورتی که اهل شهر بیرون آیند و بنای مدافعه گذارند، دشمن مخبران زیاد ضرور خواهد داشت که در چپ و راست ستون خود قرار دهد تا داخل شهر شود.

از قزوین الی قریه آقابابا که منزلگاه است چهار فرسخ مسافت دارد و انحراف راه قریه آقابابا عموماً به طرف مغرب است و حاصل قریه مزبور انگور است که از انگور اکثر جاهای قزوین بهتر است و به قدر هفتاد خانوار در آنجا ساکن می‌باشند. و از قریه آقابابا الی دو فرسخ و نیم، انحراف راه مابین شمال و مغرب است و بر آن نقطه قریه مزرعه واقع است. و پست و بلندی راه به طوری نیست که مانع عبور عراده شود ولی هر گاه در آن راه اندک خرجی بشود عراده به طریق اسهل از آنجا خواهد گذشت. و نیم فرسخ از مزرعه گذشته به بالای اولین رشته کوه البرز می‌رسد که بلندترین نقطه راه است و ارتفاع آن از شهر قزوین تقریباً هزار و دویست ذرع است. و از آن نقطه به قدر یک فرسخ و نیم راه سرایشب می‌شود و در آن نشیب قدری بلند و پستی و پیچ و خم دارد که به جزئی خرجی می‌توان آن را رفع کرد. پس از طی این مسافت یک سرایشبی است که واقع است مابین دو شاخه از رشته کوه البرز و عرض این راه بسیار کم و صعّب‌العبور است.

پس از طی یک فرسخ از راه مذکور قریه خرزن<sup>۱</sup> واقع است که بیست خانوار رعیت دارد و چون عبور در آن راه مشکل و دشوار است، خاصه در فصل زمستان که بارندگی زیاد می‌شود به نوعی که اکثر عابریں در آن نقطه از فرط شدت سرما هلاک می‌شدند و از آنجا جان به سلامت بردن امکان نداشت لهذا منوچهرخان معتمدالدوله<sup>۲</sup> بنای قریه

۱. امروزه «خرزان» گویند.

۲. منوچهرخان معتمدالدوله ارمنی معروف به گرجی از رجال مشهور دوران سلطنت فتحعلی‌شاه و محمدشاه بود. در سال ۱۲۳۹. ق که یحیی میرزا کودک هفت ساله فتحعلی‌شاه حاکم گیلان شد، منوچهرخان به پیشکاری و زارتش معین و به همراه وی به رشت رفت. منوچهرخان در سال ۱۲۴۲ نیز در هنگامه جنگ دوم ایران و روس برای حفظ سواحل گیلان و انزلی به آن صفحات فرستاده شد. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: زوار، ۱۳۷۸، ج ۴، صص ۱۶۳ - ۱۵۹.

مزبوره را در آن محل گذاشته و کاروانسرای خوبی ساخته است که منزلگاه عابرین و برای قوافل بسیار منفعت دارد.

از خرزن به قدر ربع فرسخ راه رو به بالاست و در آن نقطه می‌رسند به آن طرف رشته اول کوه البرز و از آنجا در پیش رو می‌بینند رشته دویم کوه البرز را که در طراوت و خرمی بی‌شبه و نظیر است. و در زیر پا رودی نمایان است که سرچشمه آن در نزدیک قزوین است و در میانه اولین رشته و دومین رشته کوه البرز واقع است و امتداد آن از مشرق به مغرب است موسوم به شاهرود. پس از گذشتن از این نقطه به جای سرازیر [ی] سختی می‌رسد که از آن راه به طرف چپ رود شاهرود می‌رسند و پس از طی دو فرسخ و نیم و به فاصله کمی از رود مذکور کاروانسرائی واقع است موسوم به خان‌پاچنار؛ پس از گذشتن نیم فرسخ از پاچنار از طرف چپ شاهرود پلی در سر رود شاهرود ساخته شده است که جدیدالبناء می‌باشد ولی خیلی محکم و مضبوط ساخته‌اند و طول آن تخمیناً چهل ذرع می‌شود و عرض آن چهار ذرع؛ پس از عبور از پل مذکور انحراف راه مابین شمال و مغرب است به قدر یک فرسخ و نیم. و راه مزبور فراز و نشیب و پیچ و خم نیز دارد. پس از گذشتن از این نقطه به قدر یک فرسخ به همان طریق به طرف شمال منحرف است و منجیل در این نقطه واقع است. و قریه‌ای است بسیار بزرگ و آباد و مشتمل است بر یک صد و بیست خانوار رعیتی و اکثر محصول آنجا زیتون است ولی اهالی آنجا نمی‌توانند روغن آن را بطوری بگیرند که به مصرف خوردن برسد بلکه روغن بسیار کثیفی از آن می‌گیرند که بجز سوزاندن فایده دیگری بر آن مترتب نیست و به قیمت نازلی به فروش می‌رسد زیرا که به واسطه سختی راه‌ها گران تمام می‌شود.

کمپانیه روس در حرزه‌ویل<sup>۱</sup> که در دامنه رشته دویم کوه البرز و نیم‌فرسخی منجیل واقع است کارخانه [ای] برای تصفیه روغن زیتون ساخته است و معلوم نشد که به چه سبب این کارخانه از کار افتاده است.

۱. اصل خرزه‌ویل. امروزه «هرزویل» نوشته می‌شود.

## به سوی رشت

از منجیل به فاصله یک ربع فرسخ به طرف مغرب پلی واقع است موسوم به پل منجیل که حاجی ملا رفیع مجتهد تازه آن را احداث کرده است و الحق پل مذکور با کمال استحکام ساخته شده است. طول آن هشتاد و عرضش شش ذرع است و در تحت آن، دو رود به هم متصل می‌شوند: یکی شاهرود و دیگری قزل اوزن است که از میانج<sup>۱</sup> به امتداد مشرق جاری است و از ترکیب و امتزاج این دو رود حاصل می‌شود سفیدرود. و از منجیل راهی است که سه روزه از دامنه کوه می‌روند به سلطانیه ولی به واسطه شدت سختی راه عبور قشون خصم از آنجا بسیار مشکل است. هرگاه قشون قابل و سردار زیرکی باشد می‌تواند آن دشمن را شکست فاحش بدهد و او را در آن راه معطل نماید. و چون قریه منجیل در مکانی واقع است که دو رودخانه در آنجا تقاطع کرده، به یکدیگر متصل می‌شوند و دو شاهراه عظیم دارد لهذا به نسبت بُعد او از دریا باید محل جنگ باشد. و ارتفاع اول رشته البرز با خرزن تقریباً چهارصد ذرع است و مابین خرزن و منجیل قریب هزار و دویست و پنجاه ذرع می‌شود. و پس از گذشتن از منجیل راه در طرف چپ سفیدرود واقع است و آن راه داخل می‌شود به یک تنگه وسیع طولانی که طرفین آن متصل است به پل مذکور. و طول آن راه به قدر ده فرسخ است. و این راه در دست چپ سفیدرود واقع است و گاهی ده ذرع الی سی ذرع راه مزبور از آب رودخانه ارتفاع دارد. و در اطراف سفیدرود جمعاً دهات است که هر یک بالنسبه به خود آبادی و اشجار دارند و اکثر درخت‌های دهات مزبور زیتون است و دهات مشهوری که در سر راه می‌باشند بدین موجب است: الاز<sup>۲</sup>، سرخن، وی‌پایه<sup>۳</sup>، رودبار و فاصله هر یک به قدر ربع فرسخ است. و الاز در دو فرسخی منجیل است و این راه در کمرکش کوهی است و عرضش به تفاوت است، گاهی بیشتر و گاهی کمتر می‌شود ولی پرتگاه زیاد دارد به نوعی که عبور دو مال باردار در یک نقطه آن ممکن نمی‌شود. و بعضی از سنگ‌های این راه را به مصرف پل منجیل رسانیده‌اند بدین واسطه قدری در بعضی

۱. میانه فعلی که در استان آذربایجان شرقی قرار دارد.

۲. امروزه «الیزه» گویند.

۳. امروزه «ویایه» نوشته می‌شود.

جاها عبور از آن آسان شده است. و از جانب دولت تا به حال در این راه خرجی و تعمیری به هیچ وجه نشده است. و سرازیرهای این راه چندان سخت نیست ولی یک نقطه در یک فرسخی رستم آباد و یک فرسخ و نیمی رودبار واقع است که حتماً باید آن نقطه تعمیر بشود.

و رستم آباد اکنون منزلگاه است و در آنجا به جز یک کاروانسرای خراب و چاپارخانه ویران چیز دیگر نیست و سفیدرود تا دو فرسخ از منجیل گذشته در پیچ و خم جبال گذر می کند. و جمیع آن کوهها سبز و خرم است و از نقطه دو فرسخی کم کم تنگه سفیدرود وسیع می شود تا یک فرسخی رستم آباد. و فاصله دو دامنه کوه از یکدیگر نیم فرسخ است و پس از گذشتن از نقطه مزبور جمیع راه جنگل است و انار در آن بسیار است و نشیب های این راه نیز چندان سخت نیست و در جلو دامنه کوهها تپه فراوان است و چنانچه آلات توپ و ادوات جنگ در آن مکان گذارده شود بسیار خوب و با موقع است و هرگاه دو طرف این نقطه را به واسطه قلعه های فوری و دائمی محکم کنند عبور دشمن از آنجا بسیار صعب و سخت خواهد بود و ممکن العبور برای او نخواهد بود. و در بهار به واسطه طغیان آب عرض سفیدرود قریب هزار ذرع بل بیشتر می شود و جریان آن کمال تشدد را دارد. و قدری به رستم آباد مانده در سر تپه هایی که در طرف راست سفیدرود واقع است چند باب چادر سفید دیده شد که قونسول انگلیس در آنجا منزل داشت و نام آن قریه کیا آباد است و در دست چپ سفیدرود بالای تپه برابر کیا آباد چادرهای قونسول روسیه بود که به جهت ییلاق به آنجا آمده بودند و امتداد راه عموماً الی رودبار از مغرب به شمال است و از آنجا تا رستم آباد از شمال به مغرب است.

پس از عبور از رستم آباد که از طرف چپ سفیدرود عبور می نمایند راه به قدر ده ذرع ارتفاع دارد و جاده در آن مکان تنگ و به طور مرتبه مرتبه واقع است و پس از طی یک فرسخ نقله و<sup>۱</sup> واقع است که مشتمل است از دو خانه بدبنائی که در یکی از آنها کدخدای راه منزل دارد و مشغول اخذ وجوه از رعایا و عابریین است و از قرار مذکور سالی مبلغ یک هزار و دویست تومان دریافت می کند و پس از طی دو فرسخ از نقله و



به امامزاده هاشم می‌رسد و اطراف راه آن جمعاً سبزه و گل و درخت و جنگل است و انحراف راه از رستم‌آباد الی امامزاده هاشم عموماً مابین شمال و مشرق است. پس از گذشتن از امامزاده مذکوره که آخر تنگه است دو رشته جبال است که یکی به طرف مغرب و شمال می‌رود که طرف اردبیل است و از دریا هشت الی دوازده فرسخ فاصله دارد و دیگری به طرف مشرق و شمال می‌رود و متصل می‌شود به کوه دلفک و ارتفاع کوه دلفک از دریا ...<sup>۱</sup> و این رشته به همان طریق کشیده شده است تا به لاهیجان. و اسامی رودخانه‌هایی که از طرف چپ داخل بر سفیدرود می‌شود بدین موجب است:

کراورد، نزدیک رستم‌آباد واقع است. سیاه‌رود بزرگ، یک فرسخی نقله‌ور است. خم‌ام‌رود، نیم‌فرسخی سیاه‌رود است. تاریکارود،<sup>۲</sup> نیم‌فرسخ از خم‌ام‌رود فاصله دارد.

و رودخانه‌هایی که از طرف راست بر سفیدرود می‌ریزند از این قرار است:

سیاه‌رود کوچک، زیر دست رستم‌آباد است. خزلک، نیم‌فرسخی سیاه‌رود کوچک است. شیربیجار، یک فرسخ و ربع از خزلک فاصله دارد و ارتفاع جبال طرفین سفیدرود از منجیل الی امامزاده هاشم از صد و پنجاه ذرع است الی سیصد ذرع و از امامزاده هاشم طرفین راه الی رشت یک جا جنگل است به نوعی که تردد سوار در آن کمال اشکال را دارد و اهالی دهات جنگل ده برای خودشان راهی در طرفین جاده بزرگ ساخته‌اند که به دشواری از آن راه پیادگان عبور و مرور می‌نمایند و درخت‌هایی که در اطراف راه می‌باشند به واسطه بزرگی و عظیمی و پر شاخ و برگی مانعند از تابش آفتاب بر آن راه لهذا همیشه راه مزبور گل و باطلاق<sup>۳</sup> است و بدین واسطه صعب‌العبور شده است در جمیع فصول. و تا به حال در آن راه به هیچ وجه تعمیر و خرجی نشده است و کاروان و قوافلی که از آنجا باید بگذرند زیاده از روزی دو فرسخ نمی‌توانند رفت و از شدت بدی نامیده شده است به جهنم‌دره. از قراری که مذکور شد اولیای دولت روزافزون به جهت ساختن راه مزبور تا به حال مبلغ بیست هزار تومان داده‌اند ولی از قراری که دیده شد دیناری در آن راه خرج و مصرف نشده است و در عرض سال مبالغ کلی به تجارت

۱. در اصل نسخه فاصله خالی وجود دارد. گویا نویسنده قصد داشت ارتفاع کوه دلفک از دریا را ثبت نماید اما به این عمل مبادرت نکرد.

۲. تاریک‌رود امروزی.

۳. اطلاق. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

دولت علیه ضرر و خسارت می‌رسد زیرا که اکثر تجارت دولت با روسیه است و [تجار] روسیه از آن سمت بیشتر تردد می‌نمایند و حال به جهت بدی راه کمتر مایل به تجارت از این راه می‌شوند.

از امامزاده هاشم الی یک فرسخ و نیم، راه عموماً به جانب شمال است و در آن نقطه قریه کدوم است و در آنجا تازه چاپارخانه بنا کرده‌اند، ولی ناتمام است و باید تمام شود. از کدوم الی رشت پنج فرسخ راه به امتداد مذکور است و در عرض راه چند قریه و خانه می‌باشد.

### شهر رشت

رشت شهری است بزرگ که دارالحکومه گیلان است و دو قونسول در آنجا می‌باشند: یکی موسیومکنزی<sup>۱</sup>، قونسول دولت انگلیس است و دیگری تنکبوفسکی که قونسول دولت بهیه روس است و چون دولت فرانسه در آنجا قونسول ندارد امورات اتباع آن دولت با قونسول روس است. از سفیدرود، در نزدیکی امامزاده هاشم نهری بزرگ کنده‌اند که آب از سفیدرود به رشت می‌رود و حاصل زراعت گیلان برای رعیت آنجا کم است؛ به نوعی که برنج از مازندران به گیلان می‌آورند. و سفیدرود از امامزاده هاشم که گذشت به طرف شمال و مشرق می‌رود و از برابر دلفک به فاصله یک فرسخ و نیم می‌گذرد و قطع می‌کند راهی را که از رشت به لاهیجان می‌رود. بعد از طی پنج فرسخ در نزدیک و حوالی قریه کیسوم و به قدر پنج فرسخ دیگر از این نقطه که گذشت به قدر ربع فرسخ به دریا مانده مرداب کوچکی ساخته، از آنجا داخل دریا می‌شود و دهنه آن در طرف شرقی انزلی به فاصله ده فرسخ واقع است. و ارتفاع قریه منجیل از سطح دریا تقریباً سیصد و پنجاه ذرع است الی چهارصد ذرع.

۱. چارلز فرانسیس مکنزی اولین قنصل انگلیس در شمال ایران بود که در خلال سال‌های ۱۲۷۴ تا ۱۲۷۶. ق در رشت اقامت داشت. کتاب سفرنامه شمال او به وسیله خانم منصوره اتحادیه ترجمه شد و نشر گستره در سال ۱۳۵۹ به چاپ رساند.

و رشت تخمیناً مشتمل است بر پنج هزار خانوار و حاکم آنجا مجدالدوله<sup>۱</sup> است و در آن شهر عمارتی است دولتی که اکنون مخروبه و به هیچ وجه قابل تعمیر نیست و هرگاه بخواهند عمارت مذکور را تعمیر کنند به طور یقین خرج آن بیشتر از نو ساختن آنجا خواهد شد و اکثر از مصالح آنجا را از قبیل مرمر و پنجره و غیره حاکم و مباشرین کنده‌اند و در عمارتی که برای خود ساخته به مصرف رسانیده‌اند.

مختصر آنکه در آن عمارت وسیع جای بسیار مختصری حاکم به جهت نشیمن خود قرار داده است و در زمانی که فی‌الجمله باد وزیدن کند، اگر کسی بخواهد حاکم را ملاقات کند و در نزد او برود، نهایت واهمه و ترس از این دارد که مبادا از سفال و آجر آن عمارت بر سر و مغز آن بریزد و هلاک شود. و مقابل آن عمارت تکیه‌ای است دولتی که فی‌الجمله خرابی آن کمتر از آن عمارت است ولی آنجا قدری تعمیر ضرور دارد و نمی‌دانم که دولت در عرض سال چقدر تنخواه برای تعمیر این عمارت می‌دهد و یقین است جمیع تنخواهی که به جهت تعمیر آن داده می‌شود یک جا مداخل حاکم است. و در طرف شرقی آن عمارات یک بالاخانه کوچک خرابی است که محل نقاره‌خانه می‌باشد و به قدر هشتاد تومان به مصرف ساختن آنجا رسیده دیگر معلوم نشد که به خرج دیوان چقدر آورده و محسوب داشته‌اند.

و گیلان عموماً مملکت پرمفعتی است و از قبیل ماهی و برنج و زیتون و ابریشم و اشپل<sup>۲</sup> ماهی در آن وفور دارد و درختهای جنگلی میوه‌دار و غیره در آن بسیار است و خانه‌های رشت تفاوت بسیار با خانه‌های سایر ممالک ایران دارد مثل آنکه خانه‌های رشت جمیعاً از چوب و تخته است و دو مرتبه ساخته شده است و سفال‌پوش می‌باشد و اطراف آن غلام گردش<sup>۳</sup> چوبی دارد و طره‌های<sup>۴</sup> بلند از چوب بر آن عمارات

۱. امیراصلان خان مجدالدوله در سال ۱۲۷۳. ق به حکومت گیلان منصوب و ملقب به عمیدالملک شد و در سال ۱۲۷۵ به لقب مجدالدوله مفتخر گشت. پس از مأموریت گیلان در سال ۱۲۷۶ به زنجان رفت و تا ۱۲۸۰ حاکم آنجا بود برای

اطلاع بیشتر بنگرید به: کریم سلیمانی، القاب رجال دوره قاجاریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۴

۲. اشپل: همان تخم ماهی است که قبل از تخم‌ریزی آن را از شکم ماهی خارج و در غذا مصرف می‌کنند.

۳. غلام‌گردش: دیوار حایل.

۴. طره: در ساختمان‌سازی به تیر افقی گفته می‌شود که یک سرش بر پایه متکی و سر دیگرش از بدنه بنا بیرون باشد.

کوبیده‌اند. و اکثر اوقات شدت گرمای هوای رشت مقدار بیست و هشت درجه را<sup>۱</sup> مور است و نهایت کمی آن یک درجه است و قوت شدت باد در رشت مثل نسبت یک است به هزار و صد، و نهایت کمی آن مثل چهار است به بیست و چهار. و طرف باد اغلب شمال و مابین مشرق و شمال است و در یک سالی اتفاق چنین افتاد که یک صد و هیجده روز بارندگی شد. سی روز آن هر روزی نیم ساعت می‌بارید و هشتاد و هشت روز دیگر را هر شب تمام بارندگی شد بیشتر از نیم ساعت و در عرض آن سال ملاحظه کردند شش روز برف و باران با یکدیگر مخلوط می‌بارید و به همین نسبت در عرض سال بارندگی در آن مملکت می‌شود.

و ناخوشی مدامی که در آن ولایت است بدین موجب است که اظهار می‌شود: وجع المفاصل<sup>۲</sup>، فتق، رطوبت معده، استسقاء، طپش قلب، اندروب<sup>۳</sup>، جرب یابس<sup>۴</sup>، درد دندان و از این قبیل الی غیرالنهاییه. و ناخوشی‌هایی که در آنجا استمراری ندارد و برحسب اتفاق و ندرت واقع می‌شود از قرار تفصیل ذیل است: سوزنک<sup>۵</sup>، کوفت<sup>۶</sup>، شقاقلوس<sup>۷</sup>، خوره، افلیج، بواسیر، ناخوشی سل، صرع [و] جوع. از اینها گذشته ناخوشی نوبه<sup>۸</sup> و تب و لرز همیشه اوقات در این شهر فراوان است و این مرض موقوف و بسته به گرمی هوا می‌باشد. هر قدر هوا گرم‌تر می‌شود نوبه فراوان‌تر و بیشتر است. و درد گوش زیادتر است از درد چشم.

و درخت‌های بی‌ثمیری که در این مملکت به هم می‌رسد بدین موجب است: درخت بلوط، زبان گنجشگ، درخت چنار، سفیدار، شجرالنوع<sup>۹</sup>، سرو، شمشاد، بید، قطران، آزاد، درخت گز [و] درخت ابریشم. و درخت‌های با ثمری که میوه آنها خوردنی و خودرو

۱. درجه رامور: درجه‌ای است که رامور فیزیکی‌دان فرانسوی اختراع کرده است.

۲. وجع المفاصل: درد مفاصل.

۳. اندروب: نوعی جوش که پوست را سیاه و خشن می‌گرداند. (لغتنامه دهخدا)

۴. جرب یابس: گر خشک.

۵. سوزنک: سوزاک.

۶. کوفت: سیفلیس یا آبله فرنگی.

۷. شقاقلوس: نوعی بیماری که باعث فلج اعضاء بدن می‌شود.

۸. نوبه: نوعی تب.

۹. شجرالنوع: درخت راش.

می‌باشد به موجب تفصیل است: آلبالو<sup>۱</sup>، انجیر، انار، زالزالک<sup>۲</sup>، گردو، سیب، ازگیل [و] انگور و علاوه بر اینها نباتات جنگلی نیز بسیار یافت می‌شود و درخت‌هایی که دستی می‌نشانند از این قرار است: توت، زیتون، زردآلو و غیره، آلبالو، نارنج و لیمو، به، انجیر، انار، ازگیل، گردو، هلو، سیب، گلابی، انگور، نیشکر، تبریزی [و] چنار.

و حیوانات صحرائی و جنگلی که در این مملکت به هم می‌رسند از قرار مذکور است: خرس، کفتار، یوز، پلنگ، وشق<sup>۳</sup>، گرگ، روباه، خوک، گوزن، گاوکوهی، خرگوش، شغال، تیرتکنه<sup>۴</sup>، گربه و غیره. و حیوانات پرنده آنجا از این قرار است که همه شکاری هستند: غاز، اردک صحرائی، قرقاول<sup>۵</sup>، کبک، بلدرچین، کلنگ<sup>۶</sup>، ماهی‌خوار، لاش‌خوار، لک لک [و] قو. و ماهی نیز در گیلان وفور دارد و اقسام آن بدین موجب است: قزل‌آلا<sup>۷</sup>، سگ‌ماهی، سفیدماهی، آزادماهی، ماهی‌سیم و سایر اقسام آن. و زراعت آن مملکت اکثر برنج است.

از رشت به جهت رفتن به انزلی ناچار است از گذشتن جنگلی که راه آن به واسطه گل و باطلاق، بسیار صعب‌العبور است و از رشت تا پیره‌بازار که یک فرسخ و نیم است به واسطه شدت باطلاق آن راه، اقلأ شش ساعت طول می‌کشد تا از آنجا عبوری بگذرد و انحراف این راه به طرف شمال است و می‌گذرد از کنار این راه رودخانه [ای] که از امامزاده هاشم به رشت می‌رود و در نیم فرسخی شهر مزبور از چوب پلی که اکنون مخروبه است بالای رودخانه ساخته‌اند که باید از روی آن گذشت و بعد از گذشتن از پل، رودخانه مزبور از طرف چپ راه می‌رود تا پیره‌بازار. و قریه مزبوره مشتمل است بر چند خانوار و چند دکان و یک باب کاروانسرای کوچکی. و در آن نقطه باید به کرجی نشست به واسطه بزرگ شدن رودخانه. در آن موضع و به قدر یک فرسخ راه که

۱. اصل: آلبالو

۲. اصل: ذال ذالک.

۳. وشق: سیاه‌گوش. جانوری است گربه‌سان با جثهٔ نیمه بزرگ.

۴. احتمالاً گورکن.

۵. اصل: قرقاول.

۶. کلنگ: پرنده‌ایست کبود رنگ و دراز گردن بزرگتر از لک‌لک.

۷. اصل: قزل لالا.

انحراف آن مابین شمال و مغرب است باید طی کرد، پس از آن به مرداب انزلی رسید و از آنجا نیز مسافتی را که انحراف آن مابین مغرب و شمال است از روی آب طی نموده به بندرانزلی می‌رسند.

## انزلی

انزلی بندری است مشتمل بر سیصد خانوار و نهایت عرض مرداب از انتهای رود پیره‌بازار الی انزلی سه فرسخ و نهایت طول آن از مابین مشرق و جنوب و مابین شمال و مغرب تقریباً پنج فرسخ و نیم است و نهایت عمق مرداب مذکور از یک ذرع و نیم است الی دو ذرع و اکثر جاهای آن از یک چاریک است الی یک ذرع و اطراف آن جمعاً نیزار و بومش<sup>۱</sup> باطلاق است و زمین آن نیزارها به نوعی است که عبور بر آن به هیچ رقم ممکن نیست و رودخانه‌های بزرگ و کوچک بسیاریند که از اطراف، داخل مرداب می‌شوند که در نقشه کل نموده شده است.

و سرچشمه بعضی از انهار مذکور از کوه‌های اطراف آن است و متصل می‌شود به دریای کاسپین که عبارت از بحر خزر<sup>۲</sup> باشد و این دهنه در امتداد شمال و شمال به مغرب واقع است. و عمق دهنه مزبوره به تفاوت است چنانچه از نقشه کل معلوم می‌شود و عرضش چهارصد و سی ذرع است. و مقابل آن در میان مرداب دو جزیره می‌باشد که یکی از آن دو موسوم است به میان‌پشته و مشتمل بر ده خانوار است و آن جزیره به ترکیب نعل واقع است و ارتفاع وسط آن از مرداب یک ذرع و نیم است الی دو ذرع و نهایت طول آن که از مشرق به مغرب است هزار و چهارصد ذرع است و نهایت عرض طرف شرقی آن هشت صد و پنجاه ذرع است. و انبار کوچکی به جهت گذاشتن باروت<sup>۳</sup> در آن ترتیب داده‌اند و از طرف شمالی آن از دهنه مرداب الی دریا هفت صد ذرع است و دیگری نامیده شده است به نیزار و جمیع آن نیزار، و باطلاق می‌باشد. و این جزیره در امتداد شمال و شمال به جنوب است و نهایت طول آن در این

۱. بوم: زمین شیار نکرده و غیر آباد.

۲. اصل: خضر، در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۳. اصل: باروط، در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

امتداد هزار و نهصد ذرع است و نهایت طول آن از مشرق به مغرب سیصد و پنجاه ذرع است و بعد طرف شمال آن جزیره از دریا از سمت دهنه تخمیناً هزار و دویست ذرع است و این جزیره چندان مسکون نیست ولی می‌توان بنای مفیدی در آنجا بنا کرد، با آنکه ارتفاع چندان از آب ندارد.

در انزلی عمارت خوش بنای سلطانی می‌باشد ولی قدری رو به انهدام گذاشته و سفال‌های آنجا ریخته شده است و هر وقت باران می‌آید از سقف آن آب می‌ریزد و هر گاه این اوقات در آنجا تعمیر نشود بکلی خراب خواهد شد. و در نزدیکی دریا به فاصله پانزده ذرع از آب و پانصد ذرع از ابتدای انزلی به سمت دریا دو برج کوچک است که به ترکیب مخمس ساخته شده‌اند و هر یک از اضلاع آنها شش ذرع است ولی به هیچ وجه مصرفی ندارد و فایده‌ای بر آن متصور نیست و ممانعت دشمن را نمی‌کند. یکی از آنها دو عراده توپ دارد، یکی سی و دو پوند و دیگری دوازده پوند است و در برج دیگر یک عراده توپ دوازده پوندی می‌باشد و در میان فاصله این دو برج که یک صد و سی ذرع است سربازخانه [آی] ساخته‌اند که طرف دریای آن تمام است. مباشرین آنجا بنا داشتند آن را تمام نمایند این چاکر نگذاردم و مانع شدم زیرا که مکان آن به طریق علم مهندسی و قاعده نظام مشخص نشده بود و فاصله آن به دریا پانزده ذرع بود و این فاصله کم است برای آنجا و برج مذکور نیز نمی‌توانست آنجا را حراست نماید و هرگاه به همان سربازخانه اکتفاء بشود و خدای نخواستہ دشمنی دست دهد بدون ممانعت آنجا را تصرف می‌کند انبار ملزومات جنگ خود می‌نماید.

و در آن طرف دهنه مقابل انزلی نیز برجی می‌باشد که به فاصله یک هزار و صد ذرع از آن، غازیان واقع است که او نیز مخمس می‌باشد و هر یک از اضلاع آن ده ذرع است و مسقف است از چوب‌های بزرگ محکم و در آن یک عراده توپ سی و دو پوند است و توپخانه که در پشت عمارت سلطانی انزلی است، هشت عراده توپ دارد؛ شش پوند شش عراده، دوازده پوند یک عراده، هیجده پوند یک عراده. و نیز در رشت یک عراده توپ دیگر است که او نیز شش پوند است و توپ‌های مزبور به قدر صدنفر توپچی دارد که به هیچوجه آنها در کار و عمل خود مراقبت ندارند چنانکه وقتی که کشتی دولتی روس به لنگرگاه می‌رسد، توپشان سلام می‌دهد و این توپچیان بعد از نیم ساعت جواب توپ سلام او را می‌دهند و بدین واسطه چنان شهرت کرده است که

توپچیان انزلی باروت ندارند و بعد از شنیدن صدای توپ برای جواب به بازار رفته باروت می‌خرند و این معنی بسیار خلاف است؛ زیرا که در قورخانه انزلی باروت به قدر کفایت موجود دارند و سبب تأخیر جواب به واسطه عدم مواظبت و مراقبت توپچیان است و این فقره خلاف قانون و زاگون<sup>۱</sup> دولت است و تا زود است باید رفع این حرف‌ها و بدنامی را نمود و این توپچیان نیز بسیار ناقابل و بد تربیت می‌باشند؛ زیرا در آن اوقات که کمترین بنده در آن صفحات بود روزی به جهت امتحان توپچیان یک کرجی را با بادبان کرده به دریا فرستاد و از یکی از آن برج‌ها آن کرجی را نشانه کرده به آنها امر تیراندازی نموده، الحق بسیار بد بودند و در مدت سی و پنج دقیقه یک توپ پر کرده می‌انداختند. در این صورت معلوم می‌شود که چقدر طول خواهد کشید تیراندازی به جانب کشتی بخاری جنگی که دایم در حرکت می‌باشد. و بیشتر از آن توپچیان علیل و ناخوش بودند و در آن مدتی که کمترین در آنجا بود به قدر ده نفر بل متجاوز تلف شدند.

میرزا آقاخان [نوری] سابقاً به حکیم صاحب اروپائی که نوکر دولت علیه و مأمور خدمت آنجا شد، قدغن کرده بود که به هیچ وجه به عمل مداوای اهل نظام مداخله ننماید و همیشه در رشت باشد و اهل نظام آنجا را به یک نفر طبیب ایرانی که بدتر از حیوان است رجوع نموده. اکثر از اهل نظام آنجا به مداوای آن طبیب هلاک شده، مردند و در وقتی که فوج خلخال در انزلی بود بیشتر از آنها از بی‌ربطی آن طبیب تلف شدند و معلوم نشد که اولیای دولت روزافزون به چه جهت نوکر متوقف آنجا را به حکیم صاحب مشارالیه نمی‌سپارند و حال آنکه حکیم مذکور در معالجه ناخوشی‌های گیلان ربط و سرشته کلی دارد و حیف است که چنین حکیم قابلی در گیلان با صدتومان مواجب بیکار بماند و به هیچ وجه به کار دولت هم بر نخورد.

و در بازدید قورخانه انزلی بسیار مشعوف شدم زیرا که کمال انتظام و پاکیزگی تمام داشت و الحق رجب‌سلطان که مدت زمانی است مأمور این خدمت و قورخانه مزبوره سپرده به او شده است نهایت دقت و مراقبت را در کارهای محوله به خود دارد و آنی تکاهل و تغافل در انتظام امور آنجا نموده است و هرگاه از جانب دولت درباره رجب



سلطان از بابت انعام و منصب التفاتی مبذول بشود بسیار شایسته و با موقع خواهد بود. و علاوه بر توپچیان آنجا قریب پانصد ششصد نفر تفنگچی طالش به جهت محافظت کنار فرزه<sup>۱</sup> از دیوان همایون اعلیٰ موجب دارند ولی هرگز در سر خدمت آنجا حاضر نبوده و به هیچ وجه به کار قراولی آن محل نمی‌آیند و در حقیقت پول بی‌مصرفی دولت به آنها می‌دهد.

و این اغتشاش [و] بی‌نظمی در آنجا همیشگی و دائمی است زیرا که حاکم گیلان به واسطه بعضی مداخلات و ملاحظات به هیچ وجه مواظبت در امور آنجا ندارد و سرحددار آنجا آدمی نیست که بتواند از عهده محافظت آنجا برآید و خیلی حیف است که چنین سرحد مستعد قابلی سپرده به او و اموراتش محول و مرجوع به مشارالیه شود بلکه باید یک نفر آدم قابل و صاحب منصب دانای زیرکی که از دارالفنون بیرون آمده و در آنجا فارغ‌التحصیل شده باشد در آن سرحد مأموریت به هم رساند تا با کمال دقت و مراقبت مشغول انتظام و محارست آنجا بشود. و در وقت و موسم صید ماهی کل نوکر متوقف آنجا روانه رودخانه‌های اطراف می‌شوند که ماهی صید کنند و در آن وقت به طریق اولی در سر خدمت دولت نخواهند بود چنانچه خدای نکرده به جهت تصرف آن سرحد دشمنی به هم رسد بدون اینکه یک تیر توپ یا تفنگ خالی نماید خواهد توانست در آنی تمام آنجا را متصرف شود.

توپچیان و اهل نظام آنجا به هیچ وجه اسلحه و لباس ندارند و به نوعی حرکت می‌نمایند و راه می‌روند که احدی نمی‌تواند آنها را از گدا و سائل فرق و تمیز دهد و برای گذران خود تمام اسباب و ملزوماتی که داشته‌اند به گرو گذاشته‌اند زیرا که مدتی است که جیره و موجب به آنها نرسیده است و باقر سلطان نام که توپچیان آنجا به او سپرده می‌باشند نهایت بد سلوکی را به آنها می‌نماید و با آنکه از عمل نظام به کلی بی‌خبر است در احوال آنها به هیچ وجه مراقبت ندارد.

و طرف غربی مرداب در آنجائی که به آخر می‌رسد و تمام می‌شود، بسیار نزدیک است به دریا چنانکه از انتهای مرداب تا دریا به قدر سی ذرع است و بسیار آسان است در آن نقطه اتصال دریا به مرداب و به زودی می‌توان آن قطعه زمین را شکافت و

۱. اصل: فرزه؛ فرزه: کنار رودخانه و دریا است که محل عبور کشتی‌ها باشد. (لغت‌نامه دهخدا)

مرداب را به دریا متصل نمود. هر گاه این بندر ساخته شود و مرداب آنجا را پاک نمایند از جمیع بنادر اروپا بلکه از کل بنادر روی زمین بهتر خواهد شد و چون مخارج آن بسیار می‌شود احتمال دارد که برای دولت ایران ممکن نشود.

انزلی بازاری دارد که اکثر متاع روسیه در آنجا به فروش می‌رسد و این بازار در طرف شمالی مرداب واقع است و طول آن تقریباً ...<sup>۱</sup> ذرع است و کشتی‌های کوچک و اقسام کرجی‌های تجارتهی در جلو آن بازار لنگر می‌اندازند و هنگامی که فدوی در آنجا بود چند کشتی داخل به مرداب شد ولی به واسطه اینکه ریگ زیاد از دریا بر آن دهنه ریخته شده است به صعوبت داخل مرداب شد.

### استحکامات مورد نیاز در ولایت رشت و سرحدات آن

الحال بیان می‌کنیم در تحت چند نمره طریقه استحکام عمل ولایت رشت و سرحدات و بنادر آن را؛ در صورتی که دولت علیه میل به استحکام امور آنها داشته باشد: نمره اول: باید بنا نمود یک قلعه آجری که مرکب از شش فرونت<sup>۲</sup> باستیان<sup>۳</sup> باشد در محل انزلی که طرف دریا و دهنه مرداب را حفظ و حراست نماید و خرج او تخمیناً هفتاد و دو هزار تومان است.

نمره دوم: لازم است که در محل غازیان یک قلعه آجری بنا بشود که مرکب باشد از پنج فرونت باستیان که او نیز دریا و دهنه مرداب را محافظت کند به نوعی که آتش آن به قلعه انزلی تقاطع کند و خرج او تقریباً شصت هزار تومان است.

نمره سیم: باید یک باطری توپخانه از آجر در جزیره میان‌پشته قرار گذاشت که مشتمل باشد از ده الی دوازده عراده توپ تا دهنه مرداب را محارست نماید و تخمیناً پانزده هزار تومان خرج دارد.

۱. در اصل نویسنده جای خالی گذاشته است.

۲. فرونت: ۱. کنار دریا، ساحل ۲. جبهه، میدان نبرد

۳. باستیان: استحکام برآمده برج ماندی که در قلعه می‌سازند. (لغت‌نامه دهخدا)

نمره چهارم: باید قرار داد یک باطری توپخانه از آجر در جزیره نیزار که او نیز مرکب باشد از ده الی دوازده عراده توپ بزرگ تا آن محل نیز دهنه دریا را محافظت کند و خرج آنجا تقریباً بیست هزار تومان خواهد شد.

نمره پنجم: باید به قانون علم جنگ، پلی از چوب بر روی مرداب ساخت تا متصل کند میانپشته را به انزلی و قریب هزار تومان خرج او می‌باشد.

نمره ششم: لازم است پلی به طریقی که ذکر شد از چوب تا وصل نماید جزیره میانپشته را به جزیره نیزار و تخمیناً یک هزار و پانصد تومان خرج خواهد داشت.

نمره هفتم: باید قرار داد باطری‌های توپخانه از خاک نیم فرسخ به نیم فرسخ در جلو دریا از ابتدای دریا الی انتهای آن و ده عدد از آنها اقللاً لازم می‌باشد و مبلغ سه هزار تومان خرج دارد.

نمره هشتم: باید بنا نمود یک قلعه فوری در انتهای مرداب در سمت غربی که خرج او سه هزار تومان است.

نمره نهم: واجب است که ترتیب دهند چهار دسته توپخانه سواره که در قلعه انزلی و غازیان باشد و هر وقت ضرور شود به جاهائی که دشمن می‌آید ببرند.

نمره دهم: باید بنا شود دو الی سه باطری توپخانه از خاک فیما بین پیره‌بازار و مرداب در امتداد رودخانه که ششصد تومان خرج او می‌شود.

نمره یازدهم: باید بنا نمود یک قلعه فوری در پیره‌بازار که سه هزار تومان خرج او می‌باشد.

نمره دوازدهم: ضرور است که بنای قلعه باستان‌داری در اطراف شهر رشت کرد با خاک که تقریباً صد هزار تومان خرج اوست.

نمره سیزدهم: باید محافظت نمود انتهای تنگه سفیدرود را در نقطه امامزاده هاشم به واسطه قلعه فوری و دائمی که تقریباً چهل و هشت هزار تومان مخارج دارد.

نمره چهاردهم: باید [بنا] نمود چند باطری توپخانه در بلندی‌های جلو کوه‌های طرفین سفیدرود، از امامزاده هاشم الی رستم‌آباد و رودبار و تخمیناً پنج هزار تومان خرج دارد.

نمره پانزدهم: لازم است یک قلعه فوری در رستم‌آباد، که حتماً باید بنا بشود و خرج او تقریباً چهار هزار تومان است.

نمره شانزدهم: باید محکم نمود منجیل را به جهت اولین نقطه محل جنگ، به واسطه

یک قلعه مضبوط دائمی که تخمیناً یک صد و بیست هزار تومان خرج دارد.

نمره هفدهم: باید راه‌های گیلان را از قریه مزرعه که در پنج فرسخی قزوین واقع است تماماً ساخته بشود الی پیره‌بازار، به نوعی که به سهولت و آسانی عراده در آن راه عبور کند. همچنین راهی در کنار دریا که مکان باطری‌های توپخانه است تا متصل کند آنها را به یکدیگر و بیست و پنج هزار تومان تقریباً خرج او می‌باشد.

بعد از تفصیلات و بیاناتی که ذکر شد برای استحکام چنین مملکت و سرحدی مبلغ چهارصد و هفتاد و سه هزار و یک صد تومان مخارج لازم است و هرگاه یکی از این بناهایی که بیان کردیم، ساخته نشود و به عهده تعویق و تاخیر بماند مثل آن خواهد بود که هیچ یک از آن بناها ساخته نشده باشد؛ زیرا که جمیعاً به یکدیگر بسته‌اند. و علاوه بر این هرگاه از انزلی الی نهایت سرحد روس و از انزلی الی استرآباد به نوعی که بعد از این ذکر خواهد شد ساخته و مستحکم نشود چنان خواهد بود که هیچ یک از هفده نمره مذکوره نیز ساخته نشده باشد؛ زیرا که از نقطه انزلی الی نهایت سرحد روس و از انزلی الی استرآباد هرگاه دشمن بخواهد در مملکت تصرفی کند به طریق سهولت خواهد توانست.

### موقعیت جغرافیایی گیلان

از انزلی از کنار دریا به دهنه سفیدرود و مدخل آن به دریا ده فرسخ است و سطح زمین آن راه به یک میزان و یک قرار است. جنگل‌های گیلان در کنار دریا به فاصله سی الی چهل ذرع واقع است و زمین‌های کنار دریا یکجا شن و ریگ‌زار است و سراشیب به طرف دریا می‌شود و امتداد این راه به قدر بیست درجه به طرف مشرق و مشرق به جنوب منحرف است الا دو فرسخ از دهنه سفیدرود که اندکی منحرف به شمال است و در این مسافت چهار رود کوچک است که در تابستان کم آب و خشک می‌شوند و سرچشمه آنها از آب باران و زیادی آب برنج‌زار است. و اسامی آنها از این قرار است: امیرکنده، وزیرکنده، حسن‌کیاده، ده‌که.<sup>۱</sup>

و عرض دهنه سفیدرود تخمیناً هشتاد ذرع و عمق آن بنا بر اختلاف فصول از دو الی پنج ذرع است و آب دهنه آن همیشه از یک سمت جاری نیست بلکه مختلف است و دهنه آن مملو از ریگ است و در زمانی که این فدوی در آنجا بود عمق و مدخل آن به

۱. امروزه «دهکا» گویند.

دریا نودصد یک متر<sup>۱</sup> بود و ربع فرسخ پیش از دخول آن به دریا از مردابی می‌گذرد که آن مرداب به واسطه کم‌جریانی آب در آنجا حاصل شده است و مرداب مزبور چندان وسعتی ندارد؛ طول آن ربع فرسخ و عرضش ثمن فرسخ و عمقش نیم ذرع است و در این رودخانه ماهی خوب فراوان است که هر سال سیصد نفر از عمله روسیه در آنجا مشغول صید ماهی می‌باشند و منزل و انبارهای آنها نیز در کنار رود مذکور ساخته شده است و در آنجا اشپل سگ‌ماهی بسیار خوب به هم می‌رسد.

و در طرف شرقی به فاصله کمی از دهنه سفیدرود، دریای خزر به سمت جنوب می‌گردد به فاصله دو فرسخ و در آنجا از آن خلیجی<sup>۲</sup> ساخته می‌شود که سه ربع فرسخ داخل زمین می‌شود و از طرف جنوب آن خلیج، امتداد دریا به قدر دو فرسخ و بیست و پنج درجه به طرف مشرق و جنوب است الی دهنه لنگرود. و از این نقطه مابین جنوب و مشرق منحرف است الی قریه رودسر و قریه مزبوره در دو فرسخ و ربعی لنگرود می‌باشد. و در کنار دریا به هیچ وجه جاده نمی‌باشد و هر گاه کسی بخواهد از آنجا به رشت برود ناچار است از اینکه از لب دریا که شن است عبور نماید و از سفیدرود به انزلی مراجعت کرده و از آنجا در روی مرداب از راه پیره‌بازار به رشت برود.

### راه رشت به لاهیجان

لاهیجان در پنج فرسخی رشت واقع و امتداد راه آن به طرف مشرق و مشرق به جنوب است و این راه در میان جنگل است و از اکثر نه‌های بزرگ می‌گذرد و در فصل زمستان از آنجا نمی‌توان گذشت الا به صعوبت و زحمت‌های بسیار؛ زیرا که در آن ایام گل و باطلاق زیاد در آن راه می‌شود و پس از حرکت از رشت می‌گذرند از رودخانه [ای] که به پیره‌بازار می‌رود و بعد از قطع رودخانه مزبور چند پارچه دهاتی در اطراف آن واقعند که چندان معمور نیستند و پس از طی دو فرسخ به قریه بزرگی می‌رسند موسوم به کوچ‌اصفهان<sup>۳</sup> و در آن قریه بازار آجری بسیار خوبی واقع است و بعد از قطع سه فرسخ از قریه مزبوره به سفیدرود می‌رسند

۱. اصل: مطر.

۲. اصل: خلجی. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۳. کوچ‌صفهان فعلی.

که در طرف راست آن قریه کیسوم<sup>۱</sup> می‌باشد و در او نیز یک بازار بزرگی واقع است. و یک فرسخ از آنجا گذشته به پلی سنگی می‌رسند که از زیر آن رودی می‌گذرد که سرچشمه آن از نزدیکی کوه دلفک است موسوم به شیم‌رود و در طرف شمال متصل می‌شود به سفیدرود و از این نقطه الی لاهیجان یک فرسخ است.

### لاهیجان

و لاهیجان مشتمل است از نهصد و هشتاد و پنج خانه و بسیار شهر مقبول خوبی است و بازار بسیار بزرگ پاکیزه [ای] دارد و تجارت ابریشم در آنجا نیز بسیار می‌شود و حاکمی که برای آن شهر مشخص شده است میرزا محمدعلی‌خان<sup>۲</sup> است و الحق مشارالیه از جمله اشخاص کامل با حساب و با انصاف و آدم لایق معقول بی‌اجحاف می‌باشد و اذیت او به هیچ وجه به رعایا نمی‌رسد. و در طرف جنوب و مشرق آن کوه‌های کوچک، پر درخت خرم و با صفائی می‌باشد و بالای یکی از آنها یک عمارت عالی بوده است ولی اکنون خراب و ویران شده است و در مابین این کوه‌ها و شهر مزبور سبزه‌زار و چمن خوبی واقع است و در هنگامی که بارندگی زیاد می‌شود چمن مذکور یک جا گل و باطلاق می‌شود. قبل از رسیدن به لاهیجان رودخانه‌ای از طرف مغرب جاری است به سمت لنگرود و سرچشمه آن در نزدیکی دلفک است. و کرم ابریشم در لاهیجان بسیار به عمل می‌آورند.

### راه شاه‌عباسی

پس از حرکت از لاهیجان یک رشته کوهی در طرف راست راه واقع است که کل آن درخت و جنگل است و راهی که محل عبور است مرحوم شاه‌عباس از سنگ فرش کرده و در ابتدا بسیار خوب و محکم ساخته بوده است ولی این اوقات به طوری خراب شده است که عبور از آن کمال اشکال را دارد و بعضی از اوقات نوعی می‌شود که حتماً باید از راه خارج شد و از اطراف آن به دشواری عبور نمود و امتداد این رشته

۱. اصل: کیسو.

۲. محمدعلی خان امین دیوان لاهیجی.

کوه و راه به قدر بیست درجه از مشرق به طرف جنوب است و رود لنگرود به فاصله نیم فرسخ از همان راهی که شاه عباس ساخته است به طرف چپ واقع است و بعد از طی دو فرسخ به امتداد مزبور کمی به جانب شمال منحرف شده پس از قطع ربع فرسخ شهر لنگرود واقع است.

### لنگرود تا خرم آباد

لنگرود شهری است کوچک و قشنگ و رودخانه اش از میانش می گذرد و یک پل سنگی بسیار محکمی در روی آن رود در طرف جنوب آن شهر ساخته اند و عرض آن رودخانه تخمیناً بیست ذرع و عمقش از دو ذرع الی دو ذرع و نیم است و امتداد آن مابین شمال و مشرق است و طرفین آن به قدر یک فرسخ جنگل است و در آن جنگل دهات بسیار است. و بعد از گذشتن از آنجا به قدر نیم فرسخ طولاً و عرضاً یکجا چمن و صحرا است و به جهت مکان اردو بسیار خوب است و طرف شمال آن صحرا به فاصله نیم فرسخ درخت های تک و بسیار کمی یافت می شود. و رود لنگرود به همان امتداد سابق جاری است مگر بعضی جاها پیچ و خم دارد و اطراف آن کلاً باطلاق و نيزار است و پس از طی یک ربع فرسخ از آن نقطه داخل می شوند به مرداب لنگرود که می گذرند از آن به امتداد شمال و مشرق و طول و عرض آن به قدر ربع فرسخ است و رود مذکور پس از گذشتن از این مرداب به قدر شش فرسخ به طرف مشرق جاری شده و به دریا می ریزد و عمق دهنه و مدخل آن در وقتی که فدوی در آنجا بود سه چاریک به نظر آمد. و کشتی های کوچک نیز در آنجا کار می کنند و تا پل لنگرود نیز آنها می روند و قریب شش یا هفت کشتی کوچک در آنجا بود ولی در تابستان به جهت کمی آب به اشکال از آن دهنه و مرداب عبور می کنند و گاهی چنان اتفاق می افتد که باید بار آنها را سبک کرد و از آنجا گذراند به جهت قلت آب.

و پس از گذشتن از لنگرود باید عبور نمود از راهی که در میان جنگل است و جمیع آنها گل و باطلاق است و عبور سواره از آنجا نهایت اشکال و صعوبت را دارد چنانچه سوار بخواهد مراقب اسب شود که به گل فرو نرود درخت و شاخه جنگل که در جلو راه است به صورت و چشم او آسیب و اذیت می نماید و هر گاه متوجه شاخه و

درخت شود و صورت را محافظت کند اسب به گل فرو می‌رود و سوار را پرت می‌نماید. و به قدر یک فرسخ راه ممتد به مشرق است و از آن نقطه از شلمان‌رود می‌گذرد که داخل می‌شود به دریا و از این نقطه یک فرسخ و نیم به طرف شمال ممتد است و دهنه آن از دهنه لنگرود یک فرسخ فاصله دارد و پس از گذشتن نیم فرسخ به طرف جنوب از پیچ و خم این رود می‌رسند به یک پل سنگی که در بالای رود ولیسه واقع است و آب آن داخل کیارود می‌شود و در بالای او نیز پلی می‌باشد که از او باید عبور نمایند. و به قدر کمی فاصله از آن پل قریه رودسر واقع است و رود ولیسه و کیارود متصل می‌شوند در نزدیک دریا به یکدیگر و دهنه آن به یک فرسخ و نیمی شلمان‌رود است.

و رودسر قصبه‌ایست معمور و به فاصله ثمن فرسخ به دریا واقع است و در میان آن میدانی است به شکل اهلیلیجی<sup>۱</sup> که اطراف آن بازار بسیار خوبی است مرکب از کسبه معتبر. و پس از حرکت از رودسر به شیرارود می‌رسند که قدری از طرف شمال قریه مزبور داخل دریا می‌شود پس از آن به قدر ربع فرسخ فاصله از قریه مزبوره به امتداد مشرق به کنار دریا می‌رسند و سرچشمه این رودخانه‌ها کلاً از رشته کوه کوچکی می‌باشد که به یک فرسخ فاصله از دریا در پشت سر آنها واقع است. و این رشته کوه که از لاهیجان می‌آید تقریباً ارتفاعش صد و پنجاه الی سیصد ذرع است و از این نقطه بعد از طی سه فرسخ و نیم راه از کنار دریا می‌رسند به قریه سیاه‌کله‌رود و قریه مزبور در میان جنگل به فاصله نیم‌فرسخ از دریا واقع است و این قریه از قراء محال رانکوه می‌باشد و حاکم لنگرود میرزا مهدی‌خان<sup>۲</sup> است.

و در عرض راه چند رودخانه می‌باشد که حتماً باید از آنها عبور نمود و اسامی آنها بدین موجب است: بالارود<sup>۳</sup>، از نقطه‌ای که به کنار دریا فدوی رسید به فاصله سه ربع فرسخ واقع است. گزاف‌رود از نقطه مزبوره به فاصله دو فرسخ و ربعی واقع است. لزرگان به فاصله دو فرسخ و سه ربع از آن نقطه می‌باشد. خشکه‌رود از نقطه مذکوره

۱. اگر دو قوس از دایره که هر یک از نصف دایره کمترند، بر شکلی محیط شوند و گوزی یا انحطاب آنها به یک سمت نباشد آن را اهلیلیجی گویند.

۲. میرزا مهدی‌خان پسر میرزا عبدالباقی منجم‌باشی.

۳. اصل: پالارود.



به فاصله سه فرسخ و ربع آن نقطه واقع است و از این رود آخری به قدر نیم فرسخ به طرف جنوب می‌روند تا سیاه‌کله‌رود. و در عرض راه چند دهات چند می‌باشد که جمیعاً معمور و آبادند. و قریه مزبوره واقع است در دامنه این کوه کوچک و در طرف جنوب آن قریه پشت این کوه کوچک کوه‌های بزرگ و بلند نمایان است که یکی از آنها در آن محل موسوم است به سماس و چهار فرسخ از قریه مزبوره فاصله دارد و امتداد مذکور از رودسرای سیاه‌کله‌رود از کنار دریا به طرف مشرق و مشرق به جنوب است. بعد از طی چهار فرسخ از قریه مزبوره به طرف مشرق در میان جنگل به فاصله نیم فرسخ از دریا آب‌گرم واقع است و آب آنجا بسیار مفید و نافع و مشهور است و اشخاص زیاد به جهت رفع بعضی امراض به آنجا می‌روند. و امتداد راه از سیاه‌کله‌رود الی آب‌گرم از کنار دریا مابین جنوب و مشرق است.

و رودخانه‌هایی که در این مسافت داخل دریا می‌شوند از این قرار است: قاسم‌آباد رود نیم فرسخی دهنه خشک‌رود است؛ آنچه رود یک فرسخی خشک‌رود است؛ میان‌ده‌رود یک فرسخ و ربعی خشک‌رود است؛ سلمه‌رود از نزدیکی آب‌گرم می‌آید و دهنه‌اش دو فرسخی میان‌ده‌رود است.

### ورود به مازندران

پس از طی پنج فرسخ راه از آب‌گرم به خرم‌آباد می‌رسند که ده بزرگی است از محال تنکابن سرحد گیلان و جزء ولایت مازندران است و حاکم آن حبیب‌الله‌خان<sup>۱</sup> است و این قریه در میان جنگل وسیعی می‌باشد و مشارالیه یک عمارت خوبی در آنجا دارد. همچنین باغ پاکیزه [ای] در آنجا بنا گذاشته است که اکثر اشجار آن لیمو و نارنج است و مادامی که فدوی در آنجا بود مشارالیه مشغول گرفتن یک فوج سرباز از این محال بود و عنقریب است که آن سرباز یک فوج بسیار قابلی بشوند زیرا که جمیع آنها تفنگچی و شکارچی می‌باشند و گذشته از این کمال مراقبت را مشارالیه در تربیت آنها خواهد نمود. و در آنجا پارچه‌های ابریشمی بسیار خوب به عمل می‌آورند.

۱. حبیب‌الله خان ساعدالدوله پدر محمودلی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم).

و از خرم‌آباد راهی است که سه یا چهار روزه به طهران می‌روند و این راه متصل می‌شود به رود چالوس که داخل بر دریا می‌شود در هشت فرسخی خرم‌آباد و رود مذکور دهنه‌اش به جانب مشرق کمی منحرف‌تر از سلمه‌رود است. و آن راه از میان رشته‌های کوه البرز پس از گذشتن از رود مزبور می‌گذرد و راه آن کمال صعوبت و دشواری را دارد و عبور از آنجا به هیچ وجه ممکن نیست مگر در تابستان.

و خرم‌آباد واقع است در نزدیکی دامنه رشته کوچکی از کوه و از دریا به قدر یک فرسخ فاصله دارد و به جهت رفتن به آن قریه باید از کنار دریا گذشت و به طرف جنوب رفت. و در عرض راه دهات متفرقه بسیار است و در پشت سر این کوه کوچک به فاصله سه فرسخ و نیم از خرم‌آباد یک رشته کوه بزرگی است موسوم به گردکوه و امتداد راه کنار دریا عموماً مابین جنوب و مشرق است.

و رودخانه‌هایی که از خرم‌آباد الی آب‌گرم داخل دریا می‌شوند از این قرار است: نسیه‌رود در یک فرسخی سلمه‌رود است؛ چالک‌رود<sup>۱</sup> به فاصله یک فرسخ و ربعی سلمه‌رود واقع است؛ مزررود<sup>۲</sup> سه فرسخ و نیم از دهنه سلمه‌رود فاصله دارد و این رود از نزدیکی خرم‌آباد می‌گذرد و به کار زراعت آن محل نیز برمی‌خورد. عباس‌آباد قریه‌ای است کوچک و در میان جنگل در نزدیکی دریا و چهار فرسخی خرم‌آباد واقع است و در آنجا چند خانه‌ای است که متعلق به عموی حبیب‌الله خان می‌باشد و امتداد راه مذکور مابین مشرق و جنوب است و رودخانه‌هایی که در عرض راه واقعند از این قرار است:

تیرپورته سرود<sup>۳</sup> در یک فرسخی مزررود واقع است؛ ایزارود یک فرسخ و سه ربع به مزررود فاصله دارد؛ نشتارود در دو فرسخی مزررود است؛ پاسنده‌رود<sup>۴</sup> در سه فرسخ و نیمی مزررود واقع است. و در نزدیک عباس‌آباد یک رشته کوه کوچکی است که در عقب آن رشته کوه بزرگ می‌باشد به فاصله دو فرسخ و از عباس‌آباد چهار فرسخ راه به طرف مشرق از کنار دریا طی نموده به اورنگ که از محال کلارستاق است می‌رسند و رود چالوس از پهلوی اورنگ می‌گذرد و انحراف جمیع راه مذکور از عباس‌آباد الی

۱. اصل: شالک‌رود.

۲. مکنزی در کتاب سفرنامه شمال نام این رود را «مذر» نوشت. ص ۵۳.

۳. مکنزی آن را به صورت «تیرپوردر» ثبت کرده است. ص ۵۴.

۴. مکنزی از آن به نام «پسندرود» یاد می‌کند (ص ۵۵) و امروزه پسندرود گویند.

اورنگ نزدیک به مشرق است. و رودخانه‌های آن راه بدین موجب است: هپ‌تشین رود<sup>۱</sup> در نیم فرسخی عباس‌آباد است؛ جمشیدآباد رود<sup>۲</sup> در یک فرسخی آنجاست؛ تیل‌روسر رود در دو فرسخی عباس‌آباد واقع است؛ پالنگ‌رود<sup>۳</sup> در دو فرسخ و ربعی آنجاست؛ نمک‌آبرود به فاصله دو فرسخ و سه ربع عباس‌آباد است؛ نورسر رود<sup>۴</sup> سه فرسخ و ربع فاصله با عباس‌آباد دارد؛ امام‌روسر رود<sup>۵</sup> به قدر یک هشتم فرسخ فاصله دارد با نورسر رود؛ پوشمان‌رود<sup>۶</sup> به فاصله یک هشتم فرسخ به امام‌روسر رود واقع است؛ سرتاب‌رود<sup>۷</sup> سه فرسخ و سه ربع به عباس‌آباد فاصله دارد؛ بورسر رود متصل است به اورنگ.

و یک رشته کوه کوچک در سه ربع فرسخی اورنگ است و یک رشته کوه بزرگ در طرف جنوب آن کوه کوچک واقع است و پس از طی چهار فرسخ راه از کنار دریا به طرف مشرق به چلندر می‌رسند و این قریه در ربع فرسخی دریاست و حاکم آنجا نیز حبیب‌الله‌خان است و اطراف آن آب و جزء محال کجور است و به جهت منزل کردن بسیار صعوبت دارد. هرگاه مسافرین بخواهند از آنجا بگذرند باید به اهل آنجا تملق زیاد کنند تا ناوهای کوچک آمده مردم را از آنجا بگذرانند و رود آن نیز موسوم است به رود چلندر و به واسطه جاری نبودن آن آب دهنه‌اش مانند جزیره ریگی مابین دریا و آن رود واقع است. و از اورنگ الی چلندر انحراف راه به طرف جنوب و جنوب به مشرق است.

و رودخانه‌هایی که در عرض آن راه هستند از این قرار است: چالوس‌رود نزدیک اورنگ برابر طهران است؛ ژنده‌رود در نیم فرسخی اورنگ است؛ کورکه‌روسرود<sup>۸</sup> در یک فرسخی اورنگ می‌باشد؛ رودچشمه در یک فرسخ و یک هشتم فرسخ اورنگ

۱. به نظر می‌رسد نویسنده رود «اسب چین» را به صورت هپ‌تشین‌رود ثبت کرده است. مکنزی در موقعیت جغرافیایی یاد شده رود «اسب‌چین» را نام می‌برد. ص ۵۹.

۲. رایینو در کتاب سفرنامه مازندران و استرآباد از این رود به نام خرک‌رود یاد می‌کند. ص ۵۶.

۳. رایینو نام این رود را «پلنگ‌رود» نوشته است. ص ۵۷.

۴. رایینو «نورودسر» ثبت کرده است. ص ۵۸.

۵. رایینو «امام‌رود» ثبت کرده است. ص ۵۸.

۶. رایینو نهر «دوجمان» ثبت کرده است.

۷. رایینو «سرداب‌رود» ثبت کرده است.

۸. رایینو در صفحه ۵۹ و مکنزی در صفحه ۶۸ از محلی به نام کرک‌رود نام می‌برند که به نظر می‌رسد مقصود نویسنده این سفرنامه رودی است که نامش را از این محل جغرافیایی گرفته است.

است؛ رودمالک در دو فرسخی آنجاست؛ المی رود در دو فرسخ و ثمن اورنگ می‌باشد؛ خیزه‌روسر به فاصله سه فرسخی اورنگ واقع است. مازونکرود<sup>۱</sup> در سه فرسخی آنجاست؛ رودچلندر در چهار فرسخی اورنگ می‌باشد.

### املاک میرزا آقاخان نوری

و امتداد راه کنار دریا عموماً جنوب و جنوب به مشرق است و چلندر در نزدیکی و دامنه رشته کوه کوچکی است و به فاصله پنج فرسخ در طرف شرقی چلندر، سوله‌ده<sup>۲</sup> واقع است و این قریه نزدیک به لب دریا و از محال نور است و حاجی میرزایحیی خان برادرزاده میرزا آقاخان در آنجا حاکم است و در آن قریه تخمیناً چهارصد خانوار می‌باشد. دهاتی که در آن صفحه متعلق به میرزا آقاخان و کسانش می‌باشد به مراتب از جهت آبادی ترجیح و تفوق بر سایر قراء مازندران دارد. زیرا که مشارالیه در هنگام وزارت رعایای دهات مازندران را کوچانیده به قراء خود و کسانش برده بود بدین جهت دهات او آباد و سایر ویران و خراب است و از سوله‌ده راهی است که پنج یا شش روزه به طهران می‌آیند و سه روزه می‌روند به چماسان<sup>۳</sup> که بیلاق بزرگان نور است و از آنجا دو روزه می‌رسند به طهران. و در سوله‌ده میرزا آقاخان تازه عمارتی احداث کرده و ساخته است ولی ناتمام می‌باشد و خیلی حیف است که چنین عمارتی ناتمام بماند و خراب شود. و در حوالی آن حمام بسیار خوبی ساخته‌اند و امتداد دریا عموماً به طرف مشرق است ولی چند پیچ و خم دارد و رودخانه‌هایی که در عرض راه داخل دریا می‌شوند الی سوله‌ده از این قرار است:

علی‌آبادرود سه ربع فرسخ به چلندر فاصله دارد؛ سرادین‌رود به فاصله دو فرسخ و نیم به چلندر واقع است؛ کله‌رود دو فرسخ و سه ربع از چلندر فاصله دارد؛ المه‌کله‌رود به فاصله سه فرسخ و نیمی آنجاست؛ کچه‌رود در سه فرسخ و سه ربعی چلندر واقع

۱. مکنزی نام این رود را «مازکا» نوشته است. ص ۶۷.

۲. «سوله‌ده» هم تلفظ می‌شود و شهر «نور» فعلی می‌باشد.

۳. چمستان امروزی.

است؛ فرش کلارود در سه فرسخ و سه ربعی چلندر است؛ المهرود به فاصله چهار فرسخ و یک ربع چلندر می‌باشد؛ سوله‌دهرود در پنج فرسخی چلندر است. و در عرض راه چند پارچه دهات می‌باشد که اسامی بعضی از آنها بدین قرار است: علی‌آباد، سردین‌کلا، المه‌کلا، و اسامی رودخانه‌هایی که در حوالی قراء مذکور می‌گذرند موسوم‌اند به اسم همان دهات.

### محمودآباد

پس از حرکت از سوله‌ده امتداد راه به طرف شمال و شمال به مشرق است و پس از طی چهار فرسخ محمودآباد واقع است که از محال آمل می‌باشد و متصل است به رود هراز که قبل از رسیدن رود مزبور به محمودآباد مرداب کوچکی می‌سازد که دور و اطراف آن ربع فرسخ می‌شود و محمودآباد متصل به دریاست و کرجی در وقت طوفان دریا در آن رودخانه لنگر می‌اندازد و عرض آن تقریباً بیست و پنج ذرع است و رودخانه‌هایی که در عرض این راه از سوله‌ده الی محمودآباد به دریا می‌ریزد بدین موجب است:

رستم‌رود در یک فرسخی سوله‌ده واقع است؛ هاشم‌رود در یک فرسخ و نیمی سوله‌ده می‌باشد؛ ایزده‌رود به فاصله دو فرسخی سوله‌ده است؛ اهل‌رود در سه فرسخی آنجا واقع است؛ هراز<sup>۱</sup> رود به فاصله چهار فرسخی سوله‌ده می‌باشد.

و از محمودآباد الی فریکنار<sup>۲</sup> چهار فرسخ است و امتداد راه مابین شمال و مشرق است و مشتمل است تقریباً از دو بیست خانوار و این خانه‌ها به قدر ربع فرسخ می‌باشند. و رودخانه‌ای که قریه مزبوره را دو قسمت کرده و در وسط آن می‌گذرد عرضش تخمیناً سی و پنج ذرع است و عمقش از دو الی سه ذرع می‌باشد. اگر چه در دهه آن ریگ فراوان است ولی در وقت طوفان کرجی‌ها آنجا لنگر می‌اندازند و رودخانه‌هایی که در عرض آن راه می‌باشند بدین موجب است:

سیاه‌رود در یک فرسخی هراز واقع است؛ تنگ‌گاه‌رود یک فرسخ و یک هشتم فرسخ به هراز فاصله دارد؛ رود المه در دو فرسخی هراز است؛ ملاکلارود در دو فرسخ

۱. اصل: حراز. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. فریدون‌کنار فعلی. مکتری نیز «فری‌کنار» ثبت کرده است.

و سه ربعی هراز واقع است؛ سرخه‌رود به فاصله سه فرسخی آنجا می‌باشد؛ رود شیرا در سه فرسخ و نیمی هراز است؛ رود فری‌کنار به فاصله چهار فرسخی آنجا واقع است و لنگرگاه کرجی‌ها نیز می‌باشد. و دهات عرض آن راه از این قرار است:

الم‌ده قریه کوچکی است؛ سرخه‌رود نزدیک رودی است که او نیز به این اسم موسوم است. هراز و سرخه‌رود و ملاکلا هر سه یک سرچشمه دارند که سرچشمه آنها از طرف شمال کوه دماوند است و چند فرسخ از آنجا گذشته منقسم به دو قسمت می‌شود: یکی به طرف محمودآباد می‌رود و داخل دریا می‌شود و می‌نامند او را هراز و دیگری به طرف آمل می‌رود و می‌گذرد از آمل و پس از یک فرسخ و نیم از آن شهر گذشته دوباره دو شاخه می‌شود و می‌ریزند به دریا و موسومند به سرخه‌رود و ملاکلا.

#### مشهدسر

و دو فرسخ از فری‌کنار گذشته به مشهدی‌سر<sup>۱</sup> می‌رسند. و امتداد راه به طرف شمال به مشرق و مشرق است و مشهدی‌سر قریه‌ای است پاکیزه و مشتمل است از سیصد خانوار و متصل است به رود بابل و آبادی قریه مزبوره از کنار دریا در لب رود است الی نیم فرسخ و تجارت اکثر اهل آن قریه با کرجی است. و سرچشمه رود بابل در لاریجان است و عرض دهنه آن در لب دریا پنجاه ذرع است و این رودخانه لنگرگاه کشتی‌های کوچک است و ریگ دهنه آن را پر کرده و عمق آن از شش الی هشت ذرع است و از مشهدی‌سر الی فرح‌آباد شش فرسنگ است و امتداد راه شمال به مشرق و مشرق است. و دو رود بزرگ در عرض راه داخل دریا می‌شوند: یکی تالار است که دهنه آن در یک فرسخ و نیمی بابل است و دیگری سیاه‌رود که دهنه آن در دو فرسخی بابل است و از مشهدی‌سر از کنار دریا مفارقت نموده به طرف جنوب رو به بارفروش روانه است و امتداد راه به طرف جنوب و جنوب به مغرب است و در طرف راست رود بابل واقع است. و پس از طی یک فرسنگ قریه بازار می‌باشد و در لب‌رود در آن مکان چند باب دکان است که اهل دهات اطراف هرگاه چیز فروختنی داشته باشند در آنجا به فروش می‌رسانند و کمی راه از آن قریه به طرف جنوب و جنوب به مشرق می‌رود مگر چند جا که پیچ و خم دارد و راه الی یک فرسخ دیگر به طرف راست بابل است به فاصله‌های

۱. «مشهدسر» نیز خوانده می‌شد و «بابل‌سر» فعلی می‌باشد.

مختلف ولی آن فاصله‌ها از ربع فرسخ بیش نیست و در این نقطه قریه‌ای است بزرگ و آباد موسوم به امیرکلا و از این نقطه راه به قدر نیم فرسخ به جانب مشرق واقع است.

## بارفروش

و پس از طی این مسافت می‌رسند به بارفروش و او شهری است بزرگ و مشتمل است از دو هزار خانوار و اطراف آن قلعه‌ای ندارد و در میان جنگل می‌باشد و در آنجا باغ بزرگ باصفا و عمارت سلطانی با فضایی دارد که انواع مرکبات در آن یافت می‌شود و بازار خوبی نیز دارد ولی کوچه‌های آنجا بسیار بد است و در فصل زمستان و موسم بارندگی عبور از آنها دشوار و مشکل است و در آنجا دو کاروانسرا نیز دارد که در یکی از آن کمپانیه روس تجارت می‌نماید. و در این شهر یهودی بسیارند که مشغول تجارت می‌باشند و به قدر ربع فرسخ بیشترک فاصله، رود بابل از کنار آن شهر می‌گذرد. و از مشهدی‌سرالی بارفروش که دو فرسخ و نیم است راه از میان جنگل است و بسیار راه بدی و صعب‌العبوری می‌باشد.

خلاصه در هنگام بارندگی که به جهت قطع این مسافت یک روز طول می‌کشد و از بارفروش الی ساری نیز راه بسیار سخت و دشوار و یکجا گل و باطلاق و جنگل است و پیچ و خم‌های زیاد در اطراف راه است که باید جمیع آنها را طی نموده الی ساری. و به واسطه آن پیچ و خم‌ها راه بعید و به قدر هفت فرسخ می‌شود و هرگاه آنها در راه نبود از بارفروش الی ساری راه پنج فرسخ می‌شد و به فاصله سه فرسخ و نیم که از بارفروش می‌گذرد باید از رود تالار که سرچشمه آن از کوه‌های فیروزکوه است عبور کرد و به جز تابستان و پائیز وقت دیگر عبور از آن ممکن نمی‌شود. و به قدر یک فرسخ و نیم فاصله از رود مزبور سیاه‌رود واقع است که از او نیز باید عبور کرد و سرچشمه آن از رشته بزرگ کوهی است که در طرف جنوب آن واقع است. و از بارفروش الی رود تالار انحراف راه به طرف مشرق است ولی بعضی در آن راه نیز پیچ و خم واقع است و از این نقطه انحراف راه جنوب به مشرق و مشرق است و در عرض راه چند پارچه دهات در میان جنگل است که هر یک علی‌قدر مراتبهم خالی از آبادی نیستند.

## دارالحکومه مازندران

و ساری دارالحکومه مازندران است و مرکب است از سه هزار خانوار و اطراف آن قلعه‌ای است و در آنجا دو باغ بسیار خوب سلطانی که مرکب از مرکبات فراوان است واقع است. یکی از آنها برابر عمارت با صفای سلطانی است که عمارتی که به جهت منزل حاکم معین است تعمیر زیاد لازم و ضرور دارد و مابین عمارت و آن باغ فاصله زیادی می‌باشد که یکجا چمن و سبزه‌زار است و از باغ مزبور به عمارت راه بسیار خوبی دارد و طرف جنوب آن به فاصله نیم فرسخ تپه‌های سبز و خرم پر درخت می‌باشد و عقب آنها یک رشته کوه بزرگ و بلندی واقع است که از آن جمله یکی دماوند است که ارتفاع آن از سطح دریا شش هزار و چهارصد ذرع است و مابین شهر و آن تپه‌ها یکجا برنج‌زار است و درخت میوه‌دار نیز در آنجا می‌باشد و طرف شمال آن الی دریا که چهار فرسخ است جمیعاً جنگل است. و شاه‌عباس از آن شهر الی کنار دریا راه بسیار خوبی از سنگ فرش کرده که حالا خراب شده است و حاصل آنجا لیمو و نارنج و پرتقال و برنج و سپهر مرکبات است و در آنجا چوخای<sup>۱</sup> پاکیزه نیز به هم می‌رسد.

## به سمت استرآباد<sup>۲</sup>

و از ساری الی استرآباد شاه‌عباس راهی ساخته بود که تخمیناً عرض آن هشت ذرع بوده است که عبور عراده به طریق سهولت در آن راه می‌شده است ولی این اوقات به کلی خراب و برای عابرین بسیار سخت می‌گذرد و در این مسافت از ساری الی قریه نکا<sup>۳</sup> و از کردمحل<sup>۴</sup> الی استرآباد راه قدری خوب است که عبور از آنجا به یک نوعی می‌توان نمود و از ساری به قدر نیم فرسخ راه به طرف شمال و شمال به مشرق است و در این نقطه عبور می‌کنند از روی یک پل سنگی که بر بالای رود تجن ساخته‌اند و سرچشمه آن رود از کوه‌های دامغان است. پس از عبور از پل مزبور امتداد راه به قدر

۱. چوخا، چوغا؛ پارچه پشمی دست بافت برای کت و شلوار (فرهنگ واژگان طبری، ج ۲)

۲. گرگان امروزی.

۳. اصل: نکاح. در موارد بعد نیز تصحیح شد.

۴. کردکوی فعلی.



یک فرسخ و نیم شمال و مشرق به مشرق است و در پای آن یک رشته از تپه‌های سبز و خرم واقع است و از این نقطه به قدر دو فرسخ و نیم امتداد راه مابین شمال و مشرق است و راه مزبور در پای تپه‌های بزرگ و کوچک واقع است و از آنجا به پل نکا می‌رسند که رود آن نیز موسوم به نکا است و سرچشمه آن از کوه‌های مابین شاهرود و سمنان است.

و قریه نکا مشتمل است بر یکصد و پنجاه خانوار ترکمان که آقامحمدخان به آنجا آورده است. ولی به همان زبان قدیم خودشان گفتگو می‌نمایند و این قریه در دو فرسخی دریا واقع است. و راهی که فیما بین ساری و نکا می‌باشد چندان سخت نیست و همان راه از بناهای شاه‌عباس است و اطراف آن اکثر جنگل است و امتداد راه از قریه نکا به اشرف<sup>۱</sup> به مسافت سه فرسخ و نیم شمال به مشرق و مشرق است و این راه نیز چندان عیبی ندارد و اطراف آن هم اکثر جنگل و در پای همان رشته تپه‌های مذکوره است.

### اشرف‌البلاد تا استرآباد

و در پای آنجا اشرف واقع است و مشتمل بر هفتصد خانوار می‌باشد و عمارتی است در آنجا که شاه‌عباس بنا کرده است ولی اکنون خراب می‌باشد. اگر کسی بخواهد آنجا را به حالت اول کند خرج زیاد لازم دارد و حوض‌های بزرگ در آن بسیار است که یکجا از سنگ‌های بزرگ و به قاعده ساخته شده‌اند. و در برج‌ها و بالاخانه‌های آن عمارت دریا و میانکاله و آشوراده<sup>۲</sup> و جنگل و صحرای ترکمان و رود گرگان نمایان است. و شهر مزبور به فاصله یک فرسخ و نیم دریا واقع است و شاه‌عباس یک راهی با سنگ از آنجا تا لب دریا ساخته بود ولی این اوقات خراب شده است.

و از اشرف الی خورشیدکلا راه بسیار بد و پر پیچ و خم و در میان جنگل است و امتداد آن که سه فرسخ و نیم است شمال و شمال به مشرق است و به قدر نیم فرسخ از قریه مزبور گذشته خندق خرابه‌ای است که در سنوات سابق از رشته تپه‌های کوچک

۱. بهشهر فعلی.

۲. اصل: عثوره‌ده. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

الی لب دریا کنده بودند به جهت تشخیص سرحد مازندران و استرآباد و از خندق مذکور در میان جنگل الی نوکنده راه ماریچ مانند است.

و نوکنده مشتمل است تخمیناً از صد خانوار و به فاصله یک فرسخ و ربع از دریا و یک فرسخ و نیمی خندق مزبور در میان جنگل واقع است و امتداد آن راه قدری به سمت جنوب است و از نوکنده الی کردمحل چهار فرسخ و نیم فاصله می باشد و امتداد راه شمال و مشرق به مشرق است ولی پیچ و خم زیاد دارد و در میان جنگل واقع است و کوه های کوچک در طرف راست و نزدیکی آن می باشند و آنجا مشتمل است بر سیصد و پنجاه خانوار و به قدر نیم فرسخ از دریا فاصله دارد و در برابر صحرای ترکمان واقع است که اغلب از آن ترکمانان از این قریه آذوقه می خردند.

و از کردمحل الی استرآباد تخمیناً پنج فرسخ است و اکثر آن راه خیابان شاه عباسی و در میان جنگل است و امتداد راه شمال به مشرق و مشرق است و کوه های کوچک در طرف راست آنجا می باشد و در نصف راه امامزاده ای است موسوم به امامزاده روشن آباد که عابرین به جهت رفع خستگی در آن مکان قدری مکث و توقف می نمایند و مشتمل است بر بقعه و یک چشمه آب گوارائی.

استرآباد دارالحکومه آن مملکت است و مشتمل است از نهصد خانوار رعیتی و اطراف آن قلعه ای مثلث که قاعده آن به طرف شمال مقابل صحرای ترکمان است و رأس آن به طرف جنوب است که متصل می شود به تپه های کوچکی که در آن سمت واقعد و در آنجا عمارت سلطانی می باشد که زیاده خراب و تعمیر لازم دارد و توپخانه آنجا مشتمل است بر شش عراده توپ شش پوند.

### کرانه جنوبی دریای مازندران

و از سفیدرود الی استرآباد کنار دریا یکجا مسطح است مگر یک سرایشی بسیار کمی که به جانب دریا می باشد و به ساحل آن نمی توان رسید الا به واسطه کرجی های کوچک. و کشتی های بزرگ نمی توانند به کنار خشکی بیایند الا به هزار تا دو هزار ذرع فاصله از خشکی. و جنگل های گیلان و مازندران و استرآباد یکجا در لب دریا به فاصله بیست و پنج ذرع الی چهل ذرع واقعد و راه مخصوص به هیچ وجه در لب دریا ندارد

و در میان این جنگل‌ها که از کنار دریا الی کوه‌ها کشیده است نیز راهی نمی‌باشد و رودخانه‌هایی که ذکر شد یکجا داخل می‌شوند بر دریا و دهنه آنها تخمیناً بیست الی بیست و پنج درجه از مشرق به طرف شمال است و سبب آن است که اکثر اوقات باد در آنجاها به طرف شمال و شمال به مشرق می‌وزد و دهنه آنها پر از شن است و بعضی از آنها نیز می‌توانند لنگرگاه کشتی‌های بزرگ شوند و اسامی آنها از این قرار است: سفیدرود، لنگرود، چالوس، هراز، ملاکلا، سرخه رود، فری‌کنار، بابل، تالار، تجن و نکا.

### حکمران با لیاقت

و ملک‌آرا<sup>۱</sup> کمال نظم و مراقبت را در امورات دولتی و متعلقه به آن مملکت زیاده از آن دارد که توان اظهار نمود یا تحریر کرد و در این مدتی که فدوی در مازندران و استرآباد گردش می‌نمود به هیچ وجه از رعایا و اهالی آنجا نشنیدم که از دست او آه و ناله داشته باشند.

### استحکامات مورد نیاز از شرق مرداب انزلی تا استرآباد

قبل از بیان صحرا و رود گرگان که محل ترکمانان است و بیان استحکام و انضباط آنجا به طوری که رفع شر آن طایفه ضاله از رعایا بشود بیان می‌کنیم استحکام کنار دریای خزر را از طرف راست مرداب انزلی الی استرآباد به واسطه چند نمره:

نمره اول: باید یک قلعه فوری در طرف مشرق انزلی بنا نمود.

نمره دوم: باید بنا کرد باطری‌های متعدده از خاک به فاصله نیم فرسخ به نیم فرسخ از طرف مشرق مرداب انزلی الی دهنه رود نکا به نوعی که در دهنه هر رودخانه یک باطری محکم ساخته بشود الی نهایت جزیره میانکاله.

نمره سیم: باید بنا نمود یک قلعه دائمی که شش یا هشت فرونت باستیان داشته باشد در قریه کیسوم که محل تقاطع سفیدرود است از راه رشت به لاهیجان.

۱. کیومرث میرزا پسر سی و دوم فتحعلی‌شاه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به سمت ایلیخانگیری ایل قاجار منصوب و در سال ۱۲۷۵ قمری حاکم مازندران و استرآباد شد. در این سال ملقب به ملک‌آرا گردید و تا سال ۱۲۷۷ حاکم آن صفحات باقی ماند. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۵، صص ۱۸۵ - ۱۸۴.

نمره چهارم: باید بنا نمود چند باطری توپخانه از نزدیکی دهنه سفیدرود و پشت مرداب آن الی قریه امامزاده هاشم در امتداد آن رود.

نمره پنجم: باید بنا کرد یک قلعه دائمی به شش یا هشت فرونت باستیان در رود لنگرود در میان شهر و دریا به فاصله یک فرسخ از شهر مزبور.

نمره ششم: باید ساخت یک قلعه دائمی در خرم آباد که در یک فرسخی دریاست؛ باید شش الی هشت فرونت باستیان داشته باشد.

نمره هفتم: باید بنا نمود یک قلعه دائمی به همان طریقی که مذکور شد در اورنگ که یک فرسخی دریاست.

نمره هشتم: باید به طریق مذکوره قلعه‌ای در سوله‌ده بنا نمود که در یک فرسخی دریا واقع است.

نمره نهم: باید بنا کرد یک قلعه دائمی نیز به طریق مذکور در فری کنار به همان مسافت از دریا.

نمره دهم: باید بنا گذاشت چند باطری توپخانه محکم در کنار دهنه رود بابل.

نمره یازدهم: باید بنا نمود محل دومین جنگ در آمل و یک قلعه دائمی به دور آن.

نمره دوازدهم: باید بنا گذاشت محل دومین جنگ نیز در بارفروش و یک قلعه محکم دائمی به اطراف آن.

نمره سیزدهم: باید بنا کرد محل دومین جنگ به طریق مذکور در ساری.

نمره چهاردهم: باید به همان طریق در اشرف بنای محل دومین جنگ و قلعه نمود.

نمره پانزدهم: باید بنا نمود محل دومین جنگ در شهر استرآباد موافق تفصیل مذکور.

نمره شانزدهم: باید بنا نمود یک قلعه فوری در برابر لاهیجان به یک فرسخی دریا.

نمره هفدهم: باید یک قلعه فوری در آب‌گرم بنا نمود.

نمره هیجدهم: باید بنا کرد یک قلعه محکم فوری در عباس‌آباد در یک فرسخی دریا.

نمره نوزدهم: باید بنا نمود یک قلعه فوری در جزیره چلندر.

نمره بیستم: باید در محمودآباد به یک فرسخی دریا یک قلعه فوری بنا کرد.

نمره بیست و یکم: باید بنا نمود یک قلعه فوری در محل تقاطع راه بارفروش به ساری و رود تالار.

نمره بیست و دوم: باید یک قلعه فوری در نکا بنا کرد.

نمره بیست و سیم: یک قلعه فوری باید در نوکنده بنا نمود.

نمره بیست و چهارم: باید بنا نمود یک قلعه فوری در دهنه میانکاله و از آن نقطه دو قلعه فوری دیگر نیز باید بنا نمود در میان میانکاله به فاصله سه فرسخ از یکدیگر.

نمره بیست و پنجم: لازم است که بنا شود چند باطری توپخانه در امتداد مرداب میانکاله به فاصله نیم فرسخ به یکدیگر الی انتهای آن.

نمره بیست و ششم: باید بنا نمود سه یا چهار شهر محکم مضبوط به جهت اولین محل جنگ در اول رشته کوه به این معنی که باید در نقاطی از کوه ساخته شوند که محل عبور باشند.

نمره بیست و هفتم: باید به جمیع رودخانه‌هایی که داخل بر دریا می‌شوند بند بسته شود به فاصله ثمن فرسخ از قلاعی که ذکر شد و همچنین در اطراف آنها خندق‌ها کنده شود که هر وقت بخواهند در هنگام ضرورت آنجا را باطلاق کنند، بتوانند.

نمره بیست و هشتم: باید ساخت چند راهی را به جهت اتصال قلعه‌های فوری و دائمی و شهرهای جدید و باطری‌های توپخانه که در کنار دریا ساخته شده‌اند.

نمره بیست و نهم: واجب است قرار دادن چند دسته توپخانه سواره در قلعه‌های دائمی که هر وقت لازم شود به باطری‌های توپخانه که در کنار دریا واقعند به جهت امداد بفرستند.

و هرگاه بخواهند کنار دریا مستحکم و مضبوط بشود لازم است که جمیع فقرات مذکوره ساخته شوند و خرج آنها تخمیناً سه کرور و چهارصد و نود و نه هزار تومان می‌شود.

### تاخت و تاز تراکمه

رودخانه گرگان سرچشمه‌اش از نزدیکی قریه شاه‌عباس است و قریه مزبوره در پانزده فرسخی جاجرم به خط مستقیم در طرف شمال آن واقع است و از سرچشمه آن الی مدخلش به دریا پنجاه فرسخ است و امتداد آن از شمال به مشرق است تا آق‌قلعه ولی چند جا پیچ و خم دارد. و در اطراف این رود چند وقت قبل شهرهای آباد بزرگ خوبی بوده است من جمله جرجان و گنبدقابوس و آق‌قلعه و بعضی دیگر است. و جهت خرابی آنها توقف طایفه ضاله ترکمانیه در آن صحرا بوده است که رفته رفته اکثر اهالی

آنجا را اسیر کرده و باقی به واهمه این فقره به جاهای دیگر رفته‌اند و بدین واسطه به کلی آنها منهدم و خراب شده است. و از سرچشمه رود گرگان الی دهنه آن چپاول‌گاه و محل اسیر کردن این طایفه بدکیش بدعمل است. و آنها در طرفین این رود مسکن دارند و به آسودگی در آن صحرای پرمفعت زراعت می‌نمایند و در وقت تخم‌پاشی الی جمع‌آوری حاصل به حاکم استرآباد کمال کوچکی و تملق را می‌کنند و خودشان را رعیت سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه می‌شمارند. و پس از درویدن محصول از آنجا کوچیده به شغل سابق خودشان مشغول می‌شوند و اذیت مردم و رعیت را می‌نمایند به نوعی که از کنار شهر استرآباد دزدی کرده اسیر می‌برند.

### خاستگاه قاجاریه

آق‌قلعه در دو فرسخی استرآباد و در طرف شمال آن واقع است که اکنون خراب است و این شهر بسیار بزرگ و آباد بوده است و سابقاً ایل جلیل قاجار در آنجا مسکون بوده‌اند و اطراف این شهر حصار و خندقی نیز داشته است و ارک آن در طرف شمال و سمت چپ گرگان واقع شده و ترکیب آن به شکل مربع است که هر یک از اضلاعش هزار ذرع می‌شود و آنجا منقسم به دو قسمت بوده یکی یوخاری‌باش و دیگری آشاقه‌باش و زمین کوجه‌های آنجا یکجا سنگ فرش بوده و برابر ارک آن در رود<sup>۱</sup> گرگان پایه‌های پلی معلوم است و چنان به نظر آمد که پل بسیار خوبی در آنجا بوده است.

و در دو فرسخ و نیمی آق‌قلعه بندی ساخته بودند که خندق‌های آن نمایان است و گویا به جهت این بوده است که آب گرگان به سیاه آب<sup>۲</sup> برود و آن رودی است که از نزدیکی استرآباد می‌گذرد و سرچشمه آن از کوه‌های شاهرود و بسطام است و از ملاکیله<sup>۳</sup> که سه فرسخ و ربعی کردمحلّه است به دریا می‌ریزد. و آن بند دو خاصیت خوب داشت: یکی برای زراعت صحرای گرگان و دیگری به جهت محافظت مملکت استرآباد از شر اشرار ترکمان؛ زیرا که آب گرگان داخل سیاه‌رود می‌شود و در این

۱. اصل: روی.

۲. مقصود نویسنده رود «قره‌سو» می‌باشد.

۳. رابینو راجع به این محل می‌نویسد: «... کردکوی ... بندر کوچکی دارد به نام ملاکیله که در سه میلی شمالی

صورت ممانعت طایفه مذکوره آسان است و یک فرسخ از این بند گذشته [رود] گرگان دو شعبه می‌شود: یکی از محل خواجه‌نفس داخل بر دریا می‌شود که روی آن جزیره آشوراده است و دیگری از گمش‌تپه که انحراف آن به طرف شمال به مغرب است و بعد او از خواجه‌نفس سه فرسخ است. و در کنار دریا به جز این دهنه آب گوارا و شیرین به هم نمی‌رسد به نوعی که هرگاه سدی به شاخه دویم [رود] گرگان بسته شود که آب آن از گمش‌تپه نرود ترکمانان آنجا لابد می‌شوند که بالاتر به طرف اترک بروند یا به خواجه‌نفس بیایند.

[خلیج] حسینقلی نقطه‌ای است در طرف شرقی دریای خزر و به فاصله پنج فرسخ از گمش‌تپه واقع است. و طوایفی که از طرف شرقی آق‌قلعه الی کنار دریا هستند موسومند به: جعفربای<sup>۱</sup> و آتابای<sup>۲</sup>.  
و معامله [ای] که مابین اهل مازندران و استرآباد و ترکمانان می‌شود نمک و نفت<sup>۳</sup> است که ترکمانان با کرجی به آنجا حمل و نقل نموده و عوض آن برنج و غیره می‌برند و به این قسم آذوقه سالیانه خود را جمع و فراهم می‌نمایند و اینگونه معاملات آنها موجب ضرر و خسران رعیت است زیرا که اکثر از آنها در وقت معامله در جنگل و راه و رودخانه‌ها پنهان می‌شوند هر کس را که ببینند و بتوانند گرفته و در کرجی‌های خودشان پنهان کرده و بعد می‌فروشند.

### تدابیر نیم‌بند ملک‌آرا

و در امتداد طول مرداب میانکاله از مقابل استرآباد الی فرح‌آباد ملک‌آرا قراول‌خانه‌ها ترتیب داده است که در آنجا از تفنگ‌چی‌های ولایتی مشغول ساخلو کنار دریا می‌باشند که از جانب ترکمانان هرزگی نشود ولی آن قراول‌خانه‌ها بسیار بد ساخته شده‌اند؛ و خندق آنها به قدر نیم ذرع عرض دارد و دیوار آنها را از بته و تیغ ساخته‌اند و این ترکمانان غافل کرده آتش بر سر نیزه‌های خودشان قرار داده بته‌ها و دیوار را می‌سوزانند

۱. اصل: جعفرآبادی.

۲. اصل: آتابادی.

۳. اصل: نقط.

و محل این قراول‌خانه‌ها نیز به طریقی که استحکام کنار دریا را ذکر کردیم باید ساخته شود. و تفنگچی‌هایی که مأمور ساختن آنها می‌باشند بسیار شکایت از نرسیدن موجب خود داشتند و این به هیچ وجه سبب و جهتی ندارد مگر بی‌اهتمامی و عدم مراقبت محمدجعفرخان در احوال آنها.

### استحکامات لازم در ترکمن‌صحرا

حال بیان می‌کنیم استحکام و انضباط صحرا و رود گرگان را به طوری که یا ترکمانان مطیع و رعیت مخصوص دولت علیه شوند و یا آنکه از آن صحرا به کلی بیرون بروند در تحت چند نمره:

نمره اول: باید بنا نمود قلعه [ای] در آق‌قلعه که مشتمل باشد از هیجده فرونت باستان و نشانیدن جماعتی از رعایا در آن.

نمره دوم: باید بندی در آن مکان قدیم کشید تا خرجی که به جهت حفر نهر آن در آنجا شده است ضایع نشود و منافع مذکوره [ای] که بیان شد حاصل شود.

نمره سیم: باید بندی بر [رود] گرگان بسته و ساخته شود تا آبی را به گمش‌تپه می‌رود سد کند و ترکمانان در آن محل بی‌آب بمانند.

نمره چهارم: باید بنا نمود یک قلعه فوری در سر بند مزبور و نشانیدن جمعی از رعایا را در آن تا محارست نمایند آن را از خراب کردن ترکمانان.

نمره پنجم: باید به طریق مذکور نیز قلعه‌ای فیما بین آق‌قلعه و بند مزبور بنا کرد.

نمره ششم: باید سه قلعه دیگر نیز به همان طریق بنا نمود از خواجه‌نفس الی بند مزبور که یکی از آن سه قلعه در نقطه اول دو شاخه رود گرگان واقع شود.

نمره هفتم: باید بنا بشود چند باطری توپخانه به فاصله نیم فرسخ به نیم فرسخ در لب دریا از مقابل استرآباد الی خواجه‌نفس. بعد از اتمام این بناها استحکام اترک است به نوعی که ذکر شد با کنار دریا از خواجه‌نفس الی [خلیج] حسینقلی.

نمره هشتم: باید بنا نمود چهار فرسخ به چهار فرسخ بناهای بزرگ از سرچشمه [رود] گرگان الی آق‌قلعه مشتمل بر جماعت بسیار و نیز بنا نمود در اطراف آن



قلعه‌های فوری که فیما بین آنها به فاصله نیم فرسخ به نیم فرسخ دهات کوچک واقع شود تا اطراف آنها یکجا محصور و محفوظ باشد.

نمره نهم: باید عمل بیاورند نمک در کنار دریا که من بعد محتاج به نمک ترکمانان نباشند. بدین طریق که کنار دریا را کمی گودال کنند تا در وقت طوفان گودال‌های مزبور از آب دریا پر و مملو گردد در تابستان پس از تابش آفتاب به آنجا، آب آن یکجا خشک شده مثل نمک‌های فرنگستان در آن گودال نمک به عمل خواهد آمد. و نیز لازم است که قدغن شود در جمیع ولایات دارالمرز کرچک زیاد بکارند تا به نفت ترکمان هم محتاج نشوند.

نمره دهم: باید بندری به جهت تجارت آن طایفه مشخص شود تا به جز آن بندر به جای دیگر نروند و به اسم تجارت اسیر نبرند. و بعد از ساختن مراتب مسطوره و اتمام بناهای مزبوره و اطاعت آن جماعت و طایفه ضاله باید به قدر نصف آنها را از محل مسکن و نشیمن خودشان کوچانیده به اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه ایران پراکنده و متفرق نمود و مسکن داد و در عوض آنها از سایر ولایات رعیت به مقام آنها فرستاد. و خرج این بناها یکجا تخمیناً هرگاه با خاک و گل ساخته شود سیصد هزار تومان است. و به جهت حراست و محافظت و ساختن بناهای مزبوره از قرار تفصیل ذیل قشون لازم است زیرا که راه تردد و عبور آن طایفه مسدود خواهد شد و لابد بنای شورش را خواهند گذاشت.

### قشون لازم برای مهار ترکمن‌ها

تومان:<sup>۱</sup>

تومان پیش قراول و آن مشتمل بر سه قسم قشون:

تیپ اول: سواره (یک هزار نفر)، پیاده (سه فوج)، توپخانه به ترتیب فرانسه [یک]دسته، مهندس (نیم‌دسته).

تیپ دوم: سواره نظام (یک هزار نفر)، پیاده (سه فوج)، توپخانه سواره [یک]دسته، مهندس (نیم‌دسته)، قشون جهت محاربه (دو تومان).

۱. تومان به ده هزار نفر نظامی اطلاق می‌شد و سردهسته آنها «امیرتومان» بود.

تومان اول: تیپ اول (سه فوج)، قپوز دوازده پوند (نیم‌دسته)  
 تیپ دویم (دو فوج)، مهندس (نیم‌دسته)  
 تومان دوم: تیپ اول (سه فوج)، قپوز دوازده پوند (نیم‌دسته)  
 تیپ دویم (دو فوج)، مهندس (نیم‌دسته)

پشت‌بنه:

پشت‌بنه پیاده نظام: تومان؛ تیپ اول (سه فوج)، قپوز دوازده پوند (نیم‌دسته)  
 تیپ دویم (دو فوج)، مهندس (یک [دسته])، توپخانه نُه پوند  
 (یک [دسته])

پشت‌بنه سواره نظام: تیپ اول: (یک هزار نفر) توپخانه سواره (یک [دسته])  
 تیپ دویم (یک هزار نفر)

پشت‌بنه توپخانه:

توپ دوازده پوند که دو تای از آن قپوز چهارده پوند باشد (یک [دسته])  
 مهتر جهت توپخانه (پنجاه رأس)، چخماق‌ساز (نیم‌دسته)  
 توپخانه سواره (یک [دسته])، توپچی یدکی (هشت نفر)، مریض‌خانه، اسب و قاطر  
 جهت احتیاط و یدکی (سیصد رأس)  
 اصناف از هر قبیل (نیم دسته)، حکیم و جراح<sup>۱</sup>

### راه استرآباد به میانکاله

از استرآباد به جهت رفتن به کنار مرداب میانکاله باید به کردمحلّه مراجعت کرد الی دهنه سیاه‌آب به فاصله سه ربع فرسخ که ملاکیله واقع است و از آنجا الی باغو نیز سه ربع فرسخ است و به جهت رسیدن به باغو از کنار مرداب راهی نیست زیرا که آنجا باطلاق است و باید از راه‌های پر پیچ و خم و نیزار و گل عبور نمود. و ملاکیله بندرگاه کوچکی است که ترکمانان به جهت معامله به آنجا می‌آیند. و باغو در ربع فرسخی مرداب و در سه ربع فرسخی ملاکیله در طرف مغرب آن واقع است. و رودخانه‌ای که مسماست به باغو حاصل آب‌های باران است که جمع شده است و به مصرف زراعت برنج می‌رسد و

۱. نویسنده برای تشریح قشون مورد نیاز در ترکمن صحرا از خط سیاق استفاده کرده است.

تخمیناً سه چاریک عمق آن است و کمپانیه روس این مکان را برای بندرگاه خود خواهش نموده بود زیرا که در این مکان برخلاف بندرگز کرجی‌های کوچک بدون زحمت تالاب خشکی می‌آید و به آسانی حمل و نقل اسباب و بار از آنجا می‌شود و از باغوالی بندرگز دو فرسخ است و راه آن بسیار سخت و باطلاق است.

### تشکیلات کمپانی روسی

و امتداد راه به طرف مغرب است و از این نقطه در لب مرداب به فاصله نیم فرسخ در طرف شرقی قریه گز واقع است و آشوراده در برابر آن بندر در طرف شمالی آن واقع است و یک پل چوبی کم عرضی از آن نقطه الی دوست ذرع به میان دریا ساخته‌اند زیرا که آب آنجا کم است و کرجی‌ها نمی‌توانند به لب خشکی بیایند لهذا عمه از روی پل رفته بارهای کرجی را از آنجا بر دوش گرفته به خشکی می‌آورند. و در نزدیکی آن پل چند اطاق چوبی به جای آنهایی که سال قبل سوخته بودند ساخته‌اند. و جهت سوختن آنها این بود که لب دریا در اطراف آن خانه‌ها علف و نی‌های خشک بسیار بود چون به خاطر آنها نرسیده بود که اینها را از زمین کنده پاک نمایند غفلتاً آتشی در آنجا افتاده یکجا سوخته بودند و به قدر پانزده هزار تومان به رعایای روسیه ضرر رسیده بود. فی‌الجمله چیزهایی که سوخته بوده است پنبه و میوه‌های خشک بود که بارگیری کرده می‌خواستند روانه بادکوبه<sup>۱</sup> و حاجی‌طرخان<sup>۲</sup> نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان به موسیو کازوین سوف تنها ضرر رسیده بود و روسیه به خیالشان رسیده بود که به تحریک اهل ایران این خسارت به آنها وارد آمده بود و در این باب به اولیای دولت علیه شکایت نموده بودند. و برای نشیمن اهل کمپانی یک اطاق بیشتر نیست و باقی یکجا انبار آنها می‌باشد و پل مذکور برابر انبار آنها واقع است و به جهت حمل و نقل متاع تجارتی بسیار لازم است و ضروری برای دولت به هیچ وجه ندارد الا عدم عبور قشون از آنجا. و مقابل آن پل یک کشتی جنگی دولتی روس همیشه مشغول قراولی می‌باشد و کمپانیه جدیدی که در آنجاست به جای کمپانیه قدیم که مدتی در آن صفحه

۱. شهر باکو فعلی.

۲. آسترخان فعلی.

بود آمده است ولی باعث آن معلوم نشد که در آن مدت مدیدی که کمپانی قدیم در آنجا توقف نموده بود و دولت روس به او حمایت می نمود چه بود و این اوقات آنچه به خاطر فدوی در این باب رسیده این است که:

اولاً سرمایه آنها بیشتر از صد هزار منات نبود.

ثانیاً در تجارت آنها منفعت چندان نمی رسید زیرا که مانع بسیار داشتند.

ثالثاً امتعه تجارتمی آنها ماهوت پست و بلورآلات و اسباب خرازی و غیره بود و مردم به متاع و اقمشه انگلیس بیشتر رغبت داشتند و هر چه ضرور داشتند از او به طریق بهتری می خریدند.

رابعاً مدعی تجارت آنها رالی صاحب، کمپانی‌ای که در رشت بود می شد که متصرف به جمیع ابریشم بود.

خامساً دولت روس به این قسم به آنها پهلوی داد و منفعت می رسانید که سالی سیصد هزار من آهن به قیمت معدن به آنها می داد که بدان واسطه جای ضرر خود را پر می نمودند. و این کمپانی جدید را دولت به آن طور حمایت نمی نماید و سرمایه آن چهار کرور منات است ولی به او نیز همان ضررها وارد می آید. و این کمپانی مقصودش تجارت کل است و به رشت و اردبیل و آشوراده و بارفروش و گز و شاهرود و طهران عامل فرستاده است که مشغول تجارت شوند و خیال دارند که تجارت آنها تا به خراسان بشود ولی تا به حال به تبریز از جانب آنها کسی نرفته است زیرا که در آنجا از تجار اروپا بسیار است و متاع از هر قسم در آنجا فراوان است و اگر بتواند این کمپانی تفوق و برتری به رالی صاحب و سایر تجار هم مذهب و هم خاک خودش که در بادکوبه و حاجی طرخان و ایران هستند به هم رساند زیاد موجب ترقی و استخوان او خواهد شد. و اگر خیالات کمپانی روس به نوعی که ذکر شد در ایران صورت بگیرد و رفته رفته روش کار آنها قوام و رونقی به هم رساند البته دولت روس در خفا تقویت و حمایت از او خواهد نمود زیرا که پولیتیک آن دولت این است که هر قدر تجار او در ایران زیاد بشود البته قوت او در آن دولت بیشتر و تسلطش زیادتر خواهد شد.

## روس‌ها در استرآباد و ترکمن صحرا

چون در عهدنامه ترکمانچای چنین قرار شد که دولت ایران در بحر خزر به هیچ وجه کشتی نداشته باشد و پس از چندی نیز دولت ایران به طیب خاطر آشوراده را به آنها واگذار کرد لهذا روس در آنجا اوضاعی فراهم آورده است که منظور پولتیک اوست ولی چنان فهمانده است که به جهت دفع و رفع ترکمانان است و در هر جا به این اسم شهرت داده است و مردم چنین می‌گویند که روس در آنجا قلعه ساخته که اسباب و ادوات جنگ در آنجا فراهم می‌آورد و این قول بسیار خلاف است و اینطور نیست زیرا که هرگاه بخواهد منازعه کند با یک کشتی جنگی و قشون بحری هم می‌تواند با دولت علیه جنگ کند به نوعی که هیچ محتاج به آنجا هم نباشد بلکه میل او این بود که یک قطعه زمینی در آن محل داشته باشد تا به رعایا و مردم خاطر نشان کند این معنی را که من می‌توانم با دوستان نافر سرباز رفع صدمه ترکمان را بکنم و حاکم استرآباد با پانزده هزار نفر نتوانست شر آنها را کوتاه کند و از عهده برآید و گرفتن آن قطعه زمین از آنها ممکن نمی‌شود زیرا که حاجی میرزا آقاسی به آنها واگذار کرده است.

هر چند روسیه تا به حال در طرف جنوبی اترک بنا و استحکامی ننموده‌اند به جهت آنکه از این عمل چنان معلوم می‌شد که در خاک ایران تصرفی خواهد شد ولی هر وقت که موقعی پیدا نمایند این کار را خواهند نمود و چنانچه حالا هم بخواهند این عمل را نمایند چندان اشکالی به جهت آنها ندارد زیرا که خدرخان<sup>۱</sup> ترکمان که اهل آنجاست مطیع آنها شده و از قراری که می‌گویند زمین وسیعی در نزدیکی گمش‌تپه دارد که هر وقت از جانب آنها اظهاری بشود و خواسته باشند بدون مضایقه به آنها می‌دهد و حال پانزده سال است که کشتی روس در بعضی نقاط به جهت تنبیه اشرار ترکمانان گردش نموده و سرباز به جنگ آنها می‌فرستد و این به جهت صدق فقرات مذکوره دلیل واضحی است و تصرف صحرای ترکمانان از دهنه اترک و گرگان الی بجنورد و قوچان تا مشهد مقدس با قشون مضبوطی به جهت روس بسیار آسانست ولی فدوی خیال ندارم که آنها حالا این کار را بکنند زیرا که پولتیک آنها حالا راضی

۱. مکنزی نام این شخص را به صورت «خضرخان» ثبت کرده است و می‌نویسد: «خضرخان که ترکمن است به خاطر عشق به پول و مشروب بنده روس‌ها شده است به حملات آنان به این مملکت کمک می‌کند.» ص ۱۶۳.

نخواهد شد و ملاحظه اغتشاش خيوه و بخارا را خواهد نمود که مبادا پیشرفت خیال آنها بشود. و کشتی‌هائی که در آنجا به امر تجارت مشغولند صاحب‌منصبان و رئیس آنها از بحریه دولت روس می‌باشند و اسم بعضی از کشتی‌ها این است: تارکی، لنکوران و اسم بعضی دیگر در نظر نیست.

### تشکیلات روس‌ها در آشوراده

و در آشوراده اوقاتی که کمترین در آنجا بود یک کشتی جنگی بود که به زرب روف سپرده شده بود مشتمل بر شش عراده توپ که هر یک از گلوله‌های آنها پانزده سیر وزن داشت و سه کشتی دیگر نیز به همان طریق در آنجا بود ولی از آهن که در تیچ‌نیوکرف<sup>۱</sup> ساخته شده بود و یک کشتی بسیار کهنه‌ای نیز در آنجا بود که در سنوات قبل در حاجی‌طرخان ساخته بودند ولی چرخ‌های آن را از پتربورغ آورده‌اند که در یک ساعت و نیم از گز به آشوراده می‌رود و صاحب‌منصبان روس با حکیم آنها در آشوراده بیست نفر می‌باشند و خانه دریابگی آنها در نهایت جزیره مذکوره در طرف غربی واقع است مشتمل بر دو اطاق و یک تالار بزرگی که در میان آنها چهار عراده توپ با همه اسبابش می‌باشد و در نزدیکی خانه دریابگی کلیسای<sup>۲</sup> بنا کرده‌اند که از نی و چوب ساخته‌اند و تصویرهای خوب در آنجا بسیار گذاشته‌اند. فی‌الجمله صورت قسطنطین و هلن است و در نزدیکی کلیسا<sup>۳</sup> قبرستانی واقع است که از آثار آن می‌توان فهمید که در آنجا آدم بسیار تلف می‌شود چنانکه در سال گذشته بیست و هشت نفر از اهل آنجا مرده بودند و بالنسبه به جمعیت آنجا که در سال قبل چهارصد نفر بوده است خیلی است.

و در آن جزیره سربازخانه کوچکی ساخته‌اند و به جهت کمی مکان دو کشتی کهنه در لب خشکی آنجا برای محبس و سربازخانه نگاه داشته‌اند یکی از آنها چهار عراده توپ دارد که توپچیان در آن مشق می‌کنند و این توپ‌ها به قدری کهنه شده‌اند که نشان عقاب امپراطوری از روی آنها محو و پاک شده است و سربازهای آنها بسیار پاکیزه و

۱. شناخته نشد. اما مکنزی، نی‌جینکو گراد (Nijinskograd) ثبت کرده است.

۲. اصل: کلیسای

۳. اصل: کلیسا

تمیزند و جیره و مواجب آنها را زود به زود می دهند و به قدری آذوقه دارند که از مصرف خودشان زیادتر است. و اهل کشتی های دولتی آشوراده در دریای قرادنگیز<sup>۱</sup> در کشتی های جنگی دولتی خدمت کرده اند و اینها چنان ماهرند که هم خدمت کشتی می دانند و هم سربازی و توپچی گری و هر یک از آنها تفنگی دارند که به قدر یک هزار و صد ذرع از محل قراول آن می زنند و مریضخانه آنجا مشتمل است بر بیست خوابگاه و رختخواب که همه پاک و با صفا هستند و اکثر ناخوشی آنجا نوبه است و چنانچه ناخوشی صعبی به جهت آنها عارض شود فوراً آن مریض را به بادکوبه می فرستند. و در آن جزیره انباری از چوب ساخته اند که محل آذوقه و لباس و سایر تدارکات اشخاص متوقف آنجا می باشد ولی به طوری نیست که بتوان در آنجا کل اسباب و ادوات را جمع نمود و هرگاه دولت روس به دولت ایران بخواهد مخصصه کند در مدت یک هفته هر قدر قشون و آذوقه که بخواهد می تواند از حاجی طرخان به سرحد آشوراده بفرستد و با این اغتشاش سرحد هر چه رأی آنها قرار بگیرد می توانند بکنند. بنابراین این همه تدارکاتی که مردم می گویند در آشوراده لازم نخواهد بود.

و در آن جزیره یک دکان آهنگری و خبازی و نجاری و رختشوئی می باشد و خانه های آنجا مشتمل بر چهل و پنج است و اکثر آنها تخته هستند و بعضی کشتی های دیگر در آنجا می باشند من الجمله کشتی [ای] است موسوم به کاما و در آن چهار عراده توپ سه پوند می باشد و دیگر یک کشتی بخاری است از آهن که نامیده اند آن را به ولگهات که در او نیز پنج عراده توپ سه پوند است و وزن گلوله های آنها یک چاریک است همچنین یک کشتی بخاری دیگر در آنجا می باشد که اسم او در نظر نیست و به غیر از آن کشتی ها یک کشتی دیگری است که موسوم است به کولت تران تولا و رنگ آن سفید است و در فن لانت<sup>۲</sup> در شهر آبه آن را ساخته اند و آورده بودند در دهنه ای که دریای بالتیک را به رودخانه ولگا وصل کنند و این کشتی بادی بسیار سریع الحركت و به زودی راه را طی می کند و چهار عراده توپ سه پوند و یک عراده نه پوند در آن است و

۱. قرادنگیز: دریای سیاه (بنا به توضیح آقای ستار بردی فجوری).

۲. مقصود کشور فنلاند است.

علاوه بر آن چهارده کشتی تجارتی در آنجا می‌باشد که در دریای خزر ساخته‌اند و بعضی از آنها به جهت بارگیری پنبه و میوه‌های خشک به آنجا خالی آمده بودند. و کمپانیه روس در آشوراده آدمی دارد که او در آنجا انباری ساخته است که مرکب است از دو حجره یکی به جهت انبار اسباب و دیگری برای دکان که مثل سایر خانه‌های آنجا ساخته شده است و آن شخص از قبیل آهن و ماهوت پست و بلورآلات و اسباب خرازی داشت و یک دکان دیگر دارد که یک نفر ارمنی و شش نفر از اهل گز و قراپه در آنجا می‌باشند به جهت آوردن آذوقه و بعضی اشیاء دیگر از مازندران برای فروش و همچنین بعضی ملزومات دیگر از بادکوبه و حاجی‌طرخان می‌آورند به جهت کشتی‌ها و متوقفین آنجا. و هرگاه کسی بخواهد قوت روسیه را در دریای مازندران کما هو حقه بفهمد باید چند وقتی در حاجی‌طرخان سیاحت کند تا از روی بصیرت آگاهی حاصل نماید ولی این فقره یقین است که تا دو سال دیگر قریب شصت کشتی جنگی بزرگ و کوچک در آنجا حاضر خواهند بود و ذغال<sup>۱</sup> سنگی که برای کشتی آنجا لازم است از روس به حاجی‌طرخان و آنجا به آشوراده می‌آورند و چون آوردن ذغال از روس گران تمام می‌شود لهذا در وقت طی مسافت قریبه چوب در آنها می‌سوزانند و هنگام مسافت بعیده آن ذغال را به مصرف می‌رسانند و سبب اینکه آنها ذغال از روس می‌آورند و از ایران نمی‌خرند این است:

اولاً اگر چه ذغال در ایران فراوان است لیکن به خوبی ذغال آنها نمی‌باشد.

ثانیاً از جانب دولت علیه ایران قدغن شده است که آن معدن‌ها را به جهت فروش به دول خارجه نبرند.

ثالثاً اگر هم ذغالی به آنها فروخته شود سنگ‌های اطراف معدن است که به هیچ وجه فایده و حاصلی ندارد.

### جغرافیای آشوراده

و جزیره آشوراده در دو فرسخ و ربعی در طرف شمال گز واقع است و به قدر نیم فرسخ از لسان‌الارض که میانکاله است فاصله دارد طول آن یک هزار و ششصد ذرع و

۱. اصل: ذوغال، در موارد بعدی نیز تصحیح شد.



عرض آن یک هزار و صد ذرع است و آب و هوای آن جزیره به طوری است که در سیاحت گیلان ذکر شد و عرض آن از مشرق کم شده و به طرف مغرب زیاد می‌شود و در وقت طوفان یک طرف آن را آب می‌گیرد زیرا که یک طرف آن یک پارچه شن است و در بعضی جاهای آن آب خوب به هم می‌رسد لیکن اکثر جاهای آن آبش شور و به جزئی‌های خشک و تر چیز دیگر در آنجا نمی‌روید و صاحب‌منصبان روس چند درخت توت در آنجاها به عمل آورده‌اند.

### مرداب استرآباد

و مرداب استرآباد تخمیناً دوازده فرسخ و نیم است از طرف ترکمانان الی ابتدای میانکاله که به نزدیکی نوذرآباد به طرف مشرق به مغرب است و نهایت عرض مرداب از گز الی دماغه میانکاله دو فرسخ و نیم به طرف جنوب به شمال است و نهایت عمق آن چهار الی پنج بغل<sup>۱</sup> انسان است و نزدیک به گز دو الی سه بغل و قریب به خشکی به قدری کم است که بسیار مشکل است کرجی از آن مکان به کنار خشکی برسد.

و میانکاله یک نیم جزیره‌ای است که ابتدای دهنه آن میان نوذرآباد و دهنه رود نکا واقع است و نهایت طول از این نقطه الی انتهائی که نزدیک آشوراده است تقریباً ده فرسخ است و امتداد آن شمال و مغرب به مغرب است و نهایت عرض آن از یک فرسخ الی دو هزار ذرع است و در ایام سابق در این نیم جزیره چند قریه بوده‌اند که الحال یکجا خراب و محل دزدی ترکمانان و حیوانات جنگلی می‌باشد و اطراف آن در مقابل مرداب نیزار است و باقی آنجا درخت‌های بزرگ دارد که مثل درخت‌های سایر جاهای مازندران است.

### راه بازگشت به تهران

از بندرگز به قریه خورشیدکلا می‌رسد و در بالای یک تپه آن قریه میرزا محمدخان عمارتی بسیار پاکیزه بنا کرده است که در آن میانکاله و دریا و آشوراده و مرداب تماماً پیدا و نمایان است و بعد از طی نیم فرسخ از آن قریه در امتداد جنوب به شمال تپه

۱. [حاشیه:] بغل در اینجا به معنی قد و قامت است.

کرادوین<sup>۱</sup> و سنگر تفنگچیان کنار مرداب است به نوعی که پیش ذکر شد و از استرآباد الی فرح‌آباد به همین قرار است و از این نقطه بعد از طی پنج فرسخ از کنار مرداب قریه قراتپه واقع است و زمین آن راه اکثر باطلاق است مگر چند فرسخ راه که چمن است و روی آن کمی آب می‌باشد و فاصله مرداب به قراتپه به قدر ربع فرسخ است و در آن قریه دویست خانوار افغان ساکنند که آنها را نادرشاه از افغانستان کوچانیده و در آنجا آورده و نشانیده است. و از حرکت از قراتپه به طرف فرح‌آباد در دهنه میانکاله سه قریه دیگر بنا شده است که ایل عبدالملکی در آنها ساکنند و این طایفه را از شیراز آورده و در بدو ورود در محال نور منزل دادند چون در آن محل بنای هرزگی را گذاشته و دزدی می‌نمودند لهذا میرزا آقاخان آنها را از آنجا کوچانیده و قراء مزبوره را مخصوصاً به جهت آنها بنا کرد و آنها را در آنجا ساکن نمود.

و پس از گذشتن از دهنه رود نکا که در نزدیکی نوذرآباد به دریا می‌ریزد می‌رسند به طرف غربی دریای خزر و امتداد راه لب دریا به طرف مغرب است و از آن رود الی فرح‌آباد از همان راه تخمیناً چهار فرسخ به خط مستقیم است و در این مسافت سه برج آجری هشت ضلعی، علی‌خان قاجار بنا کرده است. و نیز یک برج دیگر در دهنه تجن قدری بالاتر از فرح‌آباد به طریق آنها بنا کرده است و در فرح‌آباد سگ‌ماهی نیز صید می‌کنند و عرض رودخانه مزبور تخمیناً سی ذرع است و به واسطه بلندی دو طرف آن عبور از آنجا نمی‌توان نمود مگر در تابستان و اوایل پائیز و در آن فصول هم باید نقطه مخصوصی پیدا نموده عبور نمود و عمق آن در پائیز از یک ذرع و نیم الی دو ذرع است ولی در زمستان و بهار آب آنجا خیلی زیاد می‌شود به طوری که تا لب خشکی می‌رسد.

و در فرح‌آباد شاه عباس عمارات بسیار خوب بنا کرده بود ولی حال به کلی ویران و منهدم شده است و البته به قدر شش کرور آجر قدیمی بسیار خوب در آنجا می‌باشد که از عمارات باقیمانده است و اکثر از اهل دهات آن آجرها را برده به مصرف خانه‌های خود می‌رسانند و از فرح‌آباد الی ساری از راه خیابان شاه‌عباسی چهار فرسخ است به خط مستقیم و امتداد راه شمال به جنوب است و بعضی از جاهای این راه مخروبه است.

۱. آقای علی‌اکبر خداپرست صورت صحیح اسم این تپه را «گرادین» می‌داند. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: سفرنامه بهلر (جغرافیای رشت و مازندران) به کوشش علی‌اکبر خداپرست، تهران: توس، ۲۵۳۶، ص ۹۰.

و از ساری الی طهران راه‌ها بسیار بد است تا بالای گردنه فیروزکوه به این معنی که بعد از طی پنج فرسخ از ساری که امتداد راه جنوب به مغرب است به رود تالار می‌رسد و به واسطه سختی راه اقلأ هشت یا نه مرتبه از رود مزبور عبور نموده و راه در کنار رود است تا نزدیک به فیروزکوه و از فیروزکوه الی طهران راه چندان بد نیست و چون به واسطه ناخوشی مزاج فدوی از ساری الی دارالخلافه را به چاپاری آمد ممکن نشد که نکات و محسنات آن راه را به تفصیل ذکر نماید.

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان

www.tabarestan.info  
تبرستان

## سفرنامه برونیا

تفصیل سفر مازندران موسیو پروینار سرهنگ صاحب <sup>مضمناً</sup> مضمناً  
فرانسوی که مأمور خدمت دولت علیه ایران میباشد

اگرچه برای اینجاب در سفر مازندران محالی نشد که محال <sup>نزد</sup> کلان  
به بینم کلان از فرار بکرم معلوم میشود منافع <sup>مندان</sup> ملک کلان تا  
منافع ملک مازندران است و می توان بواسطه نزدیکی این محل  
بطهران و فزون منافع کلی از آنها برد در صورتیکه رفع  
سختی این محال بطهران و فزون بشود که عبور مرز دین  
و عابرین و حمل اسباب و اجناس بکرم در سواحل مازندران  
حاصل میشود که فواید آن بجهت مردم بسیار است بسهولت  
شود چنانکه اغلب چیزها بکرمی توان فایده کلی از آنها برد  
بدون جهت تلف شده از فوایدی که عراق عجم میتواند <sup>صلح</sup> حاصل

## تفصیل سفر مازندران موسیو برونیار سرهنگ صاحب منصبان

### فرانسوی که مأمور خدمت دولت علیه ایران می‌باشند:

اگر چه برای اینجانب در سفر مازندران مجال نشد که محال گیلان را بینم ...<sup>۱</sup> از قراری که معلوم می‌شود منافع ملکی گیلان مانند منافع ملکی مازندران است و می‌توان به واسطه نزدیکی این محل به طهران و قزوین منافع کلی از آنها برد، در صورتی که رفع سختی آن محال به طهران و قزوین بشود که عبور مترددین و عابرین و حمل اسباب و اجناسی که در سواحل مازندران حاصل می‌شود که فواید آن به جهت مردم بسیار است به سهولت شود؛ چنانکه اغلب چیزهایی که می‌توان فایده کلی از آنها برد بدون جهت تلف شده. از فوایدی که عراق عجم می‌تواند حاصل کند از کشت و زراعت زمین و از جنگل‌های آن محل که واقع است در سمت جنوب مازندران که تقریباً بیست فرسخ عرض آن و طول آن به قدر عرض دریای مازندران است، احدی [ی] منتفع نمی‌شود. در اروپا یک قطعه زمینی که قابل زراعت باشد از جانب دولت و ملت بلا تأمل اخراجات می‌نمایند و منافی که در قلیل زمانی از آن حاصل می‌کنند بیش از منافی است که در عمل معادن طلا و الماس‌ها حاصل می‌شود.

مخارج لازمه که به جهت ساختن راه مازندران به طهران است نه اینکه محض کاروان معموله ولایت باشد بلکه برای کالسکه و عرابه<sup>۱</sup> که مخصوصاً به جهت حمل و نقل متاع تجارتي و هیمه و الوار باشد. این اخراجات هر چند در دفعه اول عمده به نظر آید لیکن به منافع زراعت و صنعت که به واسطه تجارت دریای تحت طهران حاصل می‌شود بسیار قلیل و اندک است و نتیجه اول این کار تنزل قیمت برنج و گندم و جو و طیور و اقسام ماهی‌ها که در ایران معمول نیستند و شکار و الوار به جهت عمارات و ذغال و ابریشم و کتان خواهد بود.

در بعضی مواضع عبور از این کوه‌ها مانع به هم رساند و رفع آن مابین دریای مازندران و عراق عجم و ساختن راه اشکال پذیرد<sup>۲</sup>؛ چرا که اگر نتواند به جهت رفع موانع از راه<sup>۳</sup> منحرف شوند و به طور ضرورت به خط مستقیم بخواهند حرکت کنند هر آینه یک مهندس بسیار ماهری باید به مشقت تمام و با اخراجات زیاد رفع سختی راه را کرده عبور مترددین را سهل سازد. اکنون چه لازم است که همیشه به خط مستقیم بروند؛ در صورتی که می‌توان راه را قدری دورتر کرد به استراحت زیاد و با اخراجات کم کالسکه و عرابه حرکت داد؛ چرا که اگر چه راه قدری دورتر می‌شود ولی آسودگی و استراحت همیشه بیشتر خواهد بود. اینکه تا به حال حمل و نقل متاع تجارتي در پشت قاطرها بوده است از آن سمت که تا به حال ندانسته‌اند که اگر راه به طریقی ساخته شود که بتوان عرابه و کالسکه به سهولت حرکت کند برای عموم مردم چه قدر منفعت دارد؛ چنانکه در عهد قدیم نیز چه در هنگام جنگ و چه در هنگام صلح متداول بوده است. و چون در هنگام عبور از صحرای وسیعی به صحرای دیگری اغلب اوقات سلسله‌های جبال به هم می‌رسد که باید از آنها عبور نمود در صورتی که راه ساخته نشود و عبور عرابه مشکل شود آن وقت باید با قاطر حمل و نقل اسباب نمایند. اگر چه بعضی از اوقات می‌شود که در صحرای وسیعی نیز بعضی مواضع سخت از قبیل رودخانه‌های عظیم یا محل سیل به هم رسد و مانع حرکت عرابه گردد لیکن در

۱. اصل: عرابه. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. اصل: پزیرد.

۳. اصل: زاه.



آن وقت باید به جهت رودخانه‌ها پل بسازند و مواضع سیل را به طوری که مناسب باشد اندکی سراسیب نمایند که حرکت عرابه سهل شود.

### منافع حاصل از راه عرابه‌رو

قبل از معلوم کردن راه از طهران تا به شهرهایی که در کنار بحر خزر<sup>۱</sup> واقع اند باید بگویم که منافع ...<sup>۲</sup> حمل کالسکه و عرابه نسبت به قافله و کاروان چه قدر است زیرا که بعد از تأمل و تفکر زیاد می‌توانم این راه را کوتاه‌تر و نزدیکتر نمایم. هر گاه راه را به طوری بسازند که سطح آن زمین در هر صد ذرع<sup>۳</sup> طول بیشتر از سه ذرع پست و بلند نباشد با یک اسب یا یک قاطری که بتواند پنجاه من بار ببرد می‌تواند که همان مال را به عرابه بیندند و دویست من حمل و نقل کنند و از این قرار واضح است که یک مال به قدر چهار مال متعارفی به کار می‌آید و آن وقت معلوم خواهد شد که قیمت اجناس چه قدر تفاوت خواهد کرد و هیمه و ذغال تا به چه حد تنزل خواهد نمود.

### ملزومات ساخت راه

چیزی که به جهت این راه لازم است ساختن چند کاروان‌سرا و مهیا کردن لوازمات آنهاست از قبیل اسباب آهن و نجاری و آذوقه<sup>۴</sup> لازم به جهت مترددین و کاه و جو به جهت مال‌ها. و آن وقت لازم آن است چند پل بسازند و اتمام آن پل‌ها را به عهده اشخاصی واگذارند که دولت بر آنها اعتمادی داشته باشد تا اینکه بنای این پل‌ها نیز مثل پل‌های راه آمل به آهک<sup>۵</sup> نشود که در ظاهر آنها مستحکم به نظر می‌آید لیکن در باطن به جز چوب و خاک چیزی نیست و به قسمی دیده می‌شود که همگی جدیدالبناء<sup>۶</sup> هستند و در صورت با سنگ و آجر ساخته شده‌اند ولی به هیچ وجه استحکام ندارند و

۱. اصل: خذر. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. اصل به جای سه نقطه: حمل و

۳. اصل: زرع، در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۴. اصل: آذوقه، در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۵. به نظر می‌رسد منظور نویسنده «اسک» در بخش لاریجان می‌باشد.

۶. اصل: جدیدالنیاو.

به اندک عبور و مرور به کلی خراب شده‌اند. به طریقی که عابرین لابد هستند که از نزدیکی همان پل‌ها از روی بعضی پل‌های عاریه که از چوب ساخته در پاره [ای] مواضع عمیق که آب تند می‌گذرد و کمال خطر را دارد عبور کنند و عبور از آنها برای مسافری و برای حمل و نقل سایر اشیاء بدون خطر نخواهد بود.

به جهت ساختن یک راهی که کلیتاً در هر صد ذرع به قدر دو یا سه ذرع سرایشی داشته باشد چنانکه در شهر طهران تا نیاوران چنین اتفاق افتاده است که در دوازده تا سیزده هزار ذرع طول راه قریب به ششصد ذرع سطح زمین تفاوت دارد. پس در چنین راهی که در هر صد ذرع، دو ذرع و نیم سرازیری باشد یک اسب با یک عرابه چهارچرخ می‌تواند به سهولت دویست من بار بکشد و نیز اگر چهار اسب به عرابه مزبور ببندند هشت صد من بدون [بار] اشکال خواهد برد.

لیکن اگر راه مزبور به همین منوال استدادی<sup>۱</sup> به هم رساند در آن وقت این عرابه مسافت<sup>۲</sup> زیادی طی نمی‌کند و لازم است گاهی توقف نمایند تا اسب‌ها قدری آرام گرفته نفسی تازه کنند. چنانکه در راه متداوله نیز که پستی و بلندی زیاد باشد همین قاعده معمول است. در راه‌های الرری [؟] در بلاد پرکوه گاهی راه را طوری می‌سازند که در صد ذرع زیاد از سه ذرع سرایشی به هم می‌رسد تا اینکه تخفیفی در اخراجات به هم رسد و این عمل را در بعضی جای‌های راه مازندران نیز می‌توانند بکنند آن وقت باید به هر چند فاصله زمین را هموار کنند تا در آنجا توقف کرده رفع خستگی مال‌ها بشود. واضح است که باید آن فاصله‌های نشیب و فراز به یکدیگر نزدیک باشند تا خطر سرازیری کمتر شود و عرابه‌ها بدون مشقت<sup>۳</sup> حرکت کنند و ساختن این قسم راه موقوف به کتابت صاحب‌منصب مهندس است که در پلاب [؟] نمی‌توانم تفصیل آن را ذکر کنم و همین قدر کافی است که بگویم که وسعت راه باید به قدر عبور دو عرابه باشد به طریقی که اجناس تجارتنی با هیمه و غیره که در روی عرابه‌هاست مانع حرکت یکدیگر نشود و به قاعده بهتر آنست [که] به قدر سه عرابه باشد تا دو عرابه بدون زحمت حرکت کند و نیز راه باید سخت و مستحکم باشد خواه طبیعی و خواه مصنوعی.

۱. استداد : استوار شدن، استوار گردیدن ( لغت‌نامه دهخدا)

۲. اصل: ساخت.

۳. اصل: سخت.

و بر مهندس لازم است که به اقتضای زمین از دو طرف یا از یک طرف راه نهری بسازد که راه همیشه خشک باشد و به واسطه آب خراب نشود؛ بنابراین لازم است که آن راه پشت ماهی<sup>۱</sup> ساخته شود و آن نیز با سنگ‌های ریزه باشد که دست و پای به آنها نلغزد؛ چنانکه نظیر آن در ارگ طهران به نظر رسیده و خطر آن ظاهر گشته است. همین به جهت این کار اخراجات زیاد لازم نیست چرا که در اکثر جای‌های ایران زمین سخت است و ساختن آن ضرورتی ندارد. لیکن در مازندران که هوا همیشه رطوبت دارد و زمین همیشه گل است در آنجا باید یا با چوب یا با سنگ زمین را بسازند و روی آن را ریگ بریزند چرا [که] به جهت سهولت حرکت چرخ‌های عرابه باید زمین به طوری مستحکم باشد که چرخ‌ها به زمین فرو نروند و زمین را کوه نکنند. ولی همه این تفصیلات به عهده مهندس نظام و با مهندس عام است و باید به او بنمایند که از کدام سمت می‌خواهند راه بسازند تا به دقت تمام ملاحظه کرده به قدر امکان مستحکم ساخته رفع معایب آن را نماید.

### مقایسه مخارج ساخت راه به وسیله مهندس عامه یا مهندس نظام

لیکن اخراجات مهندس عامه غیر از اخراجات مهندس نظامی است؛ چرا که مهندس نظام باید از افواج زیر دست خود داشته باشد که آن افواج در امر و نهی صاحب منصب مخصوص خود باشند. اخراجات مهندس عامه زیاد باشد چرا که ایشان از دیوان اجرت می‌گیرند و یقین است که آذوقه یومیه و داد و ستد لازمه عمل‌ها در هر فرسخی تفاوت کرده، قیمت گزافی به هم می‌رسانند. و به خلاف اگر این عمل به عهده مهندس نظامی باشد آن وقت قیمت اجناس لازمه تنزل می‌کند. لیکن مشروط به اینکه ذخیره یومیه سرباز در وقت معین بدون کم و کسر برسد و هر یک از آنها اسبابی که به جهت ساختن راه لازم دارند از مهندس دریافت کنند که معطلی نداشته باشند. موسیو بنزک<sup>۲</sup>

۱. پشت ماهی: تسطیحی به طول که میان آن برجسته‌تر از دو طرف باشد؛ تسطیحی به صورت پشت ماهی (لغت‌نامه دهخدا)

۲. موسیو بنزه از جمله یازده مستخدمین فرانسوی دولت ایران بود. نام این افراد که برونبار نیز جزء آنهاست در جلد سوم کتاب مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به مقاله «سندهی دربار برونبار»، پژوهش‌های ایران‌شناسی (نامواره دکر محمود افشار)، به کوشش ایرج افشار، جلد ۱۸ صص ۶۷۵ - ۶۷۴.

سلطان مهندس نظام فرانسه که مأمور خدمت دولت ایران است در پلاب[؟] به<sup>۱</sup> اعلیحضرت شاهنشاهی معروض می‌دارد که شغلی که در جزیره الرری داشته و به افواج فرانسه آن خدمت را به اتمام رسانده است زیاده از حد با فایده بوده است و در ساختن چنین راهی کمال دقت را کرده است زیرا که به شخصه مأمور به اتمام راه‌های نظامی و ساختن قلعه‌جات بوده است و همگی را با سربازان خود به اتمام رسانیده است.

### تأکید بر فواید ساخت راه در مازندران

درخصوص ساختن این راه و اخراجات آن تفصیل زیاد نخواهم داد چرا که مهندس قبل از آنکه برود در راه ملاحظه نماید نمی‌تواند تخمین کند که هر فرسخی چه قدر اخراجات دارد همین قدر بالصراحه خواهم گفت که هر چه اخراجات به جهت این راه بشود نسبت به منافعی که دولت می‌تواند از محصولات مازندران ببرد بسیار کم خواهد بود. و بشکی نیست که در اوایل کار صنایع زیاد در آنجا به ظهور نرسد مگر آنکه صاحبان صنایع و کارخانه‌جات ببینند که حاصل صنایع آنها به سایر ولایات ایران منتشر گشته. چرا که سایر ولایات مثل اطراف بحر خزر نیستند که جمیع اسباب لازمه صنعت به هم رسد. مانند آب و درخت و معادن بسیار که در کوه‌های البرز و دماوند به هم می‌رسد. چرا که صاحب صنعت تا جمیع ملزومات صنایع را مهیا نکند صنعتی نمی‌تواند به ظهور رساند لیکن سرآمد همه این فواید آنست که حتی‌المقدور بدون زحمت و با اخراجات اندک می‌توانند محصولات زمین و فواید صنایع را به وسط معموره حمل و نقل نمایند.

خلاصه چون ممکن است که پس از راه مزبور با یک عرابه به قدر چهار اسب حمل و نقل کنند لهذا باید از جانب اولیای دولت در این باب اهتمام کلی شود و پس از این ملاحظات که مقصود کلی اتمام راه و اطلاع منفعت این مملکت است که اینجانب قلیلی از آن مملکت را سیاحت کرده و ثلث جمعیت او را دیده‌ام گفتگو خواهم نمود که فواید آن راه آنچه خود دیده و آنچه از سایرین شنیده‌ام چه قدر است.

## راه تهران - سوادکوه

راهی که از طهران تا به فیروزکوه می‌رود به قدر بیست و پنج فرسخ چندان سختی ندارد لیکن نه اینکه بتوانم بگویم که در همه این طول مزبور عرابه و کالسکه بدون اشکال می‌توان برد ولی گمانم این است که به جزئی اخراجاتی می‌توانند زمین را با سنگ‌های ریزه و ریگ مستحکم کنند. چنانکه در فرنگستان متداول است.

در ورود به فیروزکوه که به طرف چپ متمایل گشته از کوه البرز می‌گذرند دره دارد که به قدر یک روز راه را طی کرده به رودخانه [ای] بزرگ که طالار نام دارد می‌رسند و آن رودخانه از شهر پارفروش<sup>۱</sup> گذشته به بحر خزر جاری می‌شود و در نزدیکی چشمه طالار در اول نظر، اشجار متفرقه چند مشاهده می‌شود که رفته رفته انبوه‌تر شده صفای زیاد به هم می‌رسانند و به حدی سبز و خرمند که از مشاهده آن دیده محضوظ می‌گردد. بالاخره از کوه‌هایی می‌گذرند که جمیعاً پر از درخت است و از آنجا تا به کنار بحر خزر همه جا در میان جنگل عبور می‌کنند گاهی در میان درختان طیوری چند از قبیل تذرو و غیره پرواز می‌کنند که بهترین شکارهاست و گاهی اشجار چند از قبیل لبلاب<sup>۲</sup> و غیره به هم پیچیده و مرتفع گشته‌اند که به هیچ وجه آفتاب به زمین جنگل نمی‌تابد. راهی که من رفته‌ام و طول دره آن با طالار<sup>۳</sup> است ساختن آن راه در بعضی مواضع خالی از اشکال نیست. لیکن اگر اقدام به ساختن آن بشود و اهتمامی به عمل آید رفع آن اشکال خواهد شد.

## راه هراز

و اگر بخواهند راه طهران را تا به آمل کوتاه‌تر و نزدیک‌تر کنند چنانچه شاه‌عباس بزرگ ساخته است و الان نیز راه معمولی کاروان است که برنج مازندران را حمل و نقل می‌کنند و آن راهی است بسیار صعب که در میان سنگ‌ها [ای] تراشیده شده، به طوری که یک قاطر به صعوبت تمام عبور می‌کند و اگر بارش قدری بزرگتر باشد خالی از

۱. بابل فعلی.

۲. اصل: لبلاب. و لبلاب نوعی گیاه همچون عشقه است که به درخت می‌پیچد.

۳. اصل: نطالار.

خطر نیست؛ زیرا که در اکثر مواضع به حدی تنگ است که بیش از اندازه یک پا گنجایش ندارد و یک طرف آن کوه مرتفع و طرف دیگر پرتگاه عمیقی است که رودخانه هراز<sup>۱</sup> به طوری می‌گذرد که انسان را از مشاهده آن وحشت آید و این راه که در حقیقت راه پیاده است که باید در مدت سی و پنج ساعت به مشقت تمام از آمل به اسک رفت در بعضی مکان بسیار مرتفع است که رودخانه از زیر آن می‌گذرد و بعضی جای‌های دیگر به رودخانه هراز سرازیر می‌شود که آنجا نیز کمرهای بسیار عظیم به هم می‌رسد که عبور از آنجا کمال صعوبت و مشقت را دارد. پس به نوعی که ملاحظه کرده‌ام ساختن راه آمل به جهت کالسکه و عرابه ناممکن است و اینکه در عهد شاه‌عباس ساخته شده است محض برای مراوده ایران با بلاد اطراف بحر خزر بوده که شاه‌عباس تصرف کرده است و الان مکان عقاب و شکارهای وحشی است و نیز اخراجات زیاد به جهت ساختن این راه بیهوده است و برای گذشتن از رودخانه هراز به جهت پیدا کردن معبری که چندان خطرناک نباشد پل آبه اخراجات گزافی گردد.

همچنین برای ساختن پل‌ها چنانکه سابقاً مذکور شده است که اغلب آن‌ها خراب شده‌اند اگر چه بعضی از آنها جدیدالبناء و مستحکم به نظر می‌آید و آنچه خراب شده سببش معلوم است که در ظاهر با آجر بنا شده و در باطن به جز گل و چوب چیزی نیست؛ بنابراین واضح است که چنین بنائی هرگز تاب سیلاب را نخواهد آورد و عبور و مرور کاروان از روی آنها نخواهد شد؛ خاصه در صورتی که اسب‌های چند به عرابه بسته باشند و لامحاله به قدر دو خروار بار عرابه باشد. خلاصه تفاوتی که مابین این دو راه پیدا کرده‌ام اینست که از راه فیروزکوه تا به قریه بومهن که نه<sup>۲</sup> فرسخی ساری است در چهل و هفت ساعت به پای اسب خود طی کرده‌ام و از راه آمل به همان قریه در مدت چهل ساعت رفته‌ام. با خود اینکه مسافت راه فیروزکوه قریب به دو مساری راه آمل است بنابراین دارم که تشنگی در انتخاب این دو راه به هم نخواهد رسانده؛ چرا که به تحقیق مشاهده شده است علاوه بر این‌ها ساختن راه آمل به خط مستقیم به طریقی که عرابه و کالسکه کار کند و قیمت اجناس تنزل نماید، محال است.

۱. اصل : عراض.

۲. مسافت بومهن تا ساری بیشتر از ۹ فرسخ است.

### فواید ساختن راه فیروزکوه به ساری و بارفروش

در ساختن راه فیروزکوه که تا ساری و بارفروش بروند در صورتی<sup>۱</sup> که اخراجاتی بشود فواید زیادی حاصل می‌گردد. فاما ساختن راه فیروزکوه و تراشیدن جنگل، دولت را اخراجات زیادی نخواهد بود در صورتی که این عمل به قاعده بوده به عهده اشخاصی باشد که از جانب دولت اطمینانی به کتابت آنها باشد در حقیقت اگر راه را درست مشخص کنند و به دستورالعمل مهندس کامل رفتار نمایند و بعضی درختان با فایده را قطع نکرده از سمتی که تعیین می‌شود حرکت کنند ممکن است که در این بین‌ها به بعضی مکان‌های با فایده برسند و دهاتی چند نیز بنا کنند. پس اگر دولت اقدام به ساختن چنین راهی کند که از طهران به کنار بحر خزر بتواند از راه فیروزکوه کالسکه و عرابه برود که در این پنجاه فرسخ اغلب مواضع احتیاج به ساختن ندارد، هر آینه با بلاد دور دست مثل رشت و آمل و استراباد<sup>۲</sup> مرآوده زیاد به هم می‌رسانند. در این بین‌ها گاهی زمین‌های باطلاق و گل به هم می‌رسند. چنانکه من خود در مابین ساری و بارفروش و آمل دیده‌ام لیکن آنها را می‌توان پایه‌های چوبی قرار داده مستحکم کنند و جنگل‌هائی که در اطراف این زمین‌های گل به هم می‌رسند به جهت ساختن این راه کفایت می‌کنند؛ زیرا که باید راه را چوب انداخته روی او را با سنگ و خاک بپوشانند در این صورت عرابه به سهولت کار می‌کند ولی این اوقات به زحمت زیاد از این مواضع عبور می‌کنند و خالی از خطر هم نیست.

### منطقه جنگلی سوادکوه

در راه فیروزکوه و ساری اول جنگلی که به نظر من آمد، جنگل‌های قریه زیراب<sup>۳</sup> بود که در بیست و پنج فرسخی ساری است. از آنجا تا هنگام مراجعت به قریه کارد<sup>۴</sup> که در دوازده فرسخی آمل است همه جا در میان جنگل عبور کردم و در جمیع این مواضع

۱. اصل: صوتی.

۲. گرگان امروزی.

۳. امروزه «زیراب» یکی از چهار شهر شهرستان سوادکوه می‌باشد.

۴. مقصود «کاردگر محله» امروزی در جنوب فریدون‌کنار است.

ملزومات ساختن راه چه با مهندس نظام و چه غیر نظام موجود است و اکثر درختان آنجا مانند درختان فرنگستان است و چندان فرقی ندارد لیکن بعضی درختان بسیار کهن به نظر آمد که غیر از درختان فرنگستان بود. از جمله درخت بسیار خوبی مشاهده کردم که آن را افرا<sup>۱</sup> می‌گفتند و نمونه آن را در قورخانه طهران یافتیم که قنناق تفنگ<sup>۲</sup> می‌ساختند. و نیز گاهی تاک‌های بسیار سبز و خرم و بعضی اشجار فایده‌مند<sup>۳</sup> ملاحظه شد. درخت شمشاد که در فرنگستان محض صفا و زینت در اطراف باغ‌ها می‌نشانند در جنگل مازندران بسیار است و از کنده و ریشه این قسم درخت به جهت اکثر صنایع استعمال می‌شود، بخصوص در عمل آبنوس.

درختان خیلی معروف جنگلی که انتخاب در عبور بلکه در اطراف همان راهی که می‌رفتم ملاحظه کردم کلیه درخت بلوط و نارون<sup>۴</sup> و سایر اشجار بسیار بلند بود که در دره<sup>۵</sup> طالار واقع شده بود که در آنجا چند ماه متوالی باد شدیدی می‌وزد ولی احتمال می‌رود که از این قبیل اشجار در سایر مواضع به هم نرسد.

و چون اینجانب در طهران و در اطراف آن بلکه در اغلب جای‌های ایران به جز صحرای بی آب و علف ندیده بودم<sup>۶</sup> به محض مشاهده آن همه زمین سبز و درختان خرم<sup>۷</sup> و انبوه، سروری حاصل نمودم و بدیهی است که اگر چندی به تراشیدن چنین جنگلی که دخول در او ممکن نیست اقدام نمایند درختان وافری برای هر قسم بنا و بنیان صنعت می‌توان یافت، اگر چه برای بنای کشتی باشد؛ امروزه هیچ منفعتی نمی‌برند و هر وقت که یکی از این درختان آتش گرفته از پای درآمد مدتی باعث معطلی کاروان برنج می‌شود. که این تجارت برنج در طهران و در همه ممالک ایران منافع بسیار قلیلی به هم می‌رساند با وجود اینکه چند فرسخی بیشتر از پایتخت دور نیست. درختان

۱. اصل: اخرا.

۲. اصل: لفتک.

۳. اصل: فایدمند.

۴. اصل: ناردن.

۵. اصل: در.

۶. اصل: بوم.

۷. اصل: حرم.



خوب دیگر از جنس سفیدار و چنار و سرو و صنوبر و غیره دیده نمی‌شوند مگر در حوالی دهاتی که در بعضی مکان واقعد و در راه آنها اتصال سیلاب‌ها سببی طغیان رودخانه‌های تالار و هراز شده، عبور از آنها صعوبت به هم رساند. به علاوه این اشجار که در اکثر جای‌ها دیده شد در وسط معموره که نزدیک سواحل بحر است باغ‌هایی<sup>۱</sup> چند ملاحظه می‌شود که همه پر از نارنج و توت و انار است و نیز بعضی جای‌های جنگل به نظر می‌آید که جمیعاً چنار و سفیدار<sup>۲</sup> است.

### حیوانات و پرندگان مازندران

حیواناتی که به هم می‌رسند کبک و تذرو خوش‌خط و خال و سایر شکارهای بسیار لذیذ است که چه در میان بیشه و چه در کنار آن بلاد ممتاز وفوری دارند و در نیمه شب نعره شیر استماع می‌شود و این دلالت بر این می‌کند که باید طعمه این حیوان سیاع نیز مانند آهو و گوزن و گراز وفور داشته باشد حقیقت اگر راه این جنگل را به جهت تجارت درست کنند قابل شکارگاه شاهی می‌شود. چرا که جمیع منافع طبیعی خواه نباتی و خواه حیوانی در خود جنگل و در مواضع غیرمعروف آن به هم می‌رسد. و بدون اینکه در این جنگل‌های پیچ در پیچ ممتنع اگر داخل شویم ملاحظه دهات و شهرهای مازندران را می‌کنم که در آنها انواع اقسام طیورات و مرغابی‌ها و خروس چند که زیاده از حد لذیذ است و تذرو بسیار به هم می‌رسد.<sup>۳</sup>

و اما در باب قیمت این نعمت‌های ممتاز می‌توان گفت که نسبت به قیمت واقعی مثل هیچ است؛ زیرا که در ورود اینجانب به قریه فاینکار<sup>۴</sup> که در کنار دریا و سه فرسخی بارفروش است وقتی که جمعیت کثیری از اطراف به جهت معاملات به آنجا آمده بودند می‌توانم تصور اوضاع میز صفری<sup>۵</sup> خود را به قدر سه مسافتی اوضاع میز یک میزبان خوش ضیافتی نمایم. در صورتی که به قیمت بسیار نازلی تمام شده بود. با وجود اینکه در آن قریه قریب به هشت روز ازدحام<sup>۶</sup> خلق بود خلاصه در

۱. اصل: باغایی.

۲. اصل: سفیددار.

۳. جمله نامفهوم.

۴. فریدون‌کنار امروزی؛ بهلر آن را به صورت «فری‌کنار» ثبت کرده است.

۵. اصل: ازدحام.

عوض<sup>۱</sup> دو هزار دینار یک ماهی بسیار بزرگی که طول آن دو ثلث ذرع می‌شد و در عوض یک هزار یک خروس اخته و<sup>۲</sup> یک تذرو آوردند. یقیناً هیچ مملکتی را به این وفور نعمت و به این ارزانی نخواهم دید و این مملکت با مملکتی که در آنجا نه ماهی و نه تذرو و نه خروس اخته به هم می‌رسد چند روزی بیشتر مسافت ندارد. حال آنکه می‌توانند راه را به طوری بسازند که علی‌الاصول از اینها حمل و نقل کرده همه جا متلذذ شوند و خریدار و فروشنده نیز یک در سه منفعت کنند.

### اخذ مالیات و باج راه

اکنون معلوم می‌کنم که دولت اخراجاتی که به جهت این راه و برای مراوده تجارتهی این مملکت با شهرهای واقعه در جنوب البرز می‌کند به چه مستمسک می‌تواند به مرور دریافت نماید[و] خرجی که از دولت می‌شود دوباره داخل خزانه گردد. به واسطه یک مالیات جزئی<sup>۳</sup> که در دروازه‌های طهران و سایر ولایات قرار دهند که آن مالیات بیش از صد یک قیمت اجناس نباشد و به این طریق در مدت چند سال می‌توان اخراجاتی که شده است دریافت نمود. حال یک ماه است که حضرت اقدس شهریار در دارالخلافة حرکت کرده به چمن سلطانیه تشریف برده‌اند و کمترین بتوسط جناب فرخ‌خان<sup>۴</sup> تفصیلی در باب اخراجات سنگ فرش کوچه‌های طهران و غیره عرض کرده‌ام. هر روز نیز اظهار می‌کنم که باجی که باید در دروازه‌های شهر از مردم گرفته شود اگر می‌خواهند حیف و میل نگردد و ظلم و ستم به مردم وارد نیاید باید این خدمت را به اشخاص امین و متدین رجوع نمایند که دولت را اعتماد بر آنها بوده، بیش [از] قرار معموله مطالبه نمایند.

در همه ممالک فرنگستان دولت از خود راه می‌سازد و اخراجات آن را به واسطه باج متداوله که اجحافی به مردم نشود باز یافت می‌کنند. در ساختن راه مازندران چون ساکنین

۱. اصل: عرض. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. اصل: یک خروس اخته و یک خروس اخته و.

۳. اصل: جرتی.

۴. فرخ‌خان امین‌الدوله‌کاشی از رجال دوره فتحعلی‌شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه بود که در سال‌های

۷۴-۱۲۷۲ق برای عقد معاهده پاریس به فرانسه رفت و در همین دوره یازده نظامی فرانسوی را به دستور ناصرالدین

شاه استخدام کرد. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، صص ۸۰-۸۶

آنجا جمیع مایحتاج خود را بدون معطلی می‌توانند ببرند و محصولات خود را نیز به خوبی به فروش رسانیده متفع می‌گردند، اگر باج جزئی بدهند خلاف عدالت نخواهد بود.

### مزایای ساخت راه در مازندران

و نیز باید بگویم که بهترین منافع آن است که دولت از جنگل مازندران و از زمین زراعت آن خواهد برد زیرا که به جهت ساختن راه عرابه باید زمین‌های باتلاق و گل را پر کند؛<sup>۱</sup> در این صورت اهل آنجا می‌توانند زراعت کرد متفع گردند و حسن دیگر آن است که پس از پر شدن آن زمین‌های و مرداب و رفع بعضی از امراض مثل تب و غیره شده مردم کمتر تلف می‌شوند. خلاصه این مملکت انبار جمیع اجناس می‌شود و بعضی زراعت‌ها که در اطراف طهران به جهت کم آبی به عمل نیایند مثل شلتوک و نیشکر و کتان و ابریشم و جو و گندم و سبزی‌آلات بسیار که آب زیاد لازم دارند بیشتر گشته به زودی وارد طهران می‌شود. خاصه هیزم که به اندک زمانی و به قیمت بسیار کمی وارد می‌گردد.

منفعت دیگر آن است که مریض‌های<sup>۲</sup> این ولایت بعد از اتمام راه به سهولت هر چه تمام‌تر می‌توانند خود را به آب‌گرم<sup>۳</sup> دماوند برسانند. یقین است که بعضی راه‌های دیگر نیز از بومهن تا اسک و آب‌گرم می‌توان ساخت چرا که همه موانع مابین طهران و آمل رفع می‌شود و آن وقت می‌توانند از کوه دماوند هم به واسطه معادن زیاد خصوصاً گوگرد که برای دولت به جهت باروت<sup>۴</sup> و جوهر گوگرد و سایر صنایع ضرور در کار است بهره‌مند گردند و اغلب صنعتی که امروز در اطراف طهران ممکن نیست در آنجا میسر می‌شود؛ چرا که همه اسباب لازمه آنجا موجود است. خاصه آب‌های تالار و هراز که به تندی می‌گذرند به جهت کارخانه‌ها بسیار سهل و مناسب است آبی که به جهت صنایع به کار بیاید و معادنی که از قبیل مس و آهن و سرب در اطراف کوه‌های البرز به هم می‌رسد و همیشه ذغالی که از جنگل مازندران به جهت این اعمال می‌توان حمل و نقل کرد همگی اینها بواسطه ساختن راه مستحکمی که بتوان کالسکه حرکت داد، حاصل می‌شود.

۱. اصل: کتم.

۲. اصل: مرضای.

۳. اصل: کردم.

۴. اصل: باوط.

و هیچ مملکتی به جهت کار کردن در معادن ترجیح به این مواضع معلومه ندارد و مملکتی که حقیقت، دشت غیر ذی زرع بوده به کلی تغییر وضع کرده گلستان ممالک ایران می‌گردد. و هیچ سمتی را به جهت زراعت و صنایع به این استعداد<sup>۱</sup> نمی‌توان یافت مگر همین مواضع را که یکی از طهران به ساری و بارفروش و آمل به مسافت پنجاه فرسخ است و دیگر از بومهن تا اسک و آب‌گرم پانزده فرسخ است و ساختن راه اینها این قدر اشکالی ندارد. عرایضی که کمترین عرض کردم چنانچه از جانب اعلیحضرت شهریاری اقدام شود و عرایض اینجانب نتیجه به هم رساند موجب ترقی و رفاهیت عموم اهل ایران شده؛ به سهولت تمام به انجام<sup>۲</sup> می‌رسد و نتایج آن بی حد و حصر خواهد بود.

والسلام

www.tabarestan.info  
تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

سفرنامه

ناصرالدین شاه

(۸۳ - ۱۲۸۲ ق)

تالیخ  
تیمت  
قیض الخلان  
دارالقباطه

سداشیت به یونک چشم مستکلا  
شالیاته سده نوناوشتم هزار  
یکه خارده پشاز  
در کج کبکسونه نارا لغتوش



بنس

تقیم و لغتنامه

علاقتک بطنایک  
شاططتینول الخیاطان  
و کتبا بطنایک الخیاطان

# بابل

## اخبار سیم

کرمه ایها بن کن کرامت و در ایسایزده هیئت کرامت شاهزاده عزیز اده و  
مؤخره معرکه کرد که در پی

سوارا سب کرا هر عالی شده در قیم با شرفیاسته منصفه ای هر کوه خاوه سارانه  
دقویمیا نه و افواج ایستاده بود و ذکیکی با حاکم که در ششم در آخر فرج کنگره  
که در کرافت مان بر تری هر سخنان کبره ده بوده و ده بسیار خوب فرمود

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

هرچ اینها لی بود که در بیج جا بدوشه دور  
آب استغفر خورشید

در وقت شرفه عاصم و سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا  
شده و اندام در سب و در کرا آخری شیخ نما جویم سب سلا روشتر از آنک که مستکان قیمیم در این کرا

تبعه از فوت امین الله و در حرم لقب امین الله و در این غلوت مرتبه شش  
تیر از خرفان قیضت کرا باشی و در این غلوت لقب امین غلوت کرده

و نیز لکن خلوت و شایسته چون شفا عامه کرامت که سپرد  
بفصله استلان و در علوم و صنایع و کبار و غیره است زیاده و اندک مستطوره

نظرا آفتاب اثر کوه کازیمت و قطع و فصل امور کبار و سر پرستی عمل  
تجارت کثرت هیئت معری از موقوف است لغو ذوقان ضایع بران کرا

کالک هر دو سده در آن شرف و صلح و قطع و فصل عمل تجارت است  
کالک هر دو سده هیئت کاشته تهری الی قول است ای از نظام و ایستادگی

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است

خاتم بنیاد و در ظاهر و در کرامت ای تمسکه بفرمای ایله بنیاد است



## بیت

ایرغ خیریمو ایستیم روزنامه را در حقیر نسیم امطلول شد

روزگار شسته عذیم شترای نصدده محرم است که با ترم با برین بلیز با روزگار

روزگار شسته عذیم شترای نصدده محرم است که با ترم با برین بلیز با روزگار

روزگار شسته عذیم شترای نصدده محرم است که با ترم با برین بلیز با روزگار

روزگار شسته عذیم شترای نصدده محرم است که با ترم با برین بلیز با روزگار

روزگار شسته عذیم شترای نصدده محرم است که با ترم با برین بلیز با روزگار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## عزم حرکت به سوی مازندران

این دفعه می‌خواستیم روزنامه را مختصر بنویسیم اما مطول شد. روز چهارشنبه هفدهم شهرذی‌القعدة الحرام سنه ۱۲۸۲ پانزدهم بارس نیل<sup>۱</sup> یعنی پانزده روز از عید نوروز گذشته است، به عزم حرکت به طرف مازندران و ساری و اشرف<sup>۲</sup> و غیره، در طهران صبح از خواب برخاستم. توپ سواری انداختند. رفتم حمام رخت پوشیدم. رفتم دیوانخانه. ملک منصور میرزا<sup>۳</sup> که از آذربایجان احضار شده بود تازه رسیده درب باغ ایستاده بود. صحبت شد. هوا قدری ابر بود. سوار شدیم. سپهسالار<sup>۴</sup> و همه امراء و اعیان بودند. صحبت کنان سوار اسب کهر احمدخانی شده رفتیم. با تشریفات معینه مفصله در آخر کوچه نگارستان، توپخانه و افواج ایستاده

۱. بارس نیل: سال پلنگ. براساس تقویم اوینغوری یا مغولی که دارای یک دوره دوازده ساله بود.

۲. بهشهر امروزی.

۳. ملک منصور میرزا پسر سی و ششم فتحعلی‌شاه.

۴. میرزا محمدخان قاجار دولو در سال ۱۲۷۵. ق به وزارت جنگ و لقب سپهسالاری نائل آمد. در ۱۲۸۱ صدراعظم شد و در ۱۲۸۳ به حکومت و تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد. برای اطلاع بیشتر از بیوگرافی رجال معرفی شده در این سفرنامه بنگرید به: کریم سلیمانی، القاب رجال دوره قاجاریه، تهران: نی، ۱۳۷۹، و نیز کتاب شرح حال رجال ایران اثر مهدی بامداد، تهران: زوار، ۱۳۷۸

بودند. یکی یکی را ملاحظه کرده، گذشتم. در آخر فوج کلهر که تازه از کرمانشاهان به سرتیپی محمدحسن خان کلهر آمده بود دیده شد؛ بسیار خوب فوجی بود؛ جوان‌هائی بودند که در هیچ جا دیده نشده بود.

نایب‌السلطنه<sup>۱</sup> مرخص شده رفت قصر قاجار. من و سپهسالار و مستوفی‌الممالک<sup>۲</sup> صحبت‌کنان رفتیم. در بین راه من سوار کالسکه شده راندم. در سردر بزرگ آخری باغ نهار<sup>۳</sup> خوردیم. سپهسالار، فرهاد میرزا،<sup>۴</sup> نصرت‌الدوله،<sup>۵</sup> حاجی سیف‌الدوله میرزا<sup>۶</sup> رفته همه عمارات بالا و غیره را تماشا کردند. آقاعلی پیشخدمت [و] محمدعلی خان پیشخدمت بودند. اسدالله خان پیشخدمت هم آمد. آقا ابراهیم آبدار و غیره آمده بودند. بعد از نهار امان‌الله آدم میرشکار آمد که قوچ هست. سوار شده راندم. تیمورمیرزا<sup>۷</sup> پیدا شده، باز مفقود شد. محمدعلی خان، آقاعلی، قهرمان خان تفنگدار، آقاکشی خان تفنگدار، ابراهیم بیگ نایب میرآخور<sup>۸</sup> که تازه از مازندران آمده است بودند. بعد سوار کالسکه شده راندم. نزدیک میرشکار به اسب سوار شده. او هم آمد. دوباره رفت بالای تپه با دوربین شکارها را دیده همه قوچ بودند. [گفت] ولی و رحمت‌الله و غیره بروند سر بزنند. آنها رفته ما هم خیلی منتظر شدیم. باد زده بود شکارها رفته بودند. باقر شکارچی یک قوچ چهارساله در بالا زده

۱. کامران میرزا پسر سوم ناصرالدین شاه ملقب به نایب‌السلطنه و امیرکبیر در سال ۱۲۷۷. ق (شش سالگی) با معاونت پاشاخان امین‌الملک حاکم تهران شد. ناصرالدین شاه در ۱۲۸۵. ق پس از برکناری عزیزخان مکری سردار کل، منصب سردار کلی را به کامران میرزا داد. وی در اواخر دوره ناصری (۱۳۱۳ - ۱۲۹۷) به مدت شانزده سال وزارت جنگ را برعهده داشت.

۲. میرزا یوسف آشتیانی از طرف محمدشاه ملقب به مستوفی‌الممالک گردید. در سال ۱۲۷۶. ق به عضویت مجلس شورای دولتی درآمد و در ۱۲۸۰ وزیر دارایی شد. از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۳ که درگذشت، صدراعظم ناصرالدین شاه بود.

۳. اصل: نهار؛ در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۴. فرهاد میرزا پسر پانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۵. فیروز میرزا نصرت‌الدوله، فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۶. حاج سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله معروف به «آقای داماد» فرزند سلطان احمد میرزا عضدالدوله.

۷. تیمور میرزا حسام‌الدوله پس از مرگ فتحعلی‌شاه به بغداد گریخت و حدود بیست و هشت سال در بین‌النهرین اقامت داشت تا اینکه در سال ۱۲۷۹ به ایران بازگشت و شکارچی‌باشی ناصرالدین شاه شد.

۸. ابراهیم بیگ بعدها رئیس کالسکه‌خانه مبارکه گردید و در جمادی‌الاول ۱۳۰۶ قمری ملقب به شعاع‌الملک شد. فرزندان وی، امیر مؤید سوادکوهی و لطف‌الله خان شعاع‌الملک در تحولات دوران مشروطه مازندران نقش بسزای داشتند.



بود آورد سر قنات، ما هم رفتیم سر قنات. در آفتابگردان چای خوردیم، نماز کردیم. آقاعلی رفته بود، همان محمدعلی خان تنها بود. باد تندی می آمد، ابر هم بود. بعد سوار شده آمدیم منزل. رفتیم بالا معیرالممالک<sup>۱</sup> [و] یحیی خان<sup>۲</sup> بودند. همه خادمان حرم و زوجه‌ها آمده بودند. غلام بچه‌ها بودند. عمارت جدید اندرونی تمام شده بود. بسیار بسیار خوب ساخته‌اند، خیلی دل‌چسب بود. بعد از شام آمدم بیرون. یحیی خان، معیرالممالک [و] محمدعلی خان بودند، قدری صحبت کرده، رفتیم اندرون خوابیدم. باد تندی می آمد.

### اوضاع دیوان‌خانه

حالت دیوان‌خانه و باغ ما در وقت بیرون آمدن از طهران: اولاً قنات ما سه روز بود خراب شده آب نمی آمد، آب گل آلود بود، سیلاب‌ها را به حوض‌ها انداخته بودند، بسیار بد بود. شکوفه زردآلو تازه درآمده بود. بنفشه بالمیره آخرش بود مگر در سایه دیوار که باقی بود. پروزل<sup>۳</sup> باغبان فرانسوی درخت‌های مرکبات و گل‌ها را تازه از گرمخانه بیرون آورده در باغ می گذاشت. شکوفه درخت مروارید هنوز هیچ بیرون نیامده بود. سنبل و نرگس وسط بود، هنوز تمام نشده بود. بنفشه‌های الوان فرنگی ابتدای کارشان بود. برگ بید معجون سبز شده بود. برگ تبریزی و چنار و انار سبزی نداشت. گل زرد تازه برگ کرده بود. چیکلک<sup>۴</sup> تازه سبز شده بود. بعضی پسته‌ها را سرما زرد کرده بود. کوه سپایه قرق پر از برف است. کوه البرز هم پر برف است. کوه بالای سوهانک و کوه ورچین هم پر برف است. اهالی حرم‌خانه از شاهزادگان و کنیزان خاصه و غیره کلاً آمده بودند.

۱. دوست‌علی خان معیرالممالک در سال ۱۲۷۴. ق به سمت خزانه‌داری و منصب معیرالممالکی و ریاست بیوتات دست یافت. در تشکیلات نوساخت ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۳ به سمت خزانه‌داری منصوب شد.
۲. یحیی خان معتمدالملک برادر میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم ناصرالدین شاه بود و پس از مرگ برادرش به «مشیرالدوله» ملقب گردید.
۳. اولین باغبان فرنگی در ایران پروزال فرانسوی بود که در سال ۱۲۷۸ به ایران آمد و نخستین گل‌های فرنگی را در ایران کاشت.
۴. واژه ترکی به معنی توت‌فرنگی.

## ملتمزمین رکاب

از شاهزادگان: ملک منصور میرزا، تیمور میرزا، نورالدهر میرزا نایب ناظر،<sup>۱</sup> محمدحسن میرزا نایب امیرآخور، و از امرا و غیره: حاجی علی خان اعتمادالسلطنه،<sup>۲</sup> میرزا هدایت مستوفی، میرزا غفارخان صدیق‌الملک،<sup>۳</sup> مصطفی خان امیرتومان، سلیمان خان افشار صاحب اختیار،<sup>۴</sup> میرزا مصطفی وکیل لشکر، علی‌قلی خان آجودان باشی، رحمت‌الله خان ساری‌اصلان، و از عملة خلوت: یحیی خان معتمدالملک، علیرضاخان عضدالملک،<sup>۵</sup> عبدالعلی خان ادیب‌الملک،<sup>۶</sup> آقا علی امین‌حضور،<sup>۷</sup> محمدتقی خان افشار،<sup>۸</sup> حاجی میرزا علی مشکوةالسلطنه، میرزا علی‌تقی حکیم‌الممالک،<sup>۹</sup> میرزا علی خان منشی‌حضور،<sup>۱۰</sup> محمد علی خان امین‌السلطنه،<sup>۱۱</sup> آقا رضا عکاس‌باشی،<sup>۱۲</sup>

۱. نورالدهر میرزا فرزند محمدقلی میرزا ملک‌آرا و نوه فتحعلی شاه از سال ۱۲۷۲ تا ۱۲۸۵ نیابت خوانسالاری انوشیروان خان اعتضادالدوله را بر عهده داشت.
۲. حاج علی‌خان مقدم مراغه‌ای که القابی چون اعتمادالسلطنه و حاجب‌الدوله داشت از درباریان مورد اعتماد ناصرالدین شاه بود. اجرای نقشه قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر در حمام فین کاشان به وسیله وی صورت گرفت در سال ۱۲۸۳ علاوه بر وزارت و ظایف و اوقاف، حکومت همدان نیز به او واگذار شد.
۳. میرزا غفار خان خوشنویس «لکله‌باشی» ناصرالدین شاه در دوره ولیعهدی بود و چند سال قبل از سفر به مازندران سفیر ایران در دربار روسیه بود.
۴. سلیمان خان افشار قاسم‌لو ملقب به صاحب اختیار رئیس ایل افشار در سال ۱۲۸۱. ق به اتفاق میرزا محمدخان سپهسالار مأمور استرآباد و تنبیه اشرار ترکمن شد.
۵. عضدالملک دایمی ناصرالدین شاه بود و از پیشخدمتان خاصه شاه بود. آخرین سمت او نیابت سلطنت احمدشاه قاجار بود.
۶. عبدالعلی خان فرزند حاج علی‌خان مقدم مراغه‌ای از رجال درباری و پیشخدمت خاصه ناصرالدین شاه بود.
۷. آقا علی آشتیانی ملقب به امین حضور از پیشخدمتان خاصه ناصرالدین شاه بود.
۸. محمدتقی خان افشار حاجب‌الدوله در سال ۱۲۷۲. ق به لقب خانی نایل گردید و در سال ۱۲۸۴. ق علاوه بر سمت پیشخدمتی شاه رئیس اصطبل توپخانه نیز شد.
۹. میرزا علی‌تقی خان فرزند حاج‌آقا اسماعیل جدیدالاسلام علم طب را در دارالفنون تهران آموخت. در سال ۱۲۷۲. ق به همراه فرخ‌خان امین‌الدوله به اروپا رفت.
۱۰. میرزا علی‌خان فرزند میرزا محمدخان سینگ میجدالملک در سال ۱۲۷۵. ق با سمت منشی‌گری در وزارت خارجه مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۵. ق به صدارت رسید و یک سال بعد عزل شد.
۱۱. حاجی محمدعلی خان داماد آقا ابراهیم امین‌السلطان در سال ۱۲۸۸. ق به سمت «زین‌دارباشی» منصوب شد و در سال ۱۳۰۰. ق به دستور میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان ریاست صندوق‌خانه را برعهده گرفت.
۱۲. آقا رضاخان فرزند آقا اسماعیل جدیدالاسلام علاوه بر عکاس‌باشی ملقب به اقبال‌السلطنه و آجودان مخصوص نیز بود.

محقق،<sup>۱</sup> موچول خان،<sup>۲</sup> حسین خان پسر سهراب خان، رحیم خان پسر بهاء الملک، مجید خان ولد حاجب الدوله، میرزا مهدی خوئی، محمد ابراهیم خان محلاتی، اسکندر میرزا، آقا ابراهیم امین السلطان،<sup>۳</sup> و از فراشخلوت و غیره: سقاباشی، قهوهچی باشی، حاجی علی نقی، آقارضا دهباشی، آقا محمد تقی آبدار، آقا یوسف نایب سرایدارباشی، آقا حسن نایب قهوهخانه، حاجی حیدر خاصه تراش و شاگردان، غلامعلی خان، آغایعقوب، و از تفنگداران: آقا کشی خان، قهرمان خان، ابوالقاسم خان، حاجی فرج کجوری، ولی خان تنکابنی، سایر تفنگداران و از خوانین: میرشکار و اتباع، ابوالحسن خان، محمد رحیم خان زند، کاظم خان، کلب حسین خان امین نظام، جلیل خان اصانلو، موسی خان وصاف، حسین خان ولد حاجب الدوله، ابراهیم بیک نایب اصطل، حسین قلی خان، شاطرباشی، علی خان پسر شاطرباشی، محمد علی خان صاحب جمع و از غلام بچگان و خواجه سرایان: مهدی قلی خان، غلام بچه باشی و سایر، آغا سلیمان، آغا عنبر، حاجی فیروز، حاجی بلال، حاجی علی، آغا مهرباب، آغا علی، و از افواج: فوج خوئی که قراول سرپرده است.

## خروج از دارالخلافه

روز [پنج]شنبه هجدهم صبح از خواب برخاسته آمدم بیرون. میرشکار رفته بود شکار پیدا کند اما هوا ابر بود، باران هم می آمد. ناهار را در منزل خوردم. کتابچه عرایض متعلقه به دیوانخانه عدلیه و بعضی نوشتجات متفرقه خوانده شد. یحیی خان، علی رضاخان<sup>۴</sup> و غیره بودند. چهار ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم طرف چمن ها که در دامنه کوه های سمت

۱. محمدحسن خان محقق یا خان محقق پسر محمدخان حاجب الدوله از پیشخدمتان مقرب ناصرالدین شاه، در سفر اول و دوم فرنگ همراه شاه بود.
۲. غلام حسین خان معروف به مچول خان و ملقب به صدیق السلطنه ابتدا از غلام بچه گان دربار ناصرالدین شاه بود و پس از آن در زمره پیشخدمتان وی در آمد.
۳. آقا ابراهیم گرمودی فرزند زال ارمنی ابتدا از غلامان امیر سلیمان خان اعتضادالدوله بود و در اواخر عمر دستگاه ناصرالدین شاه مناصب مهمی را برعهده داشت.
۴. اصل: خواجه سرایان.
۵. اصل: علیرضان.

راه جاجرود دیده می‌شد. همه جا باران خوردم. تیمور میرزا، علی رضاخان، محمدعلی خان، حسین خان، آقا یوسف سقاباشی، آقا محمدتقی آبدار بودند. در چمن پیاده شده چای خوردیم. باران شدید می‌آمد. نماز کرده، سوار شده، رو به منزل تاختم. در بین راه به درشکه نشسته، وقت غروب وارد دوشان تپه شدیم. دیگر باران نمی‌بارید. هوای بسیار خوب بود. رفتم اندرون، شب شام خورده، آمدم بیرون. حاجب‌الدوله تازه از شهر آمده بود. معیرالممالک، علی رضاخان، محمدعلی خان و غیره بودند. قدری صحبت کرده رفتیم اندرون.

روز جمعه نوزدهم صبح رفتم حمام، بعد آمدم بیرون. هوا ابر بود، باد هم می‌آمد. ناهار را منزل خوردم بعد به درشکه کوچک نشسته به سمت شکارگاه راندم. حاجب‌الدوله عرایض سپهسالار را با نوشتجات سیستان که تازه رسیده بود آورده، خودش رفت به مجیدآباد. نورمحمد شکارچی از طرف میرشکار آمده بود که قوچی در ته<sup>۱</sup> دره کوچک است. سوارها را در سر تپه گذاشته ما با چند نفری رفتیم رسیدیم به میرشکار، ولی هم بود. آنجا پیاده شده رفتم مارق.<sup>۲</sup> قوچ‌ها در رفته بودند چیزی نبود. در این بین ابر شد، هوا تیره و تار گردیده، باران شدید می‌آمد، مراجعت به منزل نمودم. رفتم در سردر پائین باغ قدری استراحت شد. چای خورده بعد رفتم عمارات بالا. باران باز می‌آمد. شام را بیرون خوردم، رفتم اندرون. باران باز قطع نشده خوابیدم. از صحرا صدای سیل می‌آمد.

### دیدار با صاحب‌منصبان روسی

روز شنبه بیستم صبح زودی بیدار شده، هوا به شدت گرفته و مه بود. باران هم می‌آمد. رفتم حمام، بیرون آمدم. سیلاب تندی از طرف مجیدآباد می‌آمد. ناهار خورده شد. اشتهای درستی نداشتم. حاجب‌الدوله از مجیدآباد آمده، سر ناهار گفتم کتاب خواند. باران به شدت می‌بارید. علی رضاخان [و] محمدعلی خان بودند. پنج ساعت از دسته

۱. اصل: تی

۲. مارق: به تیررس آمدن شکار، اعم از اینکه شکارچی به شکار نزدیک شود یا شکارچی در سنگر و کومه باشد و شکار به او نزدیک شود. (سفرنامه ناصرالدین شاه به قم، به کوشش فاطمه قاضیها، تهران: سازمان اسناد ملی،

گذشته ویس امیرال دیووفسکی و آجودان ویس امیرال با مسیوگرس<sup>۱</sup> وزیر مختار دولت روس به مترجمی واسیلی ایوانج با وزیرامور خارجه یحیی خان و شهبازخان قوریساول باشی که در سردر پائین باغ بودند، از آنجا سواره از خیابان وسط باغ آمدند بالا، در اتاق<sup>۲</sup> عمارات تازه دوشان تپه پذیرفته شدند.

ویس امیرال یعنی نایب امیر بحر که کشتیهای بحر خزر تماماً سپرده به این امیرال است؛ امپراطور کل ممالک روسیه او را مخصوصاً مأمور کرده اند بعضی کشتیها را در سواحل خزر حاضر کند ما ببینیم. از راه رشت آمده بود و باز از راه رشت مراجعت خواهد کرد که برود کشتیها را به فرزه<sup>۳</sup> فرح آباد بیاورد. ویس امیرال مردیست میانه قامت، صحیح المزاج، ستنش به نظر پنجاه شصت ساله می آید. اپولت زرد، حمایل سرخ و نشانهای متعدّد داشت. آجودانش مردی بود سیاه چرده، چشم و ابرو و مو سیاه، میان بالا، اپولت سفید و چند نشان داشت، صورتش را می تراشید. بعد از صحبت و گفتگو مرخص شدند. بعد رفتیم اندرون قدری مکث کرده بیرون آمدیم. خسته بودیم، قدری خوابیدیم. حاجب الدوله [و] علیرضاخان کتاب خواندند. دو ساعت به غروب مانده برخاستم. هوا تازه باز می شد. حاجی رحیم خان، میرزا حسنعلی، ملک منصور میرزا [و] آقا وجیه از شهر آمده بودند، باز به شهر برگشتند.

### رسیدگی به امور جاری مملکت

روز یکشنبه بیست و یکم صبح از خواب برخاسته رفتم بیرون. هوای بسیار خوبی بود. ابرها پراکنده شده بودند. اطراف را مه گرفته بود مثل هوای بهشت. ناهار خورده شد. در سر ناهار حکیم طولوزان<sup>۴</sup> روزنامه فرنگی خواند. آقاعلی ادیب الملک، محمدتقی خان

1. de giers

۲. اصل: اطاق.

۳. اصل: فرضه؛ فرزه: کنار رودخانه و دریا است که محل عبور کشتیها باشد. (لغتنامه دهخدا)

۴. اصل: طولوزون. در موارد بعدی نیز تصحیح شد؛ دکتر ژوزف دزیره طولوزان J.D.Tholozan دارای درجه سرگردی در قشون فرانسه بود و فرخخان امین الملک او را به استخدام دولت ایران درآورد. حکیم طولوزان سی و هشت سال یعنی تا پایان سلطنت ناصرالدین شاه در ایران ماند و به طبابت شاه و درباریان و نیز تدریس طب پرداخت و سرانجام در سال ۱۳۱۴ در تهران درگذشت. برای اطلاع بیشتر بنگرید به چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، ج ۲ (تعلیقات حسین محجوبی اردکاتی بر الماثر و الآثار)، به کوشش ایرج افشار، صص ۵۵۷ - ۵۵۵.

افشار و غیره بودند. سپهسالار و سایر وزراء را که از شهر آمده بودند، بعد از ناهار احضار شدند. کار زیادی داشتیم. چاپار خراسان و سیستان آمده بود. اخبارات خوب داشت؛ صد سوار تیموری به تاخت تراکمه مرو رفته بود. پنج هزار گوسفند، سی نفر اسیر، نه نیزه سر، یک گله شتر آورده بودند. قشون ما در قلعه جات سیستان نشسته‌اند.

وزیر امور خارجه، مستوفی الممالک، ناصرالملک،<sup>۱</sup> حاجی شیخ، محسن خان، حاجی محمدقلی خان، سپهدار،<sup>۲</sup> علی نقی خان برادر آجودانباشی که تازه از آذربایجان آمده بود، مصطفی خان امیرتومان، اعتمادالسلطنه و دبیرالملک<sup>۳</sup> و غیره بودند. رحیم آقای قاجار که از جانب جلال‌الدوله<sup>۴</sup> به سفارت قندهار رفته بود، او هم بود. ناصرالملک چون به سفارت دولت انگلستان می‌رود با او بعضی فرمایشات شد.

### گردش با ملتزمین رکاب

بعد اسب خواسته سوار شدیم. تیمور میرزا چمنی سراغ کرده بود. حاجی علی نقی بلد بود جلو افتاد. رفتیم در آنجا پیاده شدیم. بالنسبه به اطراف طهران چمن خوب وسیعی بود. چای و عصرانه خوردیم. علی رضاخان، آقاعلی، محمد علی خان، آقا محمدتقی آبدار، مهدی قلی خان، غلام علی خان، آقا حسن قهوه‌چی [و] تیمور میرزا بودند. موش دوپا در این چمن خیلی بود. از سوراخها بیرون آمده بازی می‌کردند. با تفنگ مجلسی یکی را زدیم رفت به سوراخ بیرون نیامد. بعد سوار شده به دره باباعلی خان سر قنات رفتیم. ماشاءالله سه سنگ<sup>۵</sup> آب می‌آمد. بید هم کاشته بودند. وقت غروب وارد عمارت شدیم. اردوی

۱. محمود خان قره‌گوزلو همدانی ملقب به ناصرالملک فرزند فضل‌الله خان.

۲. غلام حسین خان فرزند یوسف خان گرجی که آخرین شغل مهم وی حکومت قزوین در سال ۱۲۸۸. ق بود.

۳. میرزا محمد حسین دبیرالملک فراهانی از صاحب‌منصبان عصر ناصری.

۴. سلطان حسین میرزا فرزند ناصرالدین شاه ملقب به جلال‌الدوله بود و در زمان سفر ناصرالدین شاه به مازندران وی والی خراسان بود.

۵. سنگ: واحدی برای نشان دادن مقدار جریان آب که در هر منطقه مقدار و شیوه اندازه‌گیری آن متفاوت است. (فرهنگ بزرگ‌سخن)

سنگینی زده شده است. شب را بعد از شام بیرون رفتیم. معیرالممالک، یحیی خان [و] حاجب‌الدوله بودند. نوشتجات مؤیدالدوله<sup>۱</sup> که از خراسان رسیده بود خوانده شد.

### حرکت به سوی سرخ‌حصار

روز دوشنبه بیست و دوم صبح زودی از خواب برخاسته به حمام رفتیم. حاجی آغا یوسف خواجه باشی و حاجی سرور از شهر آمده بودند. رخت پوشیده، اسب خواسته. اسب آقا میرزا هاشمی را پسر امیرآخور آورده بود، سوار شده رانیدیم. هوا بسیار خوب بود. محمدخان که تازه حاکم گروس شده بود، اعتمادالسلطنه به حضور آورد. فرهاد میرزا، نصرت‌الدوله [و] هوشنگ میرزا که از شهر آمده بودند با هر یک صحبتی شده مرخص و روانه شهر شدند. بعد با معیرالممالک و حاجب‌الدوله الی سرخه‌حصار صحبت‌کنان رفتیم. معیرالممالک از آنجا مرخص شده مراجعت به شهر نمود. ما راه را کج کرده به ماهورها انداختیم. به جهت ناهار پیاده شدیم. اسدالله‌خان پیشخدمت [و] محمدتقی‌خان افشار تا سر ناهارگاه<sup>۲</sup> بودند بعد به شهر رفتند. محمدتقی‌خان می‌گفت دوباره مراجعت خواهم کرد. سر ناهار حکیم طولوزان، یحیی‌خان، آقاعلی ادیب‌الملک، موچول‌خان، علی‌رضاخان و غیره بودند.

بعد از ناهار سوار شده میرشکار را گفتم برود در ماهورها شکار پیدا کند. تیپ و سوار را از راه گفتیم بروند. بعد از ساعتی از میرشکار خبر آمد که قوچی خوابیده است. سوارهای همراه را آنجا گذاشتم با چند نفر رفتیم مارق. باد بد بود، قوچ در رفت. بعد درّه را گرفته آمدیم رسیدیم به رودخانه جاجرود. آب زیادی گل‌آلوده می‌آمد اما اسب می‌شد زد. ما از پل رفتیم. در پائین اردو میان گندم‌ها آفتابگردان زده، نوشتجات شهاب‌الملک و خراسان و بعضی نوشتجات متفرقه که به دبیرالملک نوشته بودند خوانده شد. یحیی‌خان، علی‌رضاخان، محمدعلی‌خان، موچول‌خان، آقا ابراهیم و غیره بودند. چای خورده، نماز کردیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده به اردو رفتیم. شب

۱. طهماسب میرزا مؤیدالدوله فرزند محمدعلی میرزا دولت شاه و نوه فتحعلی شاه قاجار.

۲. اصل: نهارگاه.

را به عادت معهود بیرون آمدیم. امروز هوا بسیار خوب بود. کوه‌های اطراف این منزل کنگر زیادی داشت.

### شکار ناموفق

روز سه شنبه بیست و سیم صبح که از خواب برخاستم هوا خیلی سرد بود. عجب اینکه صدای توپ شلیک میدان مشق شهر با وجود هفت فرسخ مسافت اینجا می‌آید. بعد بیرون آمده سوار شدیم. سلیمان‌خان افشار [و] صدیق‌الملک امروز از شهر آمده بودند. سوار زیادی همراه بود. قدری که راه رفتیم تیپ را مرخص کردیم که از جاده به منزل بروند. خودمان با سوارهای معتنه از ماهوره‌های ریشه کوک داغ بزرگ یعنی ماهورهائی که به جاده مازندران چسبیده است بالا رفتیم. میرشکار رفته بود شکار پیدا کند. با ملک منصور میرزا صحبت‌کنان می‌رفتیم ناگاه از عقب سلیمان‌خان افشار [و] ساری‌اصلان فریاد زدند که شکار آمد. تفنگ حاضر نبود قدری معطل شدیم. آخر تفنگ حبیب‌الله خان برادر میرشکار را گرفتیم. شکار پیدا نشد رفتیم بالای تپه ایستادیم. حبیب‌الله خان اسب دواند پائین. از حرکات او معلوم شد شکار در دره گیر کرده بود. آخر شکار آمد ما را دید برگشته رفت. باد سردی می‌آمد.

در دره به ناهار افتادیم تا خبر از میرشکار برسد. قبل از ناهار به اطراف هر چه دوربین انداختم اثری از میرشکار دیده نشد. در سر ناهار حکیم طولوزان روزنامه خواند. یحیی‌خان، علی‌رضاخان، ملک منصور میرزا، ادیب‌الملک، محمدعلی‌خان، موجول‌خان و سایر پیشخدمت‌ها بودند. بعد از ناهار سوار شده رانده به کوک داغ کوچک رفتیم. میرشکار [و] رحمت‌الله شکارچی از بالای کوک داغ کوچک پایین آمده گفتند: شکارها آن طرف سمت جاجرود در سرخی‌ها هستند. از میانه دو کوک داغ راندم. مهدی‌قلی‌خان هم بود. رفتیم از سر کوه‌های سرخ نگاه کردیم. میرشکار شکارها را پیدا کرد. من هم با دوربین دیدم سه قوچ [و] چهار میش در صحرا توی چمن خوابیده بودند. تا آنجا خیلی راه بود. باد و مارش هم خوب بود. من از ترس آنکه مبادا شکارها فرار کنند با میرشکار، آقاکشی‌خان تفنگدار [و] رحمت‌الله باقر شکارچی خیلی راه پیاده رفتیم. به مارق که



رسیدیم از جای دور تفنگ چهارپاره انداختم نخورد. آخر معلوم شد که تا ده قدمی شکارها ممکن بود به مارق رفت و من از دور تفنگ انداخته بودم. زیاد خسته شدم از راه کرشت و اسطک رفتم بومهن. چهار ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. قدری استراحت نمودم. محقق کتاب روزنامه خواند. عصر اعتمادالسلطنه، ایشیک آقاسی‌باشی [و] شاطرباشی را به جهت نرخ اردو احضار کرده دستورالعمل دادم. امروز در راه چند قازلاق در هوا با تفنگ زدم.

### عبور از رودهن و بومهن

روز چهارشنبه بیست و چهارم صبح زود از خواب برخاسته، جواب نوشتجات وزارت امور خارجه را که دیشب رسیده بود نوشتیم. هوا خیلی سرد بود. بعد اسب پیشکشی تیمور میرزا را سوار شده راندیم. دیروز از رودخانه بومهن گذشتیم. آب خیلی بود. امروز هم از رودخانه رودهن عبور شد. آب این رودخانه کمتر از رودخانه بومهن بود. با اعتمادالسلطنه، سلیمان‌خان افشار، وکیل لشکر [و] میرزا هدایت صحبت‌کنان رفتیم. امین نظام با سواره مخصوص از شهر تازه آمده بودند. امروز تیپ سوار زیادتر از روزهای سابق بود. در صحراها لگه لگه برف بود. حاجب‌الدوله هم صحبت می‌کرد. کنار جاده روی تپه به ناهار افتادیم. تیمور میرزا قوش تیرمار را طلبید سیر کرد. پیشخدمت‌ها همه بودند. هوا بسیار صاف و خوب بود. بعد از ناهار سوار شده قدری که راندیم جلگه خوبی پیدا شد. اردو در وسط جلگه زده شده است. اسم این منزل گیلارد<sup>۱</sup> است.

نزدیک به اردو سوارهای میرشکار طرف دست راست پیدا شدند. رحمت‌الله آمد گفت در دره ماهورها چهار آهو خوابیده است. به تاخت آنجا رفتیم. باد شکار خوب بود. مارکش هم خوب بود. با یک تفنگ چهارپاره انداختم نخورد. بسیار افسوس خوردم. آهوها گریختند. یک آهو از پیش همه سوارها و تیپ گذشت. همه تفنگ انداختند و هیچکس نزد. قدری راه با سلیمان‌خان افشار، محمدرحیم‌خان زند [و] ملک

منصور میرزا طرف سرا پائین رودخانه دماوند که الی سیاه‌سنگ جاجرود دهات و باغاتست رفتیم. بعد من برگشتم منزل، سلیمان‌خان و سایر رفتند شکار کبک. دهاتی که در کنار رودخانه واقعند: اول جیلارد،<sup>۱</sup> خالصه است که در دست عین‌الملک<sup>۲</sup> است. حصار، ملک محمد شفیع میرزای مرحومست. مراغ،<sup>۳</sup> ملک احمدخان نوائی و کاجان و تمسیان<sup>۴</sup> این کنار رودخانه صحرای بسیار خوبیست. دهات زیاد در آنجا واقع است.<sup>۵</sup> جمیع صحرا لاله است، اما هنوز گل نداده‌اند. خلاصه پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. میرزا یحیی‌خان حاکم دماوند پیشکش گذاشته بود. دو تکه بز که دو سه روز قبل شکار کرده بودند فرستاده بود. دو سه ساعت خوابیدم. از خواب که برخاستم دستخط مفصلی به عین‌الملک نوشتم. میرزا یحیی‌خان اهالی دماوند را که به استقبال آورده بود، یهودی‌ها هم با توریه<sup>۶</sup> آمده بودند. شب را هم بعد از شام آمدم بیرون. ملک منصور میرزا و سایر پیشخدمت‌ها بودند. قدری صحبت شد، بعد رفتم خوابیدم.

### از دماوند تا فیروزکوه

روز پنجشنبه بیست و پنجم یک ساعت از دسته گذشته برخاستم. پیرمردی پلوری که چند ماه قبل وقتی که به فیروزکوه می‌رفتیم احوالات او را نوشته بودم<sup>۷</sup> آمده است. بسیار تعجب کردم که از پلور تا اینجا با هوای سرد چه قسم آمده است. او را احضار کردم

۱. اصل: جیلارد

۲. انوشیروان‌خان عین‌الملک فرزند سلیمان‌خان در سال ۱۲۷۹ با حفظ سمت خوانسالاری دربار ناصرالدین شاه به حکومت مازندران و استرآباد منصوب شد. در سال ۱۲۸۰ علاوه بر تمامی سمت‌ها به منصب ایلخانیگری قاجاریه منصوب شد. در سال ۱۲۸۲. ق منصب سرداری قشون مازندران، گرگان و گیلان نیز ضمیمه سایر مشاغل وی شد. و در دهم ذی‌الحجه ۱۲۸۲ در شهر ساری ملقب به اعتضادالدوله شد. راجع به اعطای لقب به

وی بنگرید به همین سفرنامه، ص ۱۳۵

۳. امروزه به صورت «مراغ» می‌نویسند.

۴. امروزه «تمسیان» خوانده می‌شود.

۵. دهات یاد شده امروزه جزء دهستان «تاررود» بومهن می‌باشند.

۶. توریه: تورات

۷. این نوشته ناصرالدین شاه تا به حال به دست نیامده است.

همان کلاه و کپنک<sup>۱</sup> و قبای ده ماه پیش از این را در تن داشت. انعامی به او دادم. این پیرمرد صدویست سال دارد. بعد سوار اسب کهر شجاع الملکی شده با میرزا نظرعلی حکیم‌باشی و اشخاص معینه دیروزی صحبت‌کنان رفتیم. سلیمان‌خان که دیروز به تمسیان به جهت شکار کبک رفته بود می‌گفت کبک ندیدم اما در میان باغات یک گله ماده خوک دیدم. در صحرا بوته مثل برگ پیاز سنبل روئیده است. اعتمادالسلطنه می‌گفت گل سریش است اما گل نداشت بعد از این باید بیرون بیاید. اگر این بوته‌ها گل بدهد معرکه خواهد کرد، کل صحرا از این گل خواهد شد.

صحرا امروز صاف و قشنگ است. بوته دارد، سوراخ ندارد و برای اسب دواندن خیلی خوب است. قدری که راه رفتیم به ناهار افتادیم. ملک منصور میرزا و تیمور میرزا و سایر پیشخدمتها بودند. حکیم طولوزان روزنامه خواند. هوا بسیار خوب بود. بعد از ناهار به درشکه نشسته قدری رفته باز سوار اسب شدیم. ده آب سرد<sup>۲</sup> در پائین جلگه پیدا بود. دره‌ایست که دهات زیاد در میان آن دره است و الی ایوان‌کیف آن دره ممتد است. دهات کیلان، وادان،<sup>۳</sup> ساران، احمدآباد و غیره در آن دره واقعند. باز به درشکه نشسته قدری رفتیم دو باقرقرا آمده روبرو نشست. اسب خواستیم، اسب سفید تیمور میرزائی را آوردند، سوار شده، تفنگ فرانسه که از ته پر می‌شود دست گرفته راندم. همه تیپ و غیره به تماشا ایستاده بودند. باقرقراها بد برخاستند تفنگ نینداختم. منتظر بودم که باز برگردند، از پائین صحرا طرف دست راست خرگوشی درآمد. قهرمان‌خان تفنگدار و اتباع میرشکار و سایرین چند اسب دوانده و از نزدیک تفنگ انداخته نزدند. خرگوش آمد طرف بالا، ما اسب انداختیم و پر زور دواندیم تا به خرگوش رسیدیم. در قیقاج<sup>۴</sup> با لوله اول سر تاخت زدم، جابجا خوابید. بسیار خوب زدم به طریقی که مردم تعجب کردند.

۱. کپنک: نمادی که مردم بیتوا در زمستان به دوش گیرند. (لغت‌نامه دهخدا)

۲. امروزه شهری است به همین نام.

۳. اصل: رادان

۴. قیقاج: هیاهویی که سواران در هنگام سواری و شکار سر می‌دهند.

عینک از چشمم افتاد گم شد. بعد به درشکه نشسته قدری که رفتیم زمین سنگلاخ شد. حرکت درشکه به صعوبت بود. از مقابل آینه‌ورزان و جاوان<sup>۱</sup> گذشتیم. آبشار آینه‌ورزان از کوه خوب سرازیر می‌آید. از جاوان رودخانه می‌آید به صحرا، چهار سنگ آب داشت.

بعد رسیدیم به سربندان که ده معتبرست. رودخانه هم از آنجا می‌آمد. شش سنگ آب داشت. اردو در سربندان امروز افتاده است. محمد صادق شکارچی یک میش زده بود آورد. میرشکار برای پیدا کردن شکار رفته بود، دم سراپرده پیدا شد. گفت: چیزی ندیدم. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. امروز راه پنج فرسخ بود. [بعد از] ورود به منزل کاغذهای صندوق عدالت<sup>۲</sup> را یحیی خان، علی رضاخان، آقاعلی، محقق [و] نورمحمدخان در حضور خواندند و احکام نوشته شد. شب هوا قدری سرد شد. بخاری آهنی آلاچیق اندرون را روشن کردند. دود کرد، آمدم در آلاچیق بیرون شام خوردم. بعد از شام قرق شد. پیشخدمت‌ها همه آمدند. یحیی خان قدری روزنامه خواند. بعد رفتیم خوابیدیم. امروز میرزامهدی خوئی پیشخدمت و دوهمان معلم موزکانچی با موزکانچی‌های مخصوص از شهر آمدند. عصری موزکان زدند.

روز جمعه بیست و ششم صبح بسیار زود هنوز در رخت خواب بودم مهدی قلی خان غلام‌بچه‌باشی عرض کرد نوشتجات سپهسالار از طهران آمده است. فرستادم از پیش یحیی خان آورده خواندم. بعضی اخبار بیمزه مردمان رجاله نسبت به سپهسالار شهرت داده بودند او هم آنها را نوشته فرستاده بود. بسیار بدم آمد. میرزا هدایت مستوفی را احضار کرده قدری در باب محاسبات صندوقخانه و غیره با او حرف زدیم. بعد به اسب کهرخانزاد سوار شده رانندیم. اشخاص معینه هر روزه را احضار کرده، صحبت زیاد شد. قدری که راه رفتیم باغ شاه از دور پیدا شد. آنجا را خوب متوجه نشده خراب کرده بودند. از مستحفظ اول پس گرفته به آقا محمدتقی‌آبدار سپردم که دیوارهای آنجا را تعمیر نماید و اشجار زیاد غرس کند. تمام صحرا گل سریش بود.

۱. امروزه «جابان» گویند.

۲. اعتمادالسلطنه در المآثر والاکثار راجع به صندوق عدالت که در قسمت غربی باغ گلشن تهران نصب شده بود می‌نویسد: «صندوق عدالت ... به منزله زنجیر عدل نوشیروان هر کسی عرضی داشت به طور آزاد آنجا رفته عریضه خود را به صندوق می‌انداخت. به هر هفته یک بار از نظر مبارک می‌گذشت و جواب صادر می‌شد.» ص ۱۰۱

در عرض راه قبل از رسیدن به امین‌آباد که منزل این روزست قریه میرآباد<sup>۱</sup> است که سادات دماوندی کاروانسرا، قلعه [و] حمام در آنجا ساخته‌اند. بسیار خوب محلی است، به کار آینده و رونده می‌آید. بالای تپه مشرف به دره واقع شده است. از کوه به قدر دو سه سنگ آب می‌آید. بعد از میرآباد به کاروانسرای دیگر رسیدیم. می‌گفتند اهالی آرو که یکی از دهات معتبر و سمت چپ راه، پشت کوه واقع شده ساخته‌اند. در این بین شکارچیها میشی را شکار کرده آورده بودند. معلوم شد که در سقز دره آن را صید نموده بودند. عبور ما امروز از سره بند دلیچای بود که از آنجا الی منزل در قلعه کوهها و دامنه‌ها درخت اُرس<sup>۲</sup> دیده می‌شد. در کوه‌های طرف دست چپ و زمین‌های طرف دست راست برف زیاد بود به خصوص از میرآباد به آن طرف به طوری که عینک برفی لازم شد.

بعد از نهار جواب عرایض سپهسالار را که صبح آورده بودند مفصلاً نوشته، دادم چاپار برد. هوا نسبت به سایر روزهای دیگر گرم بود. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. راه امروز دور و بد بود به طوری که کالسکه را از میرآباد الی امین‌آباد به واسطه پست و بلندی راه به صعوبت آوردند اما الحمدلله هوا صاف بود. بعد از ورود به منزل نوشتجات صندوق عدالت را خواسته جواب هر یک را دادم.

روز شنبه بیست و هفتم صبح زودی از خواب برخاسته به حمام رفتم. یکی از خادمان حرم در منزل گیلارد یک قرانی سکه شاه‌سلطان حسین پیدا کرده بود آورد به نظر ما رساند. بعد از حمام رخت پوشیده آمدیم بیرون سوار اسب تیمور میرزائی شده رانندیم. راه امروز الی لب رودخانه نمرود دره، تپه و سرازیر و سربالا بود. از آنجا الی فیرزوکوه راه هموار بود و در صحرا لکه لکه برف بود. جائی که برف نبود گل بود. خلاصه از منزل که قدری گذشتیم با حاجب‌الدوله، ملک منصور میرزا صحبت‌کنان رفتیم تا رسیدیم کنار رودخانه نمرود که دلیچای هم می‌گویند. به سمت پائین رودخانه به نهار افتادیم.

۱. ظاهراً این قریه امروزه «سیدآباد» نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد با توجه به اشاره ناصرالدین شاه مینی بر حضور سادات دماوندی در آنجا، طی دهه‌های بعد به سیدآباد معروف شد. لازم به ذکر است که در دوره مشروطه نیز سیدآباد نامیده می‌شد.

۲. درخت اُرس با نام علمی *Juniperus Polycarpus* با برگ سوزنی از خانواده سرو می‌باشد.

در این بین میرشکار پیدا شد گفت: در این کوه نزدیک قوچ و آرقالی<sup>۱</sup> هست. گفتم برو بالای سرشان ما هم بعد از ناهار می‌آئیم. او رفت. حکیم طولوزان، ملک منصور میرزا و جمعی پیشخدمت‌ها بودند. آدم یحیی‌خان که به جهت عین‌الملک سه روز قبل دستخط برده بوده آمد. یکی از تفنگداران کبک بسیار چاقی با تفنگ زده بود آورد. جنس کبک اینجا با کبک‌های طهران خیلی فرق دارد؛ جثه‌شان بزرگ‌تر و رنگشان ابلق<sup>۲</sup> است و بسیار خوشگلند.

بعد از ناهار سوار شده صادق آدم میرشکار را جلو انداختیم که برویم شکار. عبور اسب صادق در بغله<sup>۳</sup> تپه بود، خورد زمین تقریباً نیم ساعت کله‌اش روی زمین بود. قدری که بالا رفتیم باقر شکارچی را دیدیم دوربین می‌اندازد. گفت: پیشتر نروید گویا شکارها فرار کرده‌اند. ما هم ایستادیم. در این بین محمدعلی‌خان برادر عین‌الملک با کلاه پوست بسیار بزرگ به اسب ترکمانی<sup>۴</sup> آلقایش<sup>۳</sup> نقره سوار از دور پیدا شد. عریضه عین‌الملک را به ما داد. قدری از مازندران و غیره با او صحبت شد.

از شکار مأیوس شده و پائین کوه آمدیم به کالسکه نشسته رو به منزل رانیدیم. رگ ابری پیدا شد. باد شدید می‌آمد. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها را نزدیک قصبه<sup>۵</sup> فیروزکوه زده بودند. در آلاچیق<sup>۴</sup> دو ساعت خوابیدم وقتی که برخاستم باران می‌آمد. اوقاتم تلخ شد اما الحمدلله زود هوا صاف شد. باد هم نمی‌آمد. هوای خوشی شد.

عصری حکیم طولوزان و یحیی‌خان را خواسته کتاب فرانسه خواندیم. یحیی‌خان می‌گفت بهاء‌الملک<sup>۶</sup> وزیر عدلیه در شهر مرده است. شام را اندرون خورده بعد از شام بیرون آمدم. هوا سرد بود. کرسی گذارده بودند. پیشخدمت‌ها همه بودند. قدری صحبت شد، رفتیم خوابیدم.

۱. آرقالی: واژه‌ایست مغولی به معنی قوچ وحشی.

۲. ابلق: دو رنگ، سیاه و سفید.

۳. آلقایش: واژه آلقایش به ترکمنی «زین چرمی رنگارنگ» معنی می‌دهد. (بنابر توضیح آقای دکتر اراز محمد سارلی).

۴. اصل: آلاچق.

۵. میرزا مصطفی‌خان افشار بهاء‌الملک فرزند نصرالله افشار در سال ۱۲۸۱ به وزارت عدلیه منصوب شده بود.

## در قصبه فیروزکوه

روز یکشنبه بیست و هشتم ذی القعدة صبح را به حمام رفتیم. از حمام بیرون آمده به اسب تیمور میرزائی سوار شدیم، راندم بالای پشته که مشرف به قصبه فیروزکوه خوب تماشاگاهی بود. قصبه فیروزکوه را ملاحظه نمودم. هزار خانه وار به نظر می آمد. از آنجا روی به راه نهادیم در بین راه رحمت الله آمد که در طرف دست چپ راه آهو دیده، از راه خارج گشته به طرف شکارگاه راندم. خیلی معطل شده، به مارق شکار رسیدیم. آهوها در جلگه ماندی بودند. میرشکار را دیده رم نمودند. من از عقب تفنگی که چهارپاره پر بوده انداختم نخورد اما آهوئی که آخر همه بود از میان آنها تک شد. تازی کشیدند سودی نبخشید. مایوس گشته آمدیم. در صحرا به ناهار افتادیم. پنج نفر غلام که چندی قبل از این به استرآباد<sup>۱</sup> به بردن تنخواه مأمور بودند مراجعت نمودند. یک نفر آنها را به حضور آوردند علی بیک نام داشت، بادکوبه [آی] بود. از نظم استرآباد زیاد تعریف کرد. در تقریر بیمزه نبود. بعد در درشکه<sup>۲</sup> نشسته تند راندم. به اندک مسافتی راه سنگلاخ شد. به اسب سوار شدم تا بالای گردنه راندم. عین الملک، حاجی میرزا یحیی خان [و] حبیب الله خان<sup>۳</sup> همراه بودند. صحبت کنان می راندم. کاروانسرای کوچکی خراب در بین راه گردنه ملاحظه شد. بالای گردنه کاروانسرای بزرگی از شاه عباس رحمت الله علیه دیده شد.<sup>۴</sup> بنای محکم استواری بود به طول مدت خرابی در ارکانش راه یافته انشاء الله باید تعمیر شود.

## شاه قاجار در سوادکوه

خلاصه طرف پائین گردنه راه به جهت آب شدن برف گل و لجن شده بود. طی مسافت خالی از زحمت نبود. قدری راه طی نموده به زمین خشک رسیدیم. هوای

۱. گرگان کنونی.

۲. بادکوبه: باکو امروزی.

۳. اصل: دورشکه.

۴. حبیب الله خان ساعدالدوله پدر محمدولی خان تنکابنی سپهسالار اعظم.

۵. بقایای این کاروانسرا بر بالای گردنه گدوک باقی است.

بسیار خوب، بنفشه و شکوفه فراوان در اطراف راه دمیده، خیلی زهت و صفا داشت. در طرف دست چپ راه بر سر کوه قلعه [ای] دیدیم به قول عوام آنجا قلعه اولاد دیو [بود]. بر سر کوه‌های سمت دست راست قلعه‌های محکم معتبر بود. سدّی نیز در تنگه آنجا ساخته بودند تا آبی که از بالای گردنه می‌آید آنجا جمع گشته کسی نتواند عبور نماید، لیکن سدّ به کلی منهدم بود. از آثار می‌نمود که بنای محکمی بوده و آن آب هر چه از گردنه سرازیر می‌شود روی به زیادتی می‌گذارد. همین آب است که رودخانه تالار می‌نامند و مصب این رودخانه همان دریای خزر است.

خلاصه وارد سرخ رباط<sup>۱</sup> شده از تنگه چهل در نیز عبور نمودیم. با آنکه یک در داشت، دهات سرخ رباط و فیروزکوه درست نمایان نبود [به] جهت آنکه در بالای کوه‌های آنجا واقع و از نظرهای آینه و رونده پنهان بود. در محاذی<sup>۲</sup> هر ده و قریه بر سر راه چند خانه کمه<sup>۳</sup> ساخته‌اند محض آوردن آذوقه به جهت آینه و رونده. اما کمه‌ها بسیار بد و نامطبوع [بود]. دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد اردو شدیم. سرآورده و چادرها را در زمین متعلق ابراهیم بیک نایب<sup>۴</sup> زده بودند. در سرآورده افسستین زیادی دمیده خیلی معطر، هوایش با طراوت، زمین با صفا خیلی خوب به نظرم جلوه نمود.

روز دوشنبه بیست و نهم ذی‌القعدة در سرخ رباط توقف نمودیم. صبح را به حمام رفتیم پس از بیرون آمدن از حمام هوایی دیدم مثل هوای بهشت؛ خیلی با طراوت و صفا بود. بعد از صرف ناهار کاغذهای سپهسالار و اهالی شهر رسید. اخبار بی‌معنی بسیار نوشته بودند. زیاده از حد بدم آمد. جواب آنها را نوشتم. قدری به تماشای دوربین عکس خود را مشغول ساختم. بقیه روز را به آسایش گذشت. شب را پس از صرف شام، مردانه شد. با عین‌الملک در امور لازمه مازندران و نظم آن سامان دستورالعمل‌های خوب که موجب آسایش بندگان خداست دادم. الحمدلله شب را هم خوش گذشت. بعد خوابیدم.

۱. امروزه «سرخ‌آباد» می‌گویند.

۲. محاذی: مقابل، روبرو.

۳. کمه: کلبه.

۴. پدر امیر مؤید سوادکوهی.



روز سه شنبه غره ذی‌الحجه صبح هوا مه غلیظی داشت. سوار اسب یمین‌الدوله شده به جانب پل سفید راندم. اهالی آنجا می‌گفتند سه فرسنگ مسافت دارد اما پنج فرسنگ نیز بیشتر بود. به قدر یک فرسنگ مسافت بنه همراه بود. قدری راندم راه دو تا شد. از رود عبور نموده سمت دست راست بند افتادیم. همه جا رودخانه تالار در میان حایل بود، آبش بسیار ولی گل‌آلود. اسبی از نوکرهای ظهیرالدوله<sup>۱</sup> را آب برده آنجا ایستادم حکم دادم مردم امداد نموده اسب را گرفتند. نزدیک بود تلف شود.

عین‌الملک، سلیمان‌خان، تیمورمیرزا [و] اعتمادالسلطنه حاضر بودند. صحبت منحصر به تعریف هوا و زهت فضا بود. دو طرف جاده جنگل ولی باغ مانند، عطر شکوفه سیب و آلوچه و گللابی هوا و فضا را خیلی معطر نموده. در سایه درختان بنفشه‌الوان سفید، سرخ، آبی فراوان دمیده. از ابر نیز ترشح باران مزید طراوت دشت و بیابان گشته اما ترشح به مقداری بود که بر بال پروانه می‌چکید مانع طیران آن نبود جز آنکه پر و بال آنرا از غبار پاک می‌نمود. بلبل و مرغان دیگر نغمه سرائی می‌نمودند. در هر چند قدم وضع جنگل و هوای دره و دشت نوع دیگر می‌گشت. در همه جا افستین رسته رایحه آن تقویت دماغ می‌کرد. مختصر، آن هوا و فضا بهشتی مجسم به نظر می‌آمد.

در جای پر صفائی به ناهار افتادیم. محقق، یحیی‌خان، موجهول‌خان، عین‌الملک [و] حکیم طولوزان در سر ناهار حاضر بودند. پس از صرف ناهار سوار شده راندم. جوانی سوادکوهی تازه دو قرقاول شکار کرده آورد. به فاصله اندک مسافتی بر سر تپه رسیدیم. تپه از سبزه مانند زمرّد سبز بود. چشم انداز خوشی داشت. توقف نموده دهات اطراف و رودخانه و کوهستان آنجا را خوب تماشا نموده. بقعه امامزاده ملاحظه شد معروف به امامزاده شیرمست<sup>۲</sup> و این شیرمست دهی است که واقع است بر سر کوه سمت چپ جاده متعلق به کسان میرزا کریم‌خان<sup>۳</sup> و امامزاده به اسم ده معروف گشته. راه امروز، از

۱. محمد ناصرخان قاجار دولتو از صاحب‌منصبان عصر ناصری و پدر علی‌خان ظهیرالدوله.

۲. امروزه «شورمست» می‌گویند.

۳. میرزا کریم‌خان سرکرده فوج سوادکوه پس از مرگ پدرش علی‌خان سوادکوهی در شعبان ۱۲۶۹ قمری از طرف ناصرالدین شاه به درجه سرهنگی فوج سوادکوه منصوب شد و وظایف پدرش از جمله «... قراولی عمارت ارگ سلطانی و خزانه و حفظ وجود مبارک ...» ناصرالدین شاه به او سپرده شد. (وقایع اتفاقیه، نمره ۱۲۳، غره رمضان ۱۲۶۹ قمری).

هر دره رودخانه و چشمه روان است که داخل رودخانه تالار می‌شود. آثار خیابان شاه‌عباس علیه‌الرحمه بعضی جاها می‌نمود ولی خراب و ویران. به همین تفصیل راندم تا محاذی پل سفید<sup>۱</sup> و این پل را نیز شاه‌عباس ساخته، سه‌چهار چشمه دارد. بنه و احمال و ائقال اردو که از سمت دست چپ راه می‌آمدند آنجا رسیدند، از پل گذشتند. بقیه بنه مانده بود. اندک معطل شدیم، باران نیز شدت کرد. ابراهیم‌بیک نایب در جلو بود ملاحظه نمودم به ناگاه خود را از اسب افکنده به طرف پائین راه به سمت رودخانه که پرتگاه بود رفت. معلوم شد پسر ابراهیم‌بیک با اسب از آنجا پرت شده بود اما الحمدلله به سوار و اسب هیچ‌کدام آسیبی نرسید.

چهار ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. در جای بسیار باصفائی سراپرده و چادر برپا نموده بودند. سوادکوهی‌ها مرال ماده شکار کرده آوردند. لحظه‌[ای] بعد از ورود باد<sup>۲</sup> و باران نیز ایستاده. در سر راه خیابان در اثنای راه، سنگی طبیعی از خاک برآمده بسیار بزرگ و سفید‌رنگ، آن را حجاری نموده. گویا تاریخ ساختن راه بر او نقش نموده بودند اما نقش او محو شده بود. همان هوالله تعالی بر سر لوح سنگ منقوش بود باقی مانده. شب را پس از صرف شام بیرون آمدم. گفتم آتشبازی کردند. خیلی مطبوع اتفاق افتاده.

روز چهارشنبه دوّم ذی‌الحجه صبح سوار اسب احمدخانی شده راندم. قدری که رفتیم میرشکار کل بنه را نگاه داشته بود که حرم بگذرند. منزل امروز سرخ‌کلاست [که] در بالای کوه واقع است. در اثنای راه میدانی است، متعلق به حاجی آقاگل است، از زیر آب می‌گذرد به سرخه‌کلا می‌رود. زیر آب مال اسدالله‌بیک یاور است. آن نیز بالای کوه است. امروز دهات و زراعات خوب در دو طرف راه است. همه بالای کوه و جنگل واقع است. رودخانه طرف چپ راه است. از سمت دیولیم<sup>۳</sup> که مال ابراهیم‌بیک نایب است آب زیادی می‌آید ملحق به تالار می‌شود. دیولیم دست چپ واقع است. عوام اهل آنجا می‌گویند چاهی که کیکاوس حبس بود، رستم خلاص کرد، در دیولیم است.

۱. اکنون این پل در وسط شهر پل سفید واقع است.

۲. اصل: بارد.

۳. اصل: دیولیلام، در مورد بعدی نیز تصحیح شد. در حوالی دیولیم در دورهٔ پهلوی شهرک «شاه‌مهر» ساخته شد که امروزه شهرک «آزادمهر» خوانده می‌شود.

امامزاده عبدالحق بسیار بزرگوار امامزاده‌ایست. طرف دست چپ آن طرف رودخانه واقع است. آب زیاد بود نرفتم. راه امروز قدری گل بود. به واسطه نهرهای کوچکی که از کوه داخل راه می‌شد راه را خراب کرده بود. تلگراف را در این منزل بسیار جاها به چوب جنگل بسته‌اند. امروز دیگر بنفشه و شکوفه در عرض راه نبود اما جنگل‌ها و کوه‌ها و دهات بسیار تماشا داشت. کلارجان [و] کردوا دو ده بودند، طرف چپ رودخانه بالای کوه قادی کلا<sup>۱</sup> و کسلیان طرف راست ما در پشت کوه بود. حبیب‌الله خان می‌گفت شکارگاه قرقاول آنجا خیلی خوب و بسیار است. شاطر باشی از شهر آمده بود دیده شد.

منزل دو فرسخ بود زود رسیدیم. کوه سبز بدون درختی بسیار بلند، هموار بی سنگ نزدیک سرپرده بود، خواستم بروم بالای آن ناهار بخورم. ده سرخ کلا بالای همین کوه بود. با معدودی قدری راندم. از یازان دیروز چمن و راه گل بود. احتیاط داشت مراجعت نمودم در سرپرده ناهار خوردم. وکیل فوج سوادکوهی امیر نام قرقاول نری تازه زده آورد. محمّد علی خان هم از امامزاده عبدالحق آمد، گفت آنجا نیز خروس قرقاول دیدم. چهار از دسته گذشته به منزل وارد شدیم هوا در صبح مه بسیار غلیظی داشت. در این منزل هوا باز شد. آفتاب شد. خوب بود. نذر کرده بودم امروز اگر آفتاب بشود سالی پنجاه تومان صرف عمارت امامزاده کنم بلافاصله آفتاب شد. آقا ابراهیم ماده قرقاولی آورد گفت سلیمان خان افشار و محمدحسین میرزا نایب میرآخور در طویله گرفته‌اند.

امروز جای سرپرده بسیار خوب بود. کتاب روزنامه‌ها را تذهیب و جلد کرده میرزا حسین خوشنویس از شهر آورد. خوب جلد و تذهیب شده بود. وزیر دول خارجه عریضه مختصر نوشته اینجا رسید. فی‌القور جواب نوشته فرستادم. شاهزاده اعتضادالسلطنه<sup>۲</sup> پیشکشی فرستاده دستخط التفات در حق او صادر شد.

کردوا طرف دست چپ اردو آن طرف رودخانه در دامنه کوه واقع است. سرخه کلا بالای کوه واقع است طرف دست راست سرپرده اما پیدا نیست. یک صد و شانزده نفر سرخ کلائی زن و مرد و بچه از صبح در روی تپه سبز نشسته تماشای اردو می‌کنند. عصر عکاس باشی در سرپرده عکس اطراف را انداخت. امروز بعضی احکام به استرآباد

۱. اصل: غازی کلا. در موقعیت جغرافیایی یاد شده قادی کلا قرار داشت و امروزه نیز به همین نام خوانده می‌شود.

۲. علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه نخستین وزیر علوم ایران بود. سفرنامه لاریجان او در این مجموعه به چاپ می‌رسد.

و جهانسوز میرزا صادر شد، محمد زمان بیگ تفنگدار به چاپاری برد. دهات اطراف راه سرخ کلا، نخعی کلا، کردآباد، خواجه کلا، نرگس جاسر، لایویج کلا اما همه بر سر کوه و میان جنگل بود.<sup>۱</sup>

روز پنجشنبه سیم ذی الحجه صبح هوا بسیار صاف و آسمان بی ابر که فوق مدح و وصف بود، سوار اسب تیمور میرزا شده راندم. میرشکار از راه پائین جلو بنه را نگاهداشته بود. راهی هم از طرف بالا بود. میرشکار گفت: از راه پائین بیائید. اعتنائی ننموده از راه بالا رفتم. قدری از راه را تازه بریده و ساخته بودند. با عین‌الملک و سلیمان‌خان صحبت کنان رفتیم. قدری رفته به راه متعارف افتادیم. اندکی دیگر رفته به سرکلابن کلا<sup>۲</sup> رسیدیم. سرکلابن کلا که این قدر می‌گویند بد است آن طور نبود. راهی است همه جا به عرض ده ذرع، بعضی جا پنج ذرع خیابان قدیم بوده است. سنگ‌هایش بیرون آمده است. بعضی نهرهای کوچک از کوه آمده زهاب<sup>۳</sup> و گل بسیار بود، مال‌ها به سبب گل به صعوبت می‌گذشتند. مهندس پیش رفته بود، بعضی جاها را با چوب، بعضی را با سنگ راه را ساخته بود. از آن جاها به آسانی عبور شد. در این راه پرتگاه نبود.

خلاصه باکمال مسرت می‌آمدیم. مرغ‌های عجیب خوشگل می‌آمدند. میان خیابان دو مرغ کوچک زدم. خیلی قشنگ بود. یکی زنده ماند در ناهارگاه رها نمودم دوباره رفت در وسط سرکلابن کلا. عین‌الملک آبشاری پیدا کرده بود قدری از راه بالاتر رفتیم آبشار پیدا شد. یک سنگ آب از ده ذرع ارتفاع به پائین می‌ریخت. زمین همه سبز و خرم، آب صاف، بسیار باصفا جائی بود. ناهار خوردیم. چاپار که پیش سپهسالار فرستاده بودیم این جا رسید. از وزیر خارجه نیز کاغذ داشت. نوشتجات اسلامبول هم بود. قدری کاغذ خواندم. عمله خلوت همه بودند. به ناهارگاه رسیده در میان خیابان درخت بسیار بزرگی دیدیم برگش شبیه برگ نارنج اما بدون ساقه کوچکی که در نارنج است.

۱. امروزه اکثر اهالی دهات یاد شده از بالای کوه به پای کوه آمده‌اند و ساکن شهر زیراب هستند.

۲. به نظر می‌رسد با توجه به اشاره ناصرالدین شاه مبنی بر وجود آبشار در حوالی سرکلابن کلا، موقعیت امروزی آن اطراف تونل شیرگاه در جاده قائم‌شهر - سوادکوه می‌باشد. لازم به ذکر است که امروزه میان کلا در این ناحیه واقع است و ظاهراً بین سرکلا و بن کلا به این نام معروف شد.

۳. زهاب: آبی که از کنار رود و چشمه تراوش کند. در دوره پهلوی دوم نهرهای کوچک مورد اشاره موسوم به «ریش ترازو» بود که پس از راه‌سازی از بین رفت. (بنا بر توضیح آقای علی نوری از اهالی سوادکوه)

گل‌های بلند سفیدی داشت مانند بهار نارنج و خوشه انگور، قدری چیدم. شاطر رفت بالای درخت بسیار چید. گلش معطر، درختش خوش منظر، مازندرانی‌ها آن درخت را جَل می‌نامند. پیاز بنفشه سرخ آوردند.

از منزل که سوار شدیم الی پل کسلیان بلوک دادوست<sup>۱</sup> و این پل سرحد سوادکوه و شیرگاه است. اسدالله بیک یاور سوادکوهی چشمه [ای] را که آن طرف رودخانه است به طرز ناوبندی آبش را از سر رودخانه به این طرف آورده به قدر یک سنگ آب یک سنگ صحرا را زراعت می‌کند. شیرگاهی را به آن زمین ادعا دارند اما دعوی بی‌جاست. بسیار خوب صحرائی است سراسر صحرا گل‌زرد روغنی بود مخلوط به گیاه اوجی. و بسیار اسب تاختم. خیلی حظ کردم. آب بسیاری از کسلیان<sup>۲</sup> می‌آید اینجا داخل رود تالار می‌شود. آنجا پلی ساخته‌اند.

بعد از صحرای گل روغنی به پلی رسیدیم بسیار مرتفع و طولانی، وسط پل یادم آمد دیشب که می‌گفتند پایه‌های این پل خراب است به احتیاط و تاخت گذشتم ولی آدم گذاشتم که حرم را پیاده به احتیاط بگذرند. این را پل دختر می‌گویند. اگر این پل نباشد یک باره آمد و شد سوادکوهی و مازندرانی قطع می‌شود. به اندک مسافتی از پل، دشت شیرگاه پیدا شد. در این دشت جنگل، رود و کوه‌ها کوچک شده دشت می‌شود. دهات شیرگاه از راه دور افتاده است. صحرای بسیار خوبی است. میرزا مسیح<sup>۳</sup> [و] اعیان مازندران حاضر بودند. قدری سواره کرد و ترک و عبدالملکی و پیاده کله‌دی [؟] پنج کس و تنکابنی بودند. قدری صحبت شد پسر میرزا اسمعیل خان با ریش سفیدان بندپی بودند. میرزا اسمعیل خان هنوز نیامده بود.

خلاصه شش ساعت به غروب مانده وارد اردو شدیم. احکام نیمه ذی‌القعدة که دبیرالملک پنج روز پیش فرستاده بود تمام را خواندم. جواب عرایض سپهسالار را نوشتم. عصری عین‌الملک و میرزامسیح را خواسته بعضی فرمایشات شد. حاجب‌الدوله

۱. راجع به طایفه دادو در سوادکوه بنگرید به: غلام‌حسین خان افضل‌الملک سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه (رکن‌الاسفار)، به کوشش حسین صمدی، قائم‌شهر: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۳، صص ۱۲۸ - ۱۳۱

۲. اصل: کسلیان.

۳. میرزا مسیح معتمدالسلطان وزیر مازندران. در کتاب «سفرنامه مازندران، استرآباد و گیلان» که به کوشش مسعود گلزاری به چاپ رسیده آمده است: «... بلوکات ساری سمت کوه گلیجان رستاق مال میرزا مسیح مستوفی است.» ص ۱۰۰.

و پیشخدمتان بودند. صحرا، جنگل، رودخانه، کوه برفی فیروزکوه عالمی داشت. آن طرف رودخانه دهی بود؛ درخت بزرگی شکوفهٔ قرمزی داشت؛ سواری فرستادم شاخه آورد؛ شکوفه سیب بود.

### به سوی علی آباد

روز جمعه چهارم ذی الحجه صبح هنوز در سراپرده بودم که شوکائی نر زده آوردند. سه ساله بود. سال شوکا از نیش شاخش معلوم است. بسیار شاخ خوشگل داشت به شاخ مرال شبیه بود. میرشکار و آن شخص که شوکا زده بود خواستم. آن شخص می‌گفت همین دم سراپرده آن طرف رودخانه با ساچمه زده‌ام. بعد به اسب کهرا احمدخانی سوار شده گاو حاضر کرده بودند جنگ بیندازند. دو گاو قدری به هم پیچیدند. عجب گاوهای بودند.

خلاصه سوار شده راندم. در راه با عین‌الملک صحبت می‌کردیم. راه جنگل کمی دارد. خیابان بسیار قشنگ بود اما هوا بسیار گرم بود. به علت آفتاب قدری از راه در کالسکه نشستیم. اول از رودخانهٔ اوتی‌جان گذشتیم. آب صاف همواری دارد. ممرش<sup>۱</sup> پهن، سنگ ریزهای سفید، قعرش نمایان. بسیار مطبوع بود. این رودخانه نیز داخل تالار می‌شود. اسب در میان رودخانه راندم خیلی با صفا بود. پس از عبور از رودخانه سوار کالسکه شدم. با عین‌الملک صحبت می‌داشتیم. در این بین میرزا اسمعیل خان بندپی آمد. قدری با او صحبت داشتیم. از راه لاریجان آمده بود. از صعوبت راه تعریف می‌کرد.

سیم تلگراف در این منزل پاره شده بود گفتم زود بسازند. بعد از آن راه سنگستان شد. سوار اسب شدم از رودخانه دیگر گذشتیم که پل یک چشمه داشت. از بناهای شاه‌عباس رحمت‌الله مسمی به پل بشل است. عباس‌قلی‌خان لاریجانی آمد قدری با او صحبت شد. صد سوار خوب همراه داشت. زمین امروز هم صحرا، هم کوه‌های کوچک، هم جنگل کوتاه، تک تک درخت توت، ابریشم، درخت گردو بسیار است.

۱. ممر: محل عبور، گذرگاه.

طرف دست راست دهات سروکلا،<sup>۱</sup> متن کلا،<sup>۲</sup> هیوکلاده<sup>۳</sup> که جزء علی‌آباد<sup>۴</sup> است. بالای تپه متن کلا به ناهار افتادیم. بسیار جای خوبی است. امروز کوه دماوند و گل کوه‌های برف‌دار لاریجان و نوا و کجور [و] نور همه پیداست. بسیار بسیار با صفاست. از این تپه ده واسگس پیداست. خانه‌های سفالی تک‌تک، درخت‌های مرکبات جنگل خیلی خوب و باصفا می‌نمود. از متن کلا رفتیم لیون. پسرهای عباس‌خان بیگلریگی آمدند به قدر ده نفر بودند. صبح در دم سراپرده محمد مهدی‌خان برادر علی‌رضاخان آمد. امروز سرکرده‌های<sup>۵</sup> نوکر اشرف و توابع آمدند. قرقاول بسیاری آوردند. از اینجا به علی‌آباد رسیدیم. جلگه [ای] دارد چمن است. امامزاده یوسف‌رضا آنجا واقع است. خوب ساخته‌اند. سردری مطبوع داشت؛ یک سرو بلندی در صحنش رسته بود. کیاکلا به دو فرسخ فاصله طرف دست چپ علی‌آباد است. شیخ طبرسی هم در طرف دست چپ علی‌آباد است به فاصله دو فرسخ. عباس‌قلی‌خان می‌گفت: قرقاول بسیاری دارد. محمدرحیم‌خان و او مرخص شده رفتند شکار آنجا. چهارپنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. کاغذهای اسلامبول که وزیر خارجه فرستاده بود خواندم. هوا امروز بسیار گرم بود. محمدرحیم‌خان [و] عباس‌قلی‌خان که شکار رفته بودند آمدند. چند قرقاول آوردند. شتران بنه که آمدند موجب تعجب اهل مازندران بود. شب را شغال بسیار فریاد کرد. شب را قرق<sup>۶</sup> شد. به هر حال خوش گذشت.

روز شنبه پنجم ماه ذی‌الحجه صبح هوا صاف و باد تند خنکی می‌آمد. آقااسلمان‌خان رخت سواری و شمشیر مرصع را آورد، لباس پوشیدم. اسب کبود ایلخانی فارس را یراق مرصع زده سوار شدم. با عین‌الملک صحبت می‌داشتم. راه همه خیابان بود؛ بعضی جا آباد بعضی جا خراب. دو طرف راه جنگل کمی داشت. باقی جنگل را تراشیده دهات آباد نموده گندم و شالی می‌کارند. زن و مرد بسیاری در سر خیابان به تماشا آمده بودند.

۱. امروزه «ساروکلا» گفته می‌شود.

۲. امروزه «متان کلا» گویند.

۳. نام قدیم روستای موسی کلا.

۴. شهرستان قائم‌شهر امروزی.

۵. اصل: سرکرده‌های

۶. اصل: قورق، در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

طرف دست راست محال ارطی<sup>۱</sup> است که جزء علی‌آباد است. جمعیت و آبادی زیادی داشت که در سر راه ایستاده بودند. طرف دست چپ محال نوکنده<sup>۲</sup> کا<sup>۳</sup> تیولی حاجی ملک‌زاده است. جمعیت زیادی از آنجا آمده بودند به استقبال اما خود دهات پیدا نبود. علم‌شیر<sup>۴</sup> خالصه تیول حاجی شریف‌خان آن سمت نوکنده‌کا است. شرف‌داراب‌کلای<sup>۵</sup> خالصه آن طرف دست چپ است.

قدری در خیابان کالسه نشستم راه بد شد، سوار گشتم. میان جنگل طرف دست چپ به ناهار افتادیم. تیمور میرزا، عین‌الملک [و] سایر پیشخدمتان بودند. پس از صرف ناهار سوار شده راندم. قدری از خیابان را طی نمودیم خیر آوردند در جلو راه خیابان خراب است. راه دیگری از میان زراعت ساخته بودند از آنجا رفتیم. سوارهای نظام با بیرق و لباس خوب در جلو بودند. از ده ماه‌فروجک گذشتیم. درخت ارغوان تنهائی در صحرا بود بسیار بلند و پر شاخ، گلش باز شده خیلی خوش وضع، قدری ایستاده تماشا نمودم. هوا ابر شد. باز افتادیم به راه خیابان. بعد از ماه‌فروجک، سرخه‌کلای<sup>۶</sup> خالصه است که تیول محمدعلی‌خان است.

### در دارالحکومه ساری

خلاصه راندم. در بین راه پسرهای ملک‌آرا، پسرهای عباسقلی‌میرزای مرحوم با شکرالله پسر جهانسوزخان آمدند. محمدعلی‌خان عرض کرد علمای شهر در ملیک که مال ملک‌آرای مرحوم و او وقف نموده است حاضرند. رفتیم به پل مقیم‌خان، از آنجا به طرف دست راست کج کرده رفتیم ملیک. سایبان زده بودند نشستیم. علما آمده نشستند. میرزا محمدحسین مجتهد که بسیار معتبر است در مازندران و بسیار خوش محاوره و خوش صحبت آمده بود. از سنش قریب پنجاه و هفت سال گذشته قدری با او و سایر علما صحبت شد. آنجا درخت نارنج با بار بسیار داشت. امروز از علی‌آباد که آمدیم از

۱. امروزه «ارطه» گفته می‌شود.

۲. اصل: نوکنده‌کا

۳. امروزه «المشیر» می‌نویسند.

۴. امروزه «شرفدارکلا» گفته می‌شود.

۵. امروزه «سرخ‌کلا» گفته می‌شود.



یک پل سه چشمه گذشتیم. می‌گویند محمدحسن خان مرحوم بر سر سیاه‌رود ساخته است. از یک پل کوچک هم گذشتیم. از پل مقیم‌خان تا شهر یک میدان اسب است. خلاصه جای در آفتاب‌گردان صرف شده علما مرخص شدند. بعد جیقه<sup>۱</sup> بر سر زده سوار شده رانندیم. سروهای باغ ملک‌آرا<sup>۲</sup> نمایان شد. پل کوچکی و سنگ فرش مختصری میرزا مسیح ساخته است. گویا در آن نزدیکی دهی دارد. خلاصه از پل وزیر دسته دسته مستقبلین شیشه‌های نبات می‌شکستند و اسب‌ها رم می‌کردند. خیلی جمعیت بود. خلاصه از دم خندق شهر دور زده بعضی محلات بربری بیرون شهر بود از آنجا گذشته رسیدیم به سر در نقاره‌خانه. قریب هشت‌هزار زن بر بالای خاکریز خندق شیشه‌های نبات در دست، تماشای غریبی داشت.

خندق شهر آب دارد. شهر دیوار ندارد. داخل باغ ملک‌آرا مرحوم که از دروازه شهر صد قدم دورتر است شدیم. سردر خوبی دارد، از آنجا داخل باغ می‌شوند. باغی در نهایت صفا و روح. کمتر باغی به آن نزهت و مرغوبی دیده شده است. فوج خوئی طرفی، تفنگچی مازندرانی طرفی [و] جرنال مهندس با صد مهندس صف کشیده بودند. بعد از پیاده شدن صد و ده تیر توپ انداختند. خلاصه باغ بسیار بزرگی بود؛ یک سرو، یک نارنج، باز قطار سرو، باز قطار نارنج. سروها بسیار بلند، نارنج‌ها چتر زده. با آنکه آخر نارنج بود و چیده بودند باز هر درختی دو سه هزار نارنج داشت.

وسط باغ را جهت حرم تجیر<sup>۳</sup> کشیده خارج کرده بودند. پیش از آمدن حرم با عین‌الملک و تیمورمیرزا رفتیم اندرون را تماشا کردیم. آن طرف هم سردری بزرگ دارد. دریاچه طولانی دارد، دور دریاچه کلاً نارنج. سردری با برجی رو به جنوب ساخته که به دریاچه نگاه می‌کرد که به کلی خراب شده است. حوض هم خراب بود. تازه اصلاح مختصری کرده آب بسته بودند. در نگاهداری باغ و آبیاری بسیار کوتاهی شده انشاءالله باید تعمیر کلی شود. بعد آمدیم بیرون در کلاه فرنگی که از چوب ساخته، اطرافش پنجره شیشه است. ده قدم طول و هفت قدم عرض دارد؛ سقفش سفال پوش است؛ زیرش قهوه‌خانه و

۱. جیقه: هر چیز تاج مانند که به کلاه نصب کنند.

۲. محمدقلی میرزا ملک‌آرا فرزند فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۴ حاکم مازندران شد و سال‌ها در آن صفحات حکومت

کرد و امروزه باغ ملک‌آرا محل پادگان ساری می‌باشد.

۳. تجیر: پرده کلفت کرباسی که عموماً در سفر با چادر استعمال می‌شود. (لغت‌نامه دهخدا)

جای نوکر است؛ دو ذرع از زمین مرتفع است؛ سرو و نارنج در نظر جلوه‌گر است؛ هوش از سر می‌ریاید. هوا بسیار خوب بود. خلاصه در باغ قدری گشتیم. بعد از شام قرق شد. علمائی که ملیک استقبال آمده بودند این اشخاص‌اند: میرزا محمدحسین مجتهد<sup>۱</sup>، حاجی شمس‌العلماء<sup>۲</sup>، آقا شیخ‌جعفر، آخوند ملامحمدرضای نوکنده‌ای، ملاابراهیم، آقا شیخ‌علی بزرگ، آقا شیخ‌علی کوچک، میرزامهدی [و] آقا برادر قاضی. مردم ساری از دو چیز زیاد تعجب داشتند شتر و کالسکه. اغلب مردم در شهر منزل گرفتند.

روز یکشنبه ششم ماه ذی‌الحجه در باغ توقف شد. هوا قطرات باران می‌افشاند و غبار می‌نشاند. فضا طراوت و لطافتی داشت. صرف ناهار در کلاه‌فرنگی شد. عین‌الملک و میرزامسیح و حکیم‌طولوزان و بنزک مهندس<sup>۳</sup> برای ساختن پل بر سر رودخانه تجن در فرح‌آباد و رود نکا احضار شدند. مقرر شد که بنزک مهندس در ساختن پل به زودی اهتمام کند. میرزا صادق عموی میرزا زکی مستوفی‌علی‌آبادی نیز مأمور گشت که در ساختن پل همراهی با بنزک مهندس نماید. قدری هم مشغول نظم اردو و قرار سیورسات شدیم.

چهار ساعت به غروب مانده اسب خواستم تا رفته تفرج عمارات و ابنیه شهر نمایم. سوار گشته به شهر رفتم. میدان و دیوانخانه آقا محمدشاه ملاحظه شد. آثاری عظیم و استوار به نظر آمد اگر چه ویران و خراب بود اما بنیانش محکم و پایدار است. ارک اندرونی آقا محمدشاهی و عمارات ملک‌آرای مرحوم همه را دیدم کلاً مرمت و تعمیر لازم دارد. در دیوانخانه آقا محمدشاهی درخت نخلی و دو سرو و چند نارنج باقی مانده. از وضع و اثر معلوم بود که بنائی شاهانه بود. بر حسب حکم، یحیی خان سیاهه

۱. اسماعیل مهجوری در کتاب «دانشمندان و رجال مازندران» راجع به او می‌نویسد: «شیخ محمدحسین بن میرزا علی بن میرزا اشرف بابلی (بارفروشی) از اعظم علما و فقها است که درک محضر صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری را نموده است. تصنیفاتی دارد؛ یکی به نام ذخایر الایام در معرفت احکام دین اسلام در فقه در شش جلد، دیگری به نام ذخایر المعاد در اصول دین که دارای جلد بزرگ است. تاریخ مرگش برابر با سال ۱۳۰۸ هـ. ق می‌باشد.» ص ۸۶

۲. شیخ محمد سعیدالعلماء در علم فقه نسبت به دیگر علما برتری داشت. در بارفروش مجلس درس خارج داشت. وی در واقعه قلعه شیخ طبرسی حکم جهاد داده بود. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: اسماعیل مهجوری، دانشمندان و رجال مازندران، [بی‌جا]: چاپ شرق، [۱۳۵۳]، ص ۲۵

۳. مسیو بنزک از اساتید فرانسوی دارالفنون بود.

تعمیر می‌نمود و به میرزاسیخ حکم می‌شد که بزودی مرمت و اصلاح نماید. تلگرافخانه‌ی حالیه آنجا که سابق دفترخانه ملک‌آرا مرحوم بود دیده شد اگر چه کوچک است ولی عمارتی مرغوب و خوش اسلوب است؛ درخت نارنج مثمر [و] حوض آب خوشنمائی دارد. مقارن غروب به منزل معاودت شد. صرف شام در کلاه‌فرنگی و راحت خواب در آلاچیق اندرون مقررگشت.

### تفرج در اطراف ساری

روز دوشنبه هفتم ماه ذی‌الحجه چهار ساعت از دسته گذشته بر اسب میمون سوار شدم. از خارج شهر همه جا بر کناره خندق رو به شمال اسب می‌رانندیم. خندق سراسر سبز و خرم، درختهای انار در او رسته. به اندک مسافتی دور از شهر عین‌الملک گفت: باغ شریعت آباد خردآقا اینجاست. به آن سمت رانده در دم باغ پیاده و داخل شدیم. باغی است درختان نارنج و لیمو و سایر مرکبات بسیار دارد و کلاه فرنگی چوبی کوچکی در میان آن ساخته‌اند. از بیرون آمده سوار گشته به طرف مشرق رانده تا داخل خیابان اشرف شویم. پیش از وصول به خیابان به مزرعه نویل که دنگ آب برنج کوبی داشت رسیدیم؛ متعلق به کیوان میرزای مرحوم بود. و پس از آن خیابان کوچکی است سنگ فرش اندک خرابی دارد.

پس از یک میدان طی مسافت در خیابان به پل تجن می‌رسد. این پل را آقا محمد شاه مرحوم ساخته، هفده چشمه بزرگ دارد. طول پل سیصد قدم انسان و صد و هشتاد قدم متداولی اسب بود. بسیار پل محکم و استوار است قدری تعمیر ضرور دارد که باید ساخته شود. سه چشمه این پل را در زمان حکومت مهدی‌قلی میرزای مرحوم سیلاب خراب کرده بود به حکم دیوان بسیار خوب ساخته شد. جریان آب به طور است که تمام آب از سه یا چهار چشمه پل می‌گذرد باقی چشمه‌ها خشک است مگر در زمان سیلاب و طغیان آب که تمام چشمه‌ها را فرو می‌گیرد. گفتیم باید نوعی کنند که آب بالسویه<sup>۱</sup> از تمامی چشمه‌ها بگذرد تا به پل اذیت و خرابی نرسد.

از پل عبور نموده به قریه آزادگله رسیدیم. خوب دهی است در سر خیابان اشرف واقع است امامزاده [ای] در آنجاست مشهور به امامزاده عباس. عین‌الملک می‌گفت در سه جمعه پس از نوروز اهالی ساری و سایر دهات مرد و زن اجماع در امامزاده نموده، ازدحام خاص و عام به طوری می‌شود که خیلی جای تعجب است؛ تماشای غریبی دارد. از آنجا نیز گذشته به خیابان اشرف رسیدیم. در طرف دست راست جایی بود که اطرافش جنگل، وسط آن چمن [و] درخت انار کوچکی آنجا رسته مشهور به قبرخاتون. پارپار جای باصفا و نظافتی بود؛ بلبل بسیار داشت. پسر آقا عبدالله سورکی که دلیل راه بود می‌گفت اینجا یحتمل قرقاول نیز داشته باشد. از خیابان جدا گشته به شمال رانیدیم. به سمس‌کنده خالصه تیول عباس‌قلی میرزای مرحوم رسیدیم. صحرائی با روح و چمنی خوش وضع داشت. در میان ده دو پشته مرتفع واقع بود و بر فراز پشته‌ها درخت انار تو بر تو رسته، جنگل می‌نمود. تازه انارها برگ بر آورده بودند و درختی دیگر در سمس‌کنده ملاحظه شد که اهل آنجا آفرا می‌نامیدند. بلند، قوی هیکل، برگ و گلش مشابه گل و برگ درخت انگور اما بسیار سبز و خرم و خوش منظر و با طراوت خیلی خوب و مرغوب به نظر می‌آمد. تازه گل بر آورده خالی از تماشا نبود. دهاتی که امروز دیده شد و از محاذی آنها گذشتیم زغال‌چال آخوند ملامحمدرضا، سورکی آقاعبدالله، قورت کلای عباسخان مرحوم، هولای مصطفی خان مرحوم، آبندانه سر<sup>۱</sup> میرزا تقی [و] کوکه باغ مریخ مرحوم. چند ساعتی در اراضی سمس‌کنده و قورت کلا به صید قرقاول گردش نموده، قرقاولی نر از دور پیدا شد، رفت به جنگل. سبز قبا بسیار در آنجا بود. مردم همه زدند اما بر سر درختان، من یکی را در هوا زدم. خیلی خوب زدم. بعد در صحرای زغال‌چال جهت ادای نماز پیاده گشته، پس از اتمام نماز چای خورده، به منزل مراجعت نمودیم. بسیار خوش گذشت.

روز سه‌شنبه هشتم ماه ذی‌الحجه در منزل توقف شد. حمام رفتن پس از صرف ناهار بنا به رسم یوم‌الترویه<sup>۲</sup> شتر قربانی با لوازم آن از نقاره‌چی و غیره به حضور آمدند. نقیب خطبه

۱. امروزه «آب‌بندان‌سر» می‌نویسند.

۲. هشتم ذی‌حجه روز «ترویه» است و این روزی است که حجاج نیت حج تمتع می‌کنند و از مکه به سمت منی حرکت می‌نمایند و صبح عرفه به جانب عرفات رهسپار می‌شوند.

خواند. پس از رفتن آنها به اندک فاصله [ای] علما به حضور آمدند؛ حاجی ملا محمدتقی که بسیار فاضل و عالم و کامل مردیست، با همه صحبت داشتم علی‌الخصوص با او، بسیار خوش محاوره و نیکو منظر بود. میرزاسیح، میرزامهدی، حبیب‌الله‌خان و بعضی اعیان مازندران احضار شدند. بعضی دستورالعمل و احکام مهمه صادر گشت. حبیب‌الله‌خان مأمور به ساختن پل‌های راهگذر و محل عبور شد. یحیی‌خان نوشتجات و عرایض سپهسالار را و نوشتجات از خراسان که آمده بود می‌خواند. جواب آنها را نوشتم تا قریب سه ساعت به غروب مانده و به این کار مشغول بودم.

پس از ادای نماز عزم دیدن باغ شاه‌عباس مرحوم نمودم. سوار شده از میان شهر گذشتم. شهر را بسیار پاک رفته و با صفا، خالی از کثافات نگاه داشته بودند. کوچه‌ها سنگ فرش درختهای نارنج و لیمو سر از خانه‌ها برآورده. الحق شهر نهایت آراستگی و پیرایستگی را داشت. مساجد و مدارس و کارونسرای خوب معتبر دارد، دکاکین از هر صنف دایر و معمور، خانه‌های خوش وضع خوش اسلوب. میرزاسیح بنیاد کاروانسرائی نهاده هنوز ناتمام است. بسیار محکم و خوش طرح است. رضاقلی‌خان پسر مرحوم میرزامحمدخان کلبدی خانه [ای] ساخته که نهایت خوبی و مرغوبی را دارد با خوش اسلوبی بادوام و استحکام است.

خلاصه همه جا سیر کنان عبور نموده تا به باغ رسیدیم. باغ در منتهای شهر واقع است. این باغ دو سردر عالی داشته یکی رو به شهر و سردر دیگر رو به خیابان فرح‌آباد و در حقیقت دروازه آن خیابان محسوب می‌شد. از دو چیز آن باغ زیاده از وصف تعجب نمودم؛ یکی از وسعت فضا و استحکام بنا و خوش اسلوبی و خوبی طرز غرس اشجار آن و نظم و ترتیب سروها و نارنجه‌ها که در نهایت تازگی و غرابت بود. [و دیگری از] چند درخت چنار قوی هیکل پر برگ و شاخ داشت [و] انجیری دیده شد به مقدار چنار عظیم. به سبب بیل نزدن و نچیدن گیاه خودرو و کم خدمتی باغبان از نمایش و آرایش افتاده. میرزاسیح را خواستم دستورالعمل تعمیر و اصلاح باغ را در ساختن دیوار و سردرها و سایر ابنیه و عمارات به طور دلخواه دستورالعمل و مبالغه در خوب تعمیر نمودن دادم. از همان راه که آمدیم معاودت به منزل کردم. قدری آسایش نمودم. شب مهتاب با صفائی داشت. میل به کار نمودم؛ پاکت‌هایی که باید به دارالخلافه فرستاد لاک و مهر نموده چند دستخط دیگر نوشتم بعد خوابیدم.

روز چهارشنبه نهم ذی‌الحجه صبح را سوار شده از راهی که روز ورود به شهر آمدیم به اندک مسافتی جانب غربی شهر راندم. آقا صادق سورکی شکار جرگه خوکی در جنگل فراهم آورده بود. در صحرا به ناهار خوردن پیاده شدیم. بعد سوار گشته راندم تا ابتدای جنگل شکارگاه. عباس‌قلی‌خان، محمدرحیم‌خان، رحمت‌الله‌خان میرشکار با پیاده‌ها در جنگل رفته، های و هوی زیادی می‌نمودند چیزی بیرون نیامد. پیاده‌ها نقاره‌چی‌های ساری بود[ند]. می‌گفتند این نقاره‌چی‌ها شکارچی‌های خوک می‌باشند. مردمان بیکاری هستند، سگ‌های خوب دارند، همیشه در جنگل به شکار خوک می‌روند. آن روز گویا نقاره‌چی و سگ کم بود هر چند تلاش نمودند و هیاهو کردند خوک بیرون نیامد شکار نکرده از آنجا گذشتم. به زمین نیزاری رسیدیم بسیار باطلاق و گل بود. با کمال صعوبت و دشواری راه طی نموده به دهی رسیدیم. ناگاه هیاهو و فریاد پیاده‌ها بلند شد که خوک درمی‌کردند. اندکی آنجا توقف نمودیم، باز خوک بیرون نیامد.

راندم تا نزدیک نهری که ده دوازده درخت آزاد پر سایه رسته بود پیاده گشته نماز کرده چای خوردم. سوار شده به طرف منزل معاودت نمودیم. بسیار کس با اسب در نهرا و باطلاقها افتاد از قبیل پسر علی‌بیک‌نایب و غلام‌علی‌خان و غیره. حاجی میرزاعلی امروز گفتند وارد شد. در عرض راه میرشکار عرض نمود یک قابان<sup>۱</sup> که خوک نر باشد از جنگل درآمد او را تعاقب کردم به سبب کثرت گل و باطلاق ممکن نشد او را صید کنم باز به جنگل گریخت. دو ساعت به غروب مانده به باغ وارد شدیم. امروز هوا صاف و باد خنک ملایم می‌وزید.

دهاتی که امروز دیده شد یا از محاذی آن گذشتیم از این قرار است: تلوکلا، ازدارک اربابی حاجی میرزا محمود، بیجلو<sup>۲</sup> و قفی در دست مظفرمیرزا، گل افشان، مال کلانتر و دیگر شرکاء او، چنارین<sup>۳</sup> تیول ورثه اسمعیل‌خان، رگن‌دشت اربابی میرزای مجتهد، آخرین اربابی شمس‌العلماء، استخرسر میرزای مجتهد، آبک سر و غیره.

۱. قابان: واژه‌ای ترکی به معنی خوک وحشی نر.

۲. رایینو در سفرنامه مازندران و استرآباد به صورت «بیج‌کلا» ثبت کرده است. (ص ۱۸۵)

۳. اصل: چنارین

عریضه فرهاد میرزا با طیانچه پیشکش شب رسید. شب مهتاب خوبی بود. پس از نماز و شام کتاب خواندم تا هنگام خواب.

### روز عید قربان در ساری

روز پنجشنبه دهم ماه ذی‌الحجه که عید اضحی<sup>۱</sup> است وقت چاشتگاه گوسفند قربانی آوردند، دعای گوسفند خوانده قربان نمودند. به عین‌الملک لقب اعتضادالدوله و یک حلقه انگشتری الماس و سرداری سراسر چگن دوز خلعت داده شد. به محمد علی‌خان برادرش شمشیر و گل کمر مرصع داده شد. به میرزای مجتهد به فرخندگی عید انگشتری الماس داده شد. آئین سلام عید منعقد گشت. ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی مخاطب سلام بود؛ سید ساروی خطیب خطبه خواند؛ سام میرزا قصیده غرائی خواند؛ پسر جهانسوز میرزا شتر قربانی را کشت.

پس از سلام اسب خواسته سوار شدم. در شهر به خانه اعتضادالدوله رفتم. حاجی ملّا محمدتقی و بعضی علمای بلد آنجا بودند در حقیقت بازدید علما محسوب می‌شد. سیدی در آنجا بود که صد و پنج سال عمر داشت بسیار صحیح المزاج، خوش بنیه، شعور و حواسش باقی بود. قامتش اصلاً خم نگرفته بود. خیلی با حالت بود. از وقایع و صادرات زمان آقا محمدشاه بسیار صحبت داشت. اعتضادالدوله به قدر دویست خروس اخته خوش منظر مطبوع آورد. دانه ریختند، دانه برچیدند و حرکت آنها خالی از تماشا و لطفی نبود. ماده مرالی زنده شکار کرده آوردند.

پس از آن خبر کرده پیاده به منزل میرزای مجتهد رفتم. بسیار مرد بزرگی است. قدری صحبت با هم داشتیم. خیلی خوش صحبت و عالم و فاضل بودند. خانه [ای] با صفای وسیع [و] با روحی داشت. بعد از طی صحبت سه ساعت و نیم به غروب مانده برخاستم از دروازه استرآباد بیرون رفته به طرف قبر خاتون راندم. از آزادگله گذشته آنجا رسیدیم. وسط چمنی فرش گسترده بودند پیاده شدم. یحیی‌خان، علی‌رضاخان، ادیب‌الملک [و] سایر پیشخدمتان حاضر بودند. همه از سستی اعضا و زیادتى رطوبت شاکی بودند. آنجا بلبل بسیاری داشت، می‌خواندند. چند دفعه صدای قرقاول نیز بلند

شد. با آفاکشی خان تفنگدار به هوای صدای قرقاول به جنگل رفتیم. پیدا نکردیم مراجعت نموده. پس از صرف چای آدم جهانسوز میرزا با عرایض و نوشتجات استرآباد رسید. قدری احوال آنجا را پرسیدم بعد سوار شده از پل تجن گذشته متقارن غروب به منزل آمدم. پلنگی در بلوک امیری زده بودند حاجب‌الدوله در دیوانخانه به حضور آورد. اندک کسالت و سستی اندام داشتم پس از شام و نماز میل آسایش کردم.

### شکار در اطراف ساری

روز جمعه یازدهم ماه ذی‌الحجه صبح از در مشهور به درب خواجهگان<sup>۱</sup> سوار شدم. اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه [و] اغلب پیشخدمتان حضور داشتند. آقا صادق سورکی و میرشکار به جرگه<sup>۲</sup> کردن خوک رفته بودند. رفتیم به گل‌چینی که دهی است متعلق به میرزا زکی مستوفی علی‌آبادی؛ تا ساری نیم فرسنگ مسافت دارد. در طرف جنوب ساری واقع است. هوا بسیار حبس و غلیظ بود. تنفس و استنشاق به دشواری می‌شد. قدری مکث نمودم جرگه‌چی‌ها بنای هیاهو گذاشتند. خوک از جنگل بیرون نیامد. سوارهای زیادی را مرخص نموده قدری بالاتر راندم به دهی رسیدم که آهودشت نام داشت متعلق به مظفرمیرزا. کنار رودخانه تجن جایی که لایق نشستن باشد یافت نشد. میرشکار به آب رودخانه زده آن طرف رفت. آب زیادتی و طغیان داشت. برگشتم دوباره بر سر راه آمده، راهی دیگر پیدا نمودم رفتیم به دزا متعلق به میرزا مسیح بود. آنجا بلدی گرفته جنگل انبوهی بود بالا رفتیم. جای بسیار بدی، تنگ و دلگیر فرش انداخته بودند. قدری نشسته راحت نمودم. توله‌ها در جنگل به گردش افتادند. فریاد توله‌ها بلند شد، تفنگ خواسته میرشکار و آقا کشی خان تفنگدار همراه آمدند. رفتیم میان جنگل توله و خوک پیدا شدند. جنگل بسیار سخت و پر درخت بود امکان انداختن تفنگ نبود دوباره معاودت به روی فرش نموده. هوا بسیار کثیف و غلیظ بود. ملایم مزاجم نبود. سوار شده به منزل معاودت نمودم. در عرض راه هوا ابر شد و

۱. اصل: خاجگان.

۲. جرگه: عده‌ای سپاهی یا شکارچی که در صحرا شکار را محاصره کنند.



برودت هوا شدت کرد. پس از ورود به منزل و آسایش از کسالت برآمده ملاحظه بعضی نوشتجات و مشغول به جواب آنها شدم.

### عزم حرکت از ساری

روز شنبه دوازدهم به عزم حرکت از ساری از در خواجگان سوار اسب احمد خانی گشته. اعتمادالسلطنه [و] اعتضادالدوله همراه بود [ند]. صحبت کنان راه طی می نمودیم. اسب اندک دیوانگی می کرد به اسب تیمور میرزائی سوار شدم راندم. از پل تجن و آزادگله و قبرخاتون گذشته به خیابان افتادیم. راه قدری خیابان بود، قدری تنگه و بغله. قدری از راه خوب، قدری بد. کالسکه را از عقب آوردند. اندکی کالسکه نشسته باز راه بد شد سوار شدم. صحبت کنان می رفتیم. هوا مایل به برودت بود. در میان خیابان به شاطر گنبد رسیدیم. شاطر گنبد قبر یکی از شاطرهاى شاه عباس رحمت الله علیه بود که شاه عباس از تندروری او زیاد راضی بود و هنگامی که شاه عباس به مازندران آمده آن شاطر آنجا فوت شد. شاه مبرور این گنبد را بر سر قبر او بنا نهاده و حال قدری خراب شده است. از گنبد درخت زیاد رسته است.

سمت راست راه، داراب کلا خالصه بود. رودخانه صافی آنجا می گذشت. پل چوبی داشت. آب رود در عمق افتاده چنانکه از روی پل تا سطح آب پنج ذرع ارتفاع داشت شبیه به هرهنج<sup>۱</sup> قنات مقدار ده سنگ آب از آن در جریان بود. پیاده شده از پل گذشتم. به بُعد صد قدم از این رودخانه پلی بود قدیم البناء؛ یک چشمه خیلی بزرگ و در روی پل و اطراف آن درختهای قوی و سبزه های مختلف روئیده معلوم بود که آب داراب کلا از قدیم از زیر این پل جریان داشت. ده دیگر اسرمن<sup>۲</sup> خالصه، جام خانه سمت دست چپ راه، سورک [و] نودیه<sup>۳</sup>.

منزل امروز قریه نکاست که طایفه نظرخان گرایلی می نشینند. رودخانه نکا آبش طغیان و شورش داشت. پل سه چشمه دارد که چشمه وسط از دو چشمه دیگر بزرگتر

۱. هرهنج: قسمت های رو باز قنات در مسیر رسیدن به محل استفاده آب.

۲. امروزه «اسرم» گویند.

۳. امروزه «نودهک» گویند.

است. آن پل اندک خرابی دارد گفتم بسازند. نزدیک نکا طرف دست راست خیابان، امامزاده بود اطرافش درخت زیاد. درختی دیدم بسیار بزرگ که هیکل خوش منظر ساق و برگش شبیه به درخت شمشاد اما شمشاد کوچک است و این بسیار قوی شاخ و بلند قامت، گلش شبیه به بنفشه سفید، خوب شمایل که به اندک نسیمی متمایل بود. اسم پرسیدم گفتند به زبان مازندرانی عل<sup>۱</sup> می‌نامند.

صرف ناهار در ده سورک شد. بچه شوکای دو سه روزه متولد شده آوردند. خیلی مقبول و مطبوع و زیبا بود. در سر ناهار گفتم او را شیر دادند. نیم فرسنگ به نکا مانده پشته کوچکی در دست راست راه واقع بود تخته سنگی بزرگ بر سر پشته بود می‌گفتند تخت رستم است. پنج و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم. یحیی خان نوشتجات و مطالب اعتضادالدوله را خواند. هر یک را جداگانه جواب دادم. سه نفر گودار<sup>۲</sup> خوکی بزرگ زنده شکار کرده آوردند. زیاد سبع و حمله‌آور بود.

هوا ابر شد به شدت بارید. آب و هوای نکا خیلی مزیت به آب و هوای ساری دارد. مثابه<sup>۳</sup> هوای عراق است بلکه عراقیتش غالب است. کسالت و سستی اعضا و تهوعی که همه کس داشت اینجا به کلی رفع شد. بعضی کارها داشتم قرق کرده. یحیی خان به سراپرده آمد. روزنامه طهران که باید چاپ شود می‌خواند. فرمایش بعضی امور مهمه شد. او مرخص شد رفت. من هم آسایش نمودم.

### در راه اشرف البلاد

روز یکشنبه سیزدهم ذی‌الحجه صبح نسیم ملایمی می‌وزید و اندک اندک باران می‌بارید. امروز منزل اشرف<sup>۴</sup> و مسافت سه فرسخ است. به اسب احمد خانی سوار شدیم. قدری راه رفته باران ایستاد. هوای طرب افزائی شد مثل بهشت؛ دو طرف راه سبز و خرم، پر گیاه، آب‌های جاری، نغمه بلبل، زراعت پهلوی زراعت. دهات واقعه دو

۱. ال: از درختان بومی جنگل‌های شمال ایران با نام علمی *Latifolia - euonymus* (فرهنگ واژگان طبری)

۲. گودار: کولی. گویا گودارها از شبه جزیره هند به مازندران کوچانده شدند و عمدتاً در حد فاصل گرگان تا بهشهر سکونت دارند.

۳. اصل: متابه.

۴. شهر بهشهر امروزی.

طرف معبر از این قرار بود: دست راست آبلو گرایلی نشین، چال‌پل<sup>۱</sup>، رستم‌کلای خالصة، گرجی‌محله، کوسان بومی<sup>۲</sup>، تروجن خالصة، چشمه سرملک اشرف، پلنگ خیل. دست چپ سیاوش‌کلا، میان‌گاله<sup>۳</sup>، اترب، دوراب، شوراب‌سر، کلت، زیروان، سنگر چهار امام، سنگر قراتپه<sup>۴</sup>، سنگر سه پشته، سنگر نوردین، شاه‌کله<sup>۵</sup>.

خالصة با اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه، سلیمان‌خان [و]، محمد رحیم‌خان صحبت‌کنان راه طی می‌نمودیم. از طرف چپ راه خط میانکاله نمایان شد. بسیار ممتد و طولانی بود. به دریا منتهی می‌شد. میرزاسمیح را خواسته در باب آبادی میانکاله بسیار صحبت داشته تاکید نمودیم. بعضی دهات قریب به میانکاله پیدا بود. عمارت صفی‌آباد بر بالای پشته کوه مانند واقع از سمت دست راست پیدا گشت. اشرف نیز در زیر آن عمارت اتفاق افتاده پشته خیلی خوش وضعی سمت چپ راه به نظر آمد بسیار با طراوت و سبز اما سبزی آن از حاصل و کشت بود. سایبان نهارگاه را گفتیم آنجا افزاشته به صرف نهار پیاده شدیم.

تیمورمیرزا و حکیم طولوزان حاضر بودند. تیپ سوار بر سر راه ماندند. در بالای پشته پس از نهار مشغول تماشا گشتیم. دریای کوچک میانکاله، صحرای قراتپه و سه پشته همه نمایان بود. از جانب دیگر صفی‌آباد کوه‌های سبز با صفا پیدا بود. باز قدری باران آمد و ایستاد. دوربین انداخته تماشای قراتپه نمودیم. پشته‌ایست بزرگ، مخروطی شکل میان صحرائی وسیع واقع است. تمام پشته و اندکی نیز از صحرا آبادی و خانه است. طایفه محمدخان افغان آنجا نشیمن دارند. خیلی آباد است. حشم و چهارپای زیاد از همه قسم دارند. آن همه مال و حشم ثلث آن صحرا را نمی‌توانند بچرند از بس گیاه و علف بسیار است. از آن صحرا و آبادی قراتپه خیلی حظ کردم. پیشخدمتان همه حاضر بودند.

پس از آن از تپه سرازیر شده میل تفرج صحرا نمودم. تیپ سوار را مرخص نموده تیمورمیرزا، اعتضادالدوله، سلیمان‌خان، میرشکار[و] بعضی تفنگدارها بودند. میان صحرا رانده دشتی خرم مانند بهشت، فرسنگ در فرسنگ گل‌های رنگارنگ خاصه گل شبدر که

۱. امروزه «چالوپل» گویند.

۲. مقصود نویسنده مکانی است که امروزه روستای «کوهستان» می‌نامند.

۳. امروزه «میانگله» نوشته می‌شود.

۴. امروزه «قره‌تپه» گویند.

۵. «امام‌ده» امروزی.

فضا و هوا را معطر ساخته، گاه‌گاه بوته‌های جگن<sup>۱</sup> سیاه به نظر می‌آمد که بر حسن گل‌های صحرا می‌افزود. خرگوش در آن صحرا بسیار بود. تازی‌ها خیلی شکار کردند. از آنجا گذشته راندم یک یلبه زدم. زنگوله بال خیلی داشت. صحرا بسیار با صفا سبزه و چمن تا ده قدمی دریا می‌رفت.

راندم تا کنار دریا. این دریا به سبب خط میانکاله به هیچ وجه موج و اضطراب نداشت. عمقش کم بود. مسافتی ممتد ممکن بود اسب در میان دریا راند. آبش گل آلود بود. قازالاق<sup>۲</sup> بسیار داشت اما بسیار وحشی و رمنده. چند تفنگ انداختند نخورد. عباس‌قلی خان و غلام‌علی خان هر یک یکی را شکار کردند. رحمت‌الله به تاخت آمد که میرشکار دو خوک را در لم<sup>۳</sup> صحرا دیده، رفتیم توله‌های عباس‌قلی خان را میان لم انداخته بسیار گشتم آخر بو به حرکت نمود. تفنگ در دست مستعد ایستادم و شقی<sup>۴</sup> درآمد که عبارت از قراقولاق<sup>۵</sup> و سیاه گوش<sup>۶</sup> باشد. خواستم تفنگ بیندازم اعتضادالدوله برابر بود نینداختم. او نیز میان لم رفت که به لغت مازندرانی باطلاق و نی‌زار و جنگل خاردار است. قراقول نری از صحرا پرید بسیار دور افتاد. تعقیب نموده رسیدیم چندانکه گردش نمودیم پیدا نشد. مراجعت نموده که به راه بیفتم قراقول نر دیگر پرید پس از افتادن، دنبالش رفته پیاده شدیم؛ برخاست درختی حایل شد؛ تیر دیر انداختم نخورد. اعتضادالدوله تیر انداخت آن هم نخورد. توله دوباره پراند مسافت بسیار بود تیر انداختم نخورد.

### شاه قاجار در اشرف‌البلاد شاه عباس

به خیابان قدیم شاه عباس مرحوم رسیدیم. راندم. انارستان زیادی در دو طرف راه بود بسیار با صفا تا داخل قصبه اشرف شدیم. آبادی و خانه بسیار دارد اما کوچه‌هایش گل

۱. جگن: گیاهی است باطلاقی که در صنعت کاغذ سازی به کار آید. (لغت نامه دهخدا)

۲. قازالاق: چکاوک

۳. لم: بیچکی خاردار در جنگل‌های شمال ایران.

۴. وشق: سیاه گوش

۵. قراقولاق: واژه ترکی به معنی سیاه‌گوش.

۶. سیاه‌گوش: گونه‌ای از گربه‌سانان.

و کتیف بود. وارد باغ شاه عباس شدیم. نارنج و سرو بسیار داشت. عمارت چهل ستون، دریاچه جدول اطراف دریاچه همه سنگ‌های تراش معدنی به طول سه ذرع و عرض یک ذرع و دو ذرع؛ آبشارهای خوش وضع از بالای عمارت چهل ستون باغ را دو نصف نموده. تجیر کشیده جهت حرم معین کرده بودند سرپرده زده بودند. چشمه آبی از میان حوض در زیر کوه واقع است می جوشد. از جدول‌ها جاری می شود به میان باغ و دریاچه می ریزد. کوه‌های سبز مشرف بر بالای عمارت عالمی داشت. بلبل متصل می خواند. هوای باغ نشاط انگیز مثل بهشت. رفتم اندرونی شاه عباس مرحوم را گردش نمودم. مشهور است به عمارت باغ تپه؛ حمام خوبی دارد. اطراف دیوارها برج ساخته اند، باغ بزرگی است مملو از نارنج اما خراب. بعد آدمم اندرون تالار چهل ستون. در اندرون بود قرق شد. کشتی گم/لاسنیک را در دریاچه انداخته قدری میان دریاچه گشتم. از بس باغ دلگشائی بود خستگی به کلی رفع نمود. دریغ آفتاب زود غروب نمود. قدری ملاحظه نوشتجات نمودیم.

روز دوشنبه چهاردهم ماه ذی الحجه صبح را گفتم در عمارت بالای پشته صفی آباد نهار طبخ بکنند. سوار شده از عمارت خرابه صاحب الزمان گذشته آنجا را تماشا نمودم. حوض‌ها و جدول‌ها از سنگ تراش، عمارت معتبر خوبی بوده اما ویران و خراب. اعتضادالدوله می گفت بعضی صندلی‌های<sup>۱</sup> سنگی مدور هم دارد. از دیوارهای عمارات درخت‌های انجیر قوی روئیده. بسیار عمارت محکمی بود با محکمی خراب شد.

خلاصه از یک طرف قصبه اشرف راندم گلهای زنبق بنفش از دیوارها رسته. دیوارها تمام آجری خیاره دار، شاه عباس ساخته که از بالای عمارت صفی آباد اندرون نمایان نباشد. راندم تا بالای پشته عمارت صفی آباد رسیدیم. راهی دارد که به حکم شاه عباس از سنگ ترشیده اند و راه نیز سنگ فرش بود. حال خراب است. بسیار گل بود. سنگ‌هایی که در عمارت به کار برده اند می گفتند معدنش در همین کوه متصل به عمارت است. دیوار سنگی با دروازه از وسط کوه ساخته اند. از آنجا می گذرد باز کوه است. قدری پیاده رفتم. هوا مه و ابر بود گاه‌گاه هوا ترشخی داشت.

چشم‌انداز و دورنمایی که آنجا دیده شد از تعریف و توصیف بیرون است به تحریر نمی‌توان آورد؛ سرتاسر کوه و بیابان سبز و خرم، دریا نمایان، دریای کوچک طولانی میانکاله، جزیره آشوراده پیدا بود. کشتیهای بخار روس و کشتیهای ترکمان که نمک و نفت<sup>۱</sup> می‌آوردند همه هویدا بود عالم تماشا و خوش بود. متصل دوربین نگاه می‌کردم. دو طرف تپه و کوه‌های سبز و جنگل عمارات اشرف در برابر چمن، آب، سبزه، درخت‌های انار که بعضی برگ‌هایش تازه سرخ شده سرخی و سبزی مخلوط به هم، صحرا تا چشم کار می‌کند به همین حالت تا کنار دریا کشیده شده است. صحرای قراپته از دور نمایان؛ طرف دست راست اردو و پیشخانه و منزل پس فردا پیدا بود. کشتیهای بندر و ساحل استرآباد یکسر نمایان. خیلی با صفا بود. ناهار آوردند. پس از صرف ناهار باز دوربین انداختم. عمارتی کلاه‌فرنگی وضع در وسط عمارت بود. بسیار خراب است. حکم دادم بسازند و حال ساخته شده است. پس از آن میل مراجعت نموده راه گل بود به منزل آمدیم. میرزاصادق‌خان را از استرآباد خواسته بودم آمد دیدم. یحیی‌خان نوشتجات وزیر خارجه را با نوشتجات اسلامبول آورد خواند. عکاسباشی عکس انداخت. آقا ابراهیم گفت در چهار فرسخی اشرف معدن یخ است. فرستاده بود آوردند.

روز سه‌شنبه پانزدهم ذی‌الحجه بیرون آمدیم. حاجی میرزا علی آمد بعضی ظروف خوب مثل کاشی‌های براق آورد. می‌گفتند در سارو می‌سازند. بد نبود. سوار اسب کهر خانه‌زاد شدیم از میان اشرف از پهلوی قصبه راه طی می‌نمودیم. گل بسیار بود. بنا بود میرشکار برود جرگه بیر ببندد. به اندک فاصله آدمهای میرشکار و صادق سورکی آمدند که میرشکار در سر جرگه است اما پیاده‌ها نیامده‌اند. من برگشتم. فرستادم پیاده‌ها را خیر کرده بیاورند.

به جانب عباس‌آباد رانیدیم. آنجا را شاه‌عباس ساخته. در میان جنگل است. عمارت و دریاچه دارد. بندی نیز بسته‌اند. خواستیم آنجا ناهار خورده بعد بر سر جرگه بیاییم. اعتضادالدوله، میرزاصادق‌خان [و] کارگزار<sup>۲</sup> خارجه استرآباد بودند. صحبت‌کنان می‌رفتیم. راه بسیار بد و گل بود. میرزا صادق‌خان مرخص شد رفت. بلد راه امام قلی‌خان پسر

۱. اصل: نقط.

۲. اصل: کارگذار.

عباس‌خان بود. از سارو تیولی عباس‌قلی خان هزارجریبی گذشتیم و از محاذی پلن<sup>۱</sup> که رودخانه آبی از جنب آن می‌گذرد و تیولی امام‌قلی خان است گذشتیم. از رود به سمت بالا رانیدیم. راه باریک و گل‌چسبنده، پله پله هوا ابر و مه، شدت باران در کمال صعوبت طی مسافت می‌کنیم. از پیاده‌های مازندرانی می‌پرسم تا عباس آباد چه قدر مسافت است می‌گویند یک اسب میدان، هر چند می‌رویم نمی‌رسیم. بالاخره رسیدیم.

در میان جنگل دیوار کهنه و سنگی پیدا شده بود؛ دریاچه عظیمی نمودار شد. اطرافش جنگل شده بود؛ میانش جزیره کوچکی بود؛ شاه‌عباس ساخته اما حالا خراب است. این دریاچه سه ده اشرف سارو را نود روز تابستان آب می‌دهد. شاه‌عباس بندی عظیم آجری محکم استوار ساخته است. از ته دره که مبنای سد است تا آنجا که مساوی دریاچه است البته قریب سی ذرع می‌شود. عرض سد ده ذرع تخمیناً می‌شد. از بالای سد پله بسته‌اند که پائین می‌رفت. آنجا ناهار خوردیم. یحیی‌خان، طولوزان [و] سایر پیشخدمتان بودند. بعد از ناهار دورنمای دریاچه را با قلم مداد کشیدیم. بعد از آن سوار شده با پیشخدمتان و معدودی چند قدری اطراف دریاچه تفرج نمودیم. درختهای بسیار بلند از میان دریاچه روئیده بود.

خلاصه برگشته به طرف منزل رانیدیم. پناه به خدا از سختی و صعوبت راه تمام راه پله پله گل. باران تند بارید. قدری از سختی راه پیاده رفتیم بعد سوار شده برانیدیم. اسب کهر خانزاد تند می‌رفت. راه احتیاط داشت به اسب میمون سوار شدم. افتادیم میان جنگل و باطلاح‌های، بسیار سختی و زحمت کشیدم از جنگل خارج شده. اعتضادالدوله گفت: برج‌های قلعه شاه‌کله<sup>۲</sup> نمایان است. بسیار تعجب نمودم که چرا باید این قدر از اشرف دور بشویم. دو فرسخ بلکه بیشتر به اشرف مانده و به غروب دو ساعت کمتر مانده بود. پیاده شده، نماز گزارده<sup>۳</sup>، شاه‌کله را مد نظر گرفته رانیدیم. آخر گفتم از بلد

۱. احتمالاً منظور نویسنده قریه «پاسند» است.

۲. شاه کله، شاه کیله: این دهکده از بناهای شاه عباس کبیر بوده و قلعه مورد اشاره ناصرالدین شاه در آن بنا شده بود. پس از انقلاب ۱۳۵۷ این روستا به «امام ده» تغییر نام یافت. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: علی بابا عسکری،

پهشهر (اشرف البلاد)، [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۵۰، صص ۲۹۷-۲۹۶.

۳. اصل: گذارده؛ در موارد بعدی تصحیح شد.

پیرسند چه قدر به راه مانده است. بلد مرد احمقی بود گفت: من خوب بلد نیستم. آدمی به تعجیل به شاه کله فرستاده بلدی راه آوردند. راندم رو به اشرف.

دیگر فرصت پیاده شدن جائی به شکار نمودن نشد. ناگاه از لمی چهار پنج خوک بیرون آمد سوارها تعاقب نمودند نشد کاری کنند. جرگه چی های میرشکار که صبح برای ببر رفته بودند صدای هیاهوی آنها بلند شد. رحمت الله گفت: جرگه حاضر است. گفتم وقت تنگ است. میرشکار و سایرین اگر چیزی بیرون آمد بزنید. راندم تا منزل. با اعتضادالدوله صحبت می کردم که مشغول شوم. مقارن غروب بسیار کسل و خسته وارد منزل شدیم. خوک هایی که از جلو درآمده بودند و شکار نشدند چهار پنج بچه آنها را گرفته آوردند. دو تا را در جنگل رها نمودم. با نخستگی شام خورده نماز کرده خوابیدم.

دهاتی که امروز از محاذی آنها گذشتیم از اشرف الی عباس آباد که ملاحظه شد و بعضی دهات آن طرف عباس آباد که پیدا نبود از این قرار است: علی تپه<sup>۱</sup> ملکی ملّا آخوند [و] ملّا حسن اشرفی، سارو تیولی عباس قلی خان هزار جریبی، پاسنگ تیولی امام قلی خان، رباط قاجار، خلیل آباد، علمدار خیل<sup>۲</sup>، بدرجه<sup>۳</sup> ملکی حاجی مهدی تاجر اشرفی، رکافه<sup>۴</sup> و باقرآباد ملکی ذوالفقارخان انزانی، وله مازو ملکی حاجی اشرفی، کلاک ملکی میرزا یوسف خان اشرفی، سراج خیل<sup>۵</sup> تیولی میرزا، خورشیدکلا ملکی رضاقلی خان، گلوگاه نصف تیولی محمد مهدی خان عمراتلو، نصف تیولی عباس قلی خان.

روز چهارشنبه شانزدهم ذی الحجه صبح هوا ابر و کثیف بود؛ باران به شدت می بارید؛ هوا هم یروندی داشت. به حمام رفته بیرون آمدم. اعتمادالسلطنه و حاجب الدوله حاضر خدمت بودند. میرشکار دیروز که جرگه شد خودش و آدمهایش دو خوک نر کشته بودند آورد دیدم. می گفت جوانی را زخم زد اما نمی میرد. قدری عمارات شاه عباسی را تماشا نمودم؛ حمام و باغ معتبری دارد. کلاه فرنگی خوبی طرح

۱. امروزه «رباط» گویند.

۲. خلیل شهر امروزی.

۳. امروزه «علمدار محله» گویند.

۴. امروزه «مهدیرجه» گفته می شود.

۵. رکاوند فعلی.

۶. امروزه «سراج محله» گویند.



افکنده بودند در نهایت خوش وضعی. قریب شش هفت سنگ آب از آنجا روان است. اندکی از کاشی‌های کلاه‌فرنگی باقی مانده مثل چینی خوب اما خراب شده بود. حکم تعمیر شد. از باغ تپه و چهل ستون گذشته سوار اسب تیمور میرزائی شدیم رانندیم. باران به شدت می‌آمد. کمال کسالت روی داد.

در صحرا خوانین معتبر ترکمان‌های یموت که از استرآباد آمده بودند و اسامیشان از این قرار است به حضور آمدند: فورین جعفربای، محمدیارخان، کلای‌خان، دریا قلی‌خان، سیدمحمدخان، نظرخواجه، آدینه حسن‌خان، کوک خواجه، آتابای، آدینه خان، شیخ‌علی‌خان، عراض‌قلی‌خان، قلیچ‌خان و یخشی‌خان، گنجعلی‌خان.

در این بین جمعی اسب می‌دواندند. گفتند خوک شکار می‌کنند. معلوم شد خوک را زده آوردند. خوک یک ساله بود. جوانی مازندرانی او را زده بود. باران تندتر شد؛ در کالسکه نشسته قدری رانندیم. آدمی از میرشکار آمد که خوکی را توله‌ها در میان لم انداخته اطرافش را دارند. اسب تیمور میرزائی را سوار شده راندم. رسیدم دیدم لمی کوچک است و خوک پیدا بود تفنگ دو لوله زنی چهارپاره زنی در دست گرفته ایستادم. ازدحام خاص و عام، فریاد مردم، باران و گل بسیار حالت غریبی بود. آخر خوک را از لم برآوردند؛ تیری به جانب او انداخته نخورد باز به لم دیگر رفت. تعاقب نمودیم. توله‌ها میان لم خوک را میان گرفته بودند. لوله دیگر تفنگ را خالی نمود به خوک خورد. از لم بیرون آمد توله‌ها او را خوابانیدند؛ ماده خوک بزرگی بود، کشتند.

به کالسکه نشسته رانندیم. باران مانند ناودان جاریست. آمدم محاذی قرا تپه به ناهار پیاده شدیم. بعد به کالسکه نشسته به شتاب رانندیم. باران مردم را کسل نمود. اندکی باران ایستاد سوار اسب شده می‌رانندیم. میرشکار شغالی زنده گرفته آورد رها نمودم. توله‌ها و تازی‌ها تعاقب کردند؛ فرار نمود؛ سگ‌ها نتوانستند بگیرند. سواره عبدالملکی که در حسین‌آباد و ناصرآباد<sup>۱</sup> [و] زاغ‌مرزین نشینند آمدند. سوارهای آراسته [و] کارآمد بودند. جعفرخان عبدالملکی با سوار دیگر خوکی آوردند می‌گفتند با شمشیر زده‌ایم؛ اثر زخم شمشیر در سر و پشت خوک پیدا بود. خلاصه سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اعتضادالدوله، یحیی‌خان، میرزا مسیح [و] صدیق‌الملک را خواستم. بعضی

کارهای عارضین مازندرانی‌ها بود رسیدگی شد. گفتم فردا در همین منزل که اسمش چهار امام است توقف نمایند تا چادرها و بنه‌تر شده از باران بخشکد. هشت قراول نر شکار کرده بودند آوردند. می‌گفتند در قلعه‌جات عبدالملکی زده‌اند.

### در میانکاله

روز پنجشنبه هفدهم ذی‌الحجه در منزل توقف شد. اهل اردو اسباب باران خورده را خشک می‌کردند. ناهار در منزل خورده؛ سوار اسب قزل ایلخانی فارس شدم؛ به عزم تفرج میانکاله قدری رانده؛ دیوانگی و بدسری می‌نمود؛ به اسب خاکی رنگ خانه‌زاد سوار شدم. عباس‌قلی‌خان لاریجانی را امروز به مهمانداری و تشریفات اوربیلیانوف فرستاده امپراتور روسیه و سایر مأمورین تفلیس مأمور به آشوراده نمودم که رفته آنها را از آنجا به فرح‌آباد بیاورد. خوانین ترکمان یموت که دیروز از استرآباد آمده بودند امروز به حضور آمدند. به عرایض آنها رسیدگی شد، رفتند.

به طرف میانکاله رانده از محاذی قلعه‌جات عبدالملکی گذشتیم. جعفرخان بلد راه بود. انواع و اقسام مرغ‌ها در روی هوا با تفنگ زدم. چند خرگوش بیرون آمد. قوش طیقون<sup>۱</sup> را پرانده گرفت. یک خرگوش هم من زدم. دو سار ابلق بزرگ و یک سار بزرگ در هوا زدم. خوک ماده در میانکاله زدم. مرداب خوش وضعی دیده شد. قوی بسیار داشت؛ با ساچمه زدم. خورد اما نیفتاد. در مرداب مرغ‌های مختلف بسیار بود. بوته‌بادیان<sup>۲</sup> و تمشک و درخت انار بسیار حوالی مرداب بود. زمین سبز، فضا و هوا با طراوت و صفا. بر لب مرداب پیاده شده نماز گزاردم. چای صرف شده. جورلوتهای سفید، بی‌وحشت بالای سر ماها پرواز می‌نمودند خودشان را به آب می‌زدند. حیوانات کوچک آبی می‌گرفتند. نزدیک ما نشسته می‌خوردند. نگذاشتم کسی به آنها تفنگ خالی کند. میرشکار آمد گفت: دریای بزرگ نزدیک است. سوار شده کنار دریا رفتیم. قدری تفرج و گردش نمودیم. بسیار صفای آب و موج دریا تماشا داشت.

۱. طیقون: نوعی باز شکاری.

۲. بادیان: رازیانه، گیاهی است معطر و دو ساله که ارتفاع آن تا دو متر می‌رسد.

مراجعت نموده؛ به کالسکه نشستیم رانندیم تا منزل. امروز به خلاف دیروز بسیار خوش گذشت. شب پس از شام قرق شد. یحیی خان آمد. جواب عرایض سپهسالار و وزیر خارجه را نوشتیم.

روز جمعه هجدهم ذی الحجه سوار شده به عزم منزل مقیمی<sup>۱</sup> میانکاله. باران می بارید. سوار اسب پیشکشی اعتضادالدوله شدم راندم. آدینه خان ترکمان آتابای تازه آمده بود. محمدعلی خان دیوان بیگی او را با سایر ترکمان ها که سابق آمده بودند پیاده به حضور آورد و در امورات ترکمانان استرآباد و رسیدگی به عرایض آنها قدری صحبت شد. مرخص شده به نوذرآباد رفتند تا ما از میانکاله مراجعت کنیم. پس از آن به کالسکه نشسته رانندیم. ترکمان ها به هیئت اجتماعی اسب تاخته قدری بازی نمودند. رحمت الله خان و میرشکار نیز اسب تازی و بازی کردند.

می رانندیم تا به اول میانکاله رسیدیم. میرشکار را گفتم آدمی بفرستید میان مرداب ببیند قوها میان مرداب نشسته اند یا رفته اند. خبر آوردند بسیار است. از کالسکه به اسب سوار شده به مرداب رسیدیم. سوارها را گفتم بروند بالای مرداب قو بپراندند. پیاده شدم با میرشکار پشت بوته تمشک بزرگی کمین نمودیم. قوها را پرواز دادند. هیچ از آنها به تیررس ما نیامد. به سمت بالای مرداب رفتند. دو قوی دیگر در مرداب ماند آنها را نیز پرانیدند. درست محاذی بالای سر ما آمدند. تفنگ دو لوله چهار پاره پر انداختم نخورد. دور شدند. تفنگ گلوله زنی دیگر گرفتم انداختم به گردن یکی خورد که سیصد ذرع بالا بود. بالای مرداب به خاک افتاد. بسیار خوب زدم. اعتضادالدوله، تیمورمیرزا، سلیمان خان [و] سایر نوکرها دیدند. همه حیرت و تحسین نمودند. قو را آوردند. رانندیم. بالاتر مرداب دیگر بود. پرلای<sup>۲</sup> بسیار داشت. بالای مرداب پیاده شدیم. پرلاها را پرانیدند. خوب نیامدند. اعتضادالدوله یکی را در هوا زد. بعد سوار شده رفتیم کنار دریای بزرگ. پیش از نشستن به کالسکه آفتاب گردان زده به نهار افتادیم. بعد به کالسکه نشسته رانندیم. هوا صاف شد. بسیار هوای خوشی بود.

۱. اعتمادالسلطنه در جلد دوم مرآت البلدان، موقعیت جغرافیای «مقیمی» را در وسط میانکاله ذکر کرده است، ص ۱۴۹۳.

۲. راجع به پرلا بنگرید به صفحه ۲۴۹ همین کتاب.

محمدعلی خان برادر اعتضادالدوله، گلدی خان، آدینه خان [و] حسن خان ترکمان را آورد با ایشان بعضی فرمایشات شد. آنها نیز به نوذرآباد رفتند. این گلدی خان از ایل جعفربای است. در آن ایل بسیار معتبر و خدمتگذار است.

خلاصه صحبت کنان کالسکه می رانندیم. راه کالسکه بهتر از آن امکان نداشت. بنه و سرباز و سایر سوار و پیاده مانند درنا به نظام در کنار دریا طی مسافت می نمودند. دریا در جهت چپ حرکت اردو بود. سوار اسب شدم رفته میان جزیره قدری گشتم. قرقاول ندیدم. درخت انار جنگلی اینجا اندک اندک کم می شود. صحرا یک جا نی و علف و گیاه بود. آنچه از صحرا به دریای بزرگ نزدیک است انار و ولیک که درخت جنگلی است دارد اما اندک. آنچه وسط صحرا و به دریای کوچک نزدیک است علف و بعضی جاها تلو که درخت خاردار جنگلی است دارد. پشه اذیت می نمود. برگشتم به کنار دریا به کالسکه نشستم تا رسیدم به منزل. قدری آسایش و خواب نمودم. دو ساعت به غروب مانده برخواستم نماز گزارده. این منزل مقیمی امروز پنج فرسخ مسافت داشت. چشمه آب شیرینی دارد. چاه نیز می کنند. به عمق دو ذرع آب درمی آید شیرین و گوارا. تیمور میرزا، اعتضادالدوله، رحمت الله خان [و] میرشکار احضار شدند. قرار شکار فردا داده شد.

شکاری که امروز کرده شد: مردی افغان در عرض راه دو مرغ سقا<sup>۱</sup> یکی زنده یکی کشته آورد. می گفت زنده را با اسب گرفتم؛ مرغ قو که خود در هوا زدم؛ دو قراقوش جنگلی که منقار و چشم و دمشان سفید بود؛ قرقاول زنده سه عدد؛ یکی ماشاء الله، غلام بچه در سراپرده گرفت؛ دیگری غلام علی خان گرفت؛ دیگر شاطر باشی فرستاده بود؛ ساچمه به بالش خورده بود. یک مرال نر غلامها گرفته بودند؛ باز دو مرال ماده عصر ساری اصلان فرستاد. یک مرال ماده نیز اسدالله خان کلبادی بر سر ناهار آورد. چاپار طهران امروز در این منزل رسید. تلگرافی<sup>۲</sup> نیز از سپهسالار آمد. شب هوا صاف و سرد شد. الحمدلله خوش گذشت.

۱. مرغ سقا: پلیکان.

۲. اصل: تلگرافی.

روز شنبه نوزدهم ذی الحجه سوار اسب تیمور میرزائی شده. قرار شکار به این نوع شد که من با بعضی خواص در پیش باشیم؛ سوارها از آن دریا تا این دریا پنجه (یعنی پره) زده می آیند؛ رحمت الله خان با غلامان جمعی مأمور به جانب دریای بزرگ شدند؛ غلامان کشیکخانه، مصطفی خان از سمت دریای کوچک بیایند. خودمان یک میدان اسب پیشاپیش می رانندیم.

وضع و هیئت زمین از منزل مقیمی الی سرتک که شش فرسنگ است از این قرار است: صحرا و بیابان سبز و خرم، انواع گل ها رسته، حالت زمین به هر چند میدان تغییر و تبدیل می یافت. به یک نهج نبود. نیزار بسیار دارد. نی قلم خوب نیز موجود است. بعضی جاها گودال ها که آب در آن ایستاده پیدا می شود ولی آبش شیرین است. اندک اندک بعضی جاها باطلاق است اما همه جای آن اسب می توان راند. بیشتر صحرا درخت های کوچک بسیار خارست که از میان نیزارها روئیده. از دور شبیه به درخت انگورست اما ثمرش خارست؛ چنانکه اسب را می گیرد نگاه می دارد. خیلی با احتیاط و اشکال اسب می رانندیم. بیشتر اسب ها مجروح شدند. دست و پای اسب من زخم شد. علفزارهای خوب دارد. علف قیاغ زیاد رسته است و آن علف خوئیست که اسب باکمال میل می خورد و عوض جو است و به ترکی «قیاغ» می گویند.

میان صحرا خوک نر و ماده، خرگوش، مرال، شوکا، شغال، روباه، یلبه، بلدرچین، اردک، تشی [و] انواع مرغان دشتی که حساب و شمار نداشت موجود بود. در دهات نزدیک به دریا سگ آبی [و] قرقاول دیده می شد. تا سرتک که آخر این میانکاله است به همین نوع شکارست. خلاصه تفنگ ها را بر سر دست گرفته، توله بسیار گردش می کردند. قرقاول زیاد پرید. دو قرقاول ماده روی هوا زدم. یک قرقاول نیز بعد از ناهار زدم. شغالی شکار شد. به همین وضع قوش می پرانند و می رانند. مسافت بعیدی از ساحل دریای کوچک پیمودم. بعد به ناهارگاه پیاده شدیم. قبل از پیاده شدن به ناهارگاه، رحمت الله خان عرض نمود که مردم متفرقه تفنگ می اندازند باید یکی را فرستاده منع نمود. قهرمان خان را به این کار مأمور نمودیم. بعد از ساعتی قهرمان خان آمد که یک مرال شکار شد. پرسیدم که شکار کرد؟ گفت: اول ماشاء الله خان غلام بچه اسب انداخت

رسید با قمه زد به جای کاری افتاد بعد مردم متفرقه ریخته از دستش گرفتند. بعد به ناهار مشغول گشته.

غلامان شاهسون یک مرال دیگر در سر ناهار آوردند. خوک میان بزرگی غلامان شاهسون آوردند با خوک ماده. خوک ماده را رها نمودم. پس از ناهار سوار گشته شکار قرقاول می‌کردیم. دسته مرالی از پیش درآمد به نیزار و باطلاق دریای کوچک داخل شدند. میرشکار و مردم تعاقب نمودند. هنگامه [ای] درگرفت. مرال بود که از اطراف می‌آمد و می‌رفت. صحرا خار زار و باطلاق بود احتیاط نموده اسب آنجا نتاختم. دو تا را زدم زخمی شدند. رفتند پائین‌تر گرفتند. نزدیک سرتک چهار مرال بیرون آمد. اسب انداخته یکی را در سر تاخت زدم خوابید. چهار پنج معلق خورد. خیلی تماشا داشت. یکی دیگر را هم با لوله دیگر زدم زخمی شد. از پائین گرفته آوردند. محمدخان برادر ابراهیم بیک نایب عقب مرالی اسب انداخت همین‌که نزدیک رسید نیزه [ای] به مرال آشنا نمود؛ مرال و اسب به روی هم غلطید. خیلی تماشا داشت.

بسیار خسته شدم. می‌خواستم به آخر میانکاله که سرتک است برسم اما نمی‌شود. راندم. چهار ساعت به غروب مانده محاذی آشوراده رسیدیم. همانجا گفتم فرش انداختند. اکثر پیشخدمتان حاضر بودند. قدری به آشوراده دوربین انداخته تماشا کردم. بعد نماز گزارده؛ چون راه مسافتی داشت به کالسکه نشسته راندم. از سرتک می‌توان سواره تا پنجاه قدمی آشوراده رفت. بعضی سوارها را گفتم به آب زده به طرف کشتی بروند. بسیار نزدیک رفتند. آب دریا عمق نداشت. تا زانوی اسب آب بود. خلاصه کالسکه را راندم یک ساعت به غروب آفتاب مانده به منزل رسیدیم. دو سگ آبی نیز صید کرده بودند یک قرقاول زنده گرفته شد. قرقاول بسیار شکار کرده بودند چنانکه دیگر به قرقاول اعتنائی نبود. صد و ده مرال شکار شد. سه تا را من زدم باقی را دیگران. مرال‌ها را به اعیان قسمت نمودیم. شکار دیگر بهتر از آن نمی‌شد. الحمدلله به کسی آسیب نرسید. پس از شام قرق شد. پیشخدمتان آمدند. بعضی عرایض مردم را رسیدگی نموده آسایش نمودم.

روز یکشنبه بیستم ماه ذی‌الحجه از مقیمی به نودرآباد باید رفت. چهار فرسنگ مسافت دارد. صبح سوار اسب پیشکشی اعتضادالدوله شده. قدری طی مسافت نموده به

کنار دریا رسیدیم و به کالسکه نشسته راندم. با اعتضادالدوله، ظهیرالدوله، میرزا هدایت وکیل لشکر [و] میرزا مسیح بعضی احکام صدور یافت. دو سه فرسنگ راه پیموده در کنار دریا به ناهار پیاده شدیم.

در بین ناهار خوردن کشتی‌های روس که از آشوراده به فرح‌آباد می‌رفت و یکی از آن کشتی‌ها بخاری بود بسیار به شتاب و سرعت می‌رفت به لنگرگاه آمد ایستاد. محاذی ناهارگاه ایستاد. ما را شناخته و احترامات لازمه را به جا آوردند. قایق بادی کوچکی همراه بود؛ یحیی‌خان سوار شده به سمت کشتی رفت. اهالی کشتی نیز فهمیدند از ساحل کشتی مأمور شده، یکی از قایق‌های کشتی را باز نموده به آب انداخته. چهار پاروزن داشت. هوا صاف، دریا مساعد خیلی زود یحیی‌خان رسیدند. اجودان اوربیلیانوف و غراف‌صاحب مترجم و ناخدای کشتی در قایق بودند. آمدند یحیی‌خان را سوار کرده به کشتی بردند. در اطاق مرتبه فوقانی کشتی نشانده پذیرائی نمودند. توپی کوچک بالای کشتی بود. به قدر صد نفر آدم در کشتی بود که دو دودکش بخار داشت. چرخهای بزرگ که کشتی را متحرک می‌ساخت از دو پهلوی کشتی تعبیه کرده بودند. کشتی بسیار مقبول مطبوع خوش وضعی بود. اهل کشتی علی‌الاصال هورا<sup>۱</sup> می‌کشیدند. پس از ساعتی همان اشخاص یحیی‌خان را آورده به قایق بادی رسانیدند. یحیی‌خان گفت این کشتی بخار تجارتی است مسمی به قسطنطنین که عباس‌قلی‌خان و دکنیار اوربیلیانوف با اتباعش اینجا نشسته‌اند. بعد از آمدن یحیی‌خان باز هورا کشیده و حد نموده، کشتی را دور کرده، به راه انداخته، رفتند فرح‌آباد. مردم اردو نیز تماشای کشتی‌ها می‌نمودند.

بعد به کالسکه نشسته راندم تا رسیدیم به دهنه رودخانه نکا که به دریا اتصال داشت. آب بسیار داشت. بنزک مهندس، ذوالفقارخان مهندس با دهباشی آنجا بود. جسر نکا و رودخانه فرح‌آباد را بسته بودند. بنزک مهندس فرانسوی که در خدمت دولت ایران بود از کارگزاران<sup>۲</sup> ما اظهار تشکر و خشنودی می‌نمود. برخی از آجر و گچ در دهنه رودخانه نکا که به گوهرباران مشهور است ساخته‌اند. تفنگچی طالش آنجا ساخلو است. جزئی تعمیر

۱. اصل: هورا.

۲. اصل: کارگزاران.

لازم داشت گفتم مجدداً بسازند. امروز از پل نباید گذشت. سوار اسب شده قدری سرا بالا به طرف ده نوذرآباد رفتیم. اردو در چمنی وسیع خوش فضا [و] پر صفا افتاده بود. گلهای سفید بسیار داشت. اندکی هوای اردو گرم بود اما کنار دریا سرد و نسیم خوشی داشت. پس از ورود به اردو بلافاصله با یحیی خان و محقق عرایض و نوشتجات سپهسالار را خوانده جواب نوشتم. تا غروب مشغول بودیم. چاپار طهران را فرستادم ماهی بزرگی آوردند. فرج الله تفنگدار می گفت پولس ماهی می گویند. عکاس باشی عکسش را انداخت. خیلی بزرگ بود. می گفتند در دهنه رودخانه صید کرده اند.

### حرکت به سوی فرح آباد

روز دوشنبه بیست و یکم ماه ذی الحجه صبح را سوار اسب پیشکشی اعتضادالدوله گشتم. منزل امروز فرح آباد است و سه فرسخ مسافت دارد. قدری راندم از جسر رودخانه نکا گذشته به کنار دریا افتادیم. از آنجا سوار کالسکه شدیم. پس از طی اندک مسافتی رستم سلطان عرب که مردی معمر و معقول است با نوکر عرب جمعی خود استقبال نموده کنار جاده ایستاده بود. از آنجا الی فرح آباد و کنار دریا دو برج محکم استوار بود که در دست همین رستم سلطان و نوکر جمعی اوست. دهی نیز که رستم سلطان و بعضی از نوکر جمعی او نشیمن دارند نزدیک است. در بین راه دو رودخانه کوچک داخل دریا می شود. وضع آب و ریزش آن در دریا خالی از تماشا نبود. آنجا پیاده شده صرف ناهار نمودیم. کشتی های روس که در فرح آباد لنگر انداخته بودند هویدا بود. پس از ناهار سوار گشته راندم. هوا بسیار طراوت و صفا داشت. یک کشتی ترکمانی بزرگ [را] موج و طوفان از دریا به ساحل انداخته بود. به همین وضع تماشاکنان راه می پیمودیم تا آنجا که رود تجن به دریا می ریخت. مسافتی بعید از آب دریا گل آلود می نمود. گماشته معیر الممالک که مستاجر شیل فرح آباد است تور<sup>۱</sup> در آب افکنده ماهی بسیار در تور بود. گفتم تور را کشیدند. اصناف و اقسام ماهی از حلال و حرام در تور بود به اشکال مختلف؛ بعضی بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل چنانکه



موجب وحشت و رمندگی اسبها شد. بعضی مردم از سرکشی و دیوانگی اسبها پیاده شدند؛ اسبها را آرام نموده از دیدن ماهیان گذرانده سوار شدند.

رحمت‌الله‌خان و قهرمان‌خان را فرمودیم به آب بزنند تا وضع آب از سرعت و عمق معین شود. تا کفل اسب در آب پنهان شد. کم مانده بود که قوایم اسبها از زمین منقطع شود و غرق شوند. ایشان را امر به مراجعت نمودیم. رحمت‌الله‌خان چون دور بود نشنید برنگشت و به هر قسم بود با اسب از آب گذشت. پس از آن قدری به سمت جنگل که جسر بسته بودند راندم. وردی‌خان، آدینه حسن‌خان [و] ریش سفیدان اغورجلی<sup>۱</sup> با صد نفر از اغورجلیان بر کنار جسر ایستاده بودند. قدری به آنها فرمایش و احکام شد لتکاهانی<sup>۲</sup> که به جسر بسته بودند متعلق به اغورجلیان بود. و جسر بسیار ممتد و طولانی بود. از آن گذشتیم. بسیار جسر محکم معتبر خوش وضعی بود.

خلاصه راندم تا وارد اردو گشتیم. مستقبلین ساری و اطراف قریب به اردو رسیدند. صف کشیدند. چادرهای اهالی اردو در ساحل دریا به ردیف نصب نموده بودند. مهمان‌خانه‌های خوب [و] خوش اسلوب جهت مأمورین دولت روس افراشتند. خیلی به نظام و قوام بود. هنگام نزول موکب به سراپرده از توپ‌های اردو پنجاه تیر شلیک شد. مأمورین دولت روس نیز از دریا توپ انداختند. سواره نظام اردو با انتظام شایسته و لباس رسمی صف زده بودند.

خلاصه وارد منزل شدیم. محل سراپرده در شن‌زار و رمل بود. اعتمادالسلطنه [و] حاجب‌الدوله به کشتی مأمورین روس رفته بودند. پس از ورود ما آمدند از وضع کشتی و پذیرائی آنها بسیار تعریف و تحسین نمودند. ولی گفتند کشتیها را به مسافت دو هزار قدم از ساحل لنگر انداخته‌اند. رفتن آنجا با لتکا صعوبت دارد. پس از آن ادیب‌الملک را مأمور به رفتن کشتی نمودیم؛ تا رفته از مأمورین روسی احوال پرسى و پذیرائی نماید. او نیز رفته مراجعت نمود. حکیم طولوزان رفت و معاودت کرد. مراوده طرفین بسیار شد. ما نیز اندکی استراحت نموده میرزا یوسف‌خان کارپرداز تفلیس و میرزا پارسخ مترجم که از تفلیس آمده بودند به حضور آمدند.

۱. اغورجلی: طایفه‌ای از ترکمن.

۲. اصل: لوتکاهانی.

### ملاقات شاه با مأمورین دولت روسیه

روز سه‌شنبه بیست و دوم ماه ذی‌الحجه صبح نسیمی ملایم می‌وزید. هوا اعتدالی داشت. بیرون رفته در چادری که لب دریا افراشته بودند نشسته با دوربین به موج آب و وضع انقلاب دریا تماشا نمودیم. کشتی‌های روس به مسافت دویست قدم کمابیش از لنگرگاه سابق پیش آمده بود. به سبب نزدیکی آنها خوشترم آمد. دیشب اسامی اشخاصی که همراه ما باید به کشتی بیایند سیاهه نمودیم. پس از صرف ناهار با لباس رسمی سلطنتی به سرپرده بزرگ رفتیم. مأمورین دولت روسیه با تشریفات خاصه به حضور آمدند. اشخاصی که میان چادر آمدند: مسیو گیس<sup>۱</sup> وزیر مختار، اوربیلیانوف فرستادهٔ جانسن که لقب شاهزادگی دارد؛ حاکم بادکوبه و لنکران، جنرال قولی بکین امیر بحر؛ دریابگی آشوراده، زینانوف<sup>۲</sup> شارژ دافر<sup>۳</sup>، قونسول استرآباد. و به جز این اشخاص صاحب منصبان بری و بحر بسیار بود که در خارج چادر بزرگ صف زده بودند. اوربیلیانوف مراسله [ای] از جانسن آورد بیانی مفصل و مبسوط ادا نمود. قراق صاحب مترجم دولت روس بسیار فصیح و مربوط به فارسی ترجمه نمود. سپس اذن مرخصی خواسته مراجعت به کشتی کردند و استدعای دعوت ما به کشتی نمودند.

پس از رفتن آنها بزرگان و سرداران یموت به حضور آمدند. با آنها بعضی فرمایشها نمودیم. آنها نیز مرخص شده رفتند. باز به چادری که بر لب دریا زده بودند رفتیم با دوربین مشغول تماشای دریا و حرکت کشتی‌هایی که معاودت می‌نمودند شدیم. اشخاصی که باید با ما در کشتی باشند اکثر آنها را امر نمودیم که پیش از ما بروند مثل میرزاهدایت مستوفی، میرزا اسماعیل خان مستوفی، ساری اصلان، امین نظام، وکیل لشکر [و] محمد رحیم خان، آنها نیز رفتند.

پس از نماز یحیی خان را معجلاً مأمور به کشتی نموده که ورود ما را اعلام دهد. ما نیز پیاده به جانب رود تجن راه طی می‌نمودیم. قایق‌های مخصوص را دو ساعت به غروب آفتاب مانده با تعجیل و شتاب رسانیدند. از پله که بر سر رودخانه تخته‌بندی

۱. اصل: گرس.

۲. اعتمادالسلطنه در المائر و الآثار نام او را "زینانوف" ثبت کرده است. ص ۳۳۳.

۳. شارژ دافر: کاردار سفارت.

نموده بودند وارد قایق شده. دوازده نفر عمله پارو می‌زدند. در قایق ما شاهزاده تیمور میرزا حسام‌الدوله، اعتضادالدوله، مسیو گیسر وزیر مختار دولت روس، اوربیلیانوف فرستادهٔ جانشین، قولی بکین، حاکم بادکوبه، یحیی‌خان [و] حکیم طولوزان حضور داشتند. ظهیرالدوله، اعتمادالسلطنه، حاجب‌الدوله، سلیمان‌خان، ادیب‌الملک، آقای علی آشتیانی، محمدرحیم خان، عملهٔ آبدارخانه و قهوه‌خانه و بعضی عملهٔ خلوت در قایق‌های دیگر نشسته متعاقب قایق ما می‌آمدند.

در آغاز ورود و نشستن به قایق آب رودخانه تجن به دریا داخل می‌شد از تلاقی دو آب دریا اضطراب و انقلاب داشت قایق را حرکت عنیف و ناملایم می‌داد. در عرض راه با اوربیلیانوف فرمایشات می‌فرمودیم. ترکی را خوب می‌دانست و پاکیزه مکالمه می‌نمود. تا لب پلّهٔ کشتی بزرگ با او فرمایشات می‌نمودیم. تقریباً بیست دقیقه طول کشید تا به کشتی بزرگ رسیدیم. از قایق بواسطهٔ پلّه [ای] وارد کشتی بزرگ شدیم.

از ارکان و اعیان ایرانی و روس در کشتی زیاد بودند. صاحب‌منصبان روس و امیر بحر چنانچه رسم است آمده راپورت دادند. پس از راپورت و پذیرائی قدری موزیکان زدند. سربازهای بحری با تفنگهای خاندان به قانون نظام ایستادند. چادری مخصوص از برای ما در کشتی زده بودند. صندلی<sup>۱</sup> و سایر تشریفات ورود آنجا آماده بود. در چادر رفته روی صندلی نشستیم. همان چادر را پیشکش نمودند. چادری خوش وضع و با اسلوب بود. شیرینی و شربت و اقسام مربا<sup>۲</sup> حاضر بود. اندک تناول نموده. دو سه نفر از پیشخدمت‌های جانشین محض خدمت مأمور بودند. مانند شاطرها جوراب سفید بلند در پا داشتند. هیأت و ترکیب لباس پیشخدمتان بد وضع نبود تازگی داشت.

پس از آن از چادر بیرون آمده جای‌های دیدنی کشتی را گردش نمودیم. بعضی اشخاص که با ما بودند به سبب عدم عادت به حرکت کشتی به هم خوردگی مزاج و تهوع داشتند. چنانکه ندانستند کجا آمدند و کجا رفتند. بعد بالای کشتی آنجا که قطب‌نما نصب است رفته تماشا نمودیم. آمیرال یکان یکان اسباب و آلات کشتی را نشان می‌داد و اظهار خاصیت می‌کرد. اطاق‌های طبقه تحتانی کشتی را نیز یک یک ملاحظه نمودیم. اطاق

۱. اصل: صندلی. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. اصل: مربی.

مخصوص آمیرال که گیسر وزیر مختار منزل داشت. هر اطاقی دریچه کوچک به طرف دریا داشت، محض هواخوری و استنشاق هوای تازه. سقف و جدار اطاقها از چوبهای صاف شفاف براق بود. جمیع اطاقهای صاحب‌منصبان میز و صندلی و نیمکت و رختخواب و کتاب داشت، در کمال نظافت اما هوای کشتی بسیار گرم بود. خواستند دیگ بخار را آتش کرده کشتی را حرکت دهند، وقت تنگ و هوا نامساعد و دریا طغیان و طوفانی داشت احتیاط نموده قبول نمودیم. به همان وضع که آمدیم معاونت کردیم. باز با اوربلیایوف صحبت می‌داشتیم. در نهایت آسایش و راحت بودیم. بعون‌الله به خوبی و سلامت رفتیم و مراجعت نمودیم. به خشکی رسیده سوار اسب شدیم تا دم سرپرده. مردم اردو در ساحل نظاره رفتن و آمدن ما می‌نمودند و منتظر ورود بودند. پیاده شده به سرپرده رفتیم. روس‌ها شب را در کشتی آتشبازی نمودند. شام نیز در اندرون صرف شد.

### شاه در فرح آباد

روز چهارشنبه بیست‌وسیم ذی‌الحجه امروز قدری روزنامه وقایع دیروز را یادداشت کرده نوشتیم. پس از آن بیرون رفتم، اعتضادالدوله و یحیی‌خان را احضار نمودیم. کار بسیار بود. ریش سفیدان اغورجلی دو اسب پیشکش آورده بودند، از حضور گذشت. بعد سرکردگان مازندرانی که فرضات<sup>۱</sup> سپرده آنهاست با میرزا مسیح به حضور آمدند. قدری با ایشان در انتظام امور آنها فرمایش و دستورالعمل داده شد. به اسب سمند پیشکشی یحیی‌خان سوار شدیم. ترکمان یموت که خلعت پوشیده بودند به حضور آمدند. دیده، اظهار مرحمت شد. محاذی جسر جانب رودخانه نکا را گرفته به طرف فرح‌آباد طی مسافت می‌نمودیم تا به عمارات فرح‌آباد رسیدیم.

این عمارات از بناهای صفویه است. به مرور خراب شده. از آن عمارت یک چهار دیوار و سردری باقی مانده باقی ویران و خراب؛ به خصوص عمارت نشیمنگاه چندان ویران بود که قابل عمارت و مرمت نبود. مسجدی نیز به جا مانده فی‌الجمله خرابی مختصری داشت. اکثر طاق‌هایش بر پا ولی کوتاه، گنبد و مقصوره و شبستانی خوب

۱. فرزه: کنار رودخانه و دریا که محل عبور کشتی‌ها باشد.

داشت. گنبدش محکم و عالی بود. بالای بامها و دیوارهای خراب عمارت چندان درخت روئیده و جنگل گشته که احتمال قرقاول و مرال آنجا می‌رفت. بالای عمارت و بعضی بامها زن‌ها و مردم فرح‌آباد آمده از ورود ما اظهار خرسندی و شادی می‌نمودند. پیره زنی به لهجه مازندرانی شعر می‌خواند. به اکثر آنها انعام دادیم.

خلاصه به بلدی عباس‌خان کرد به صحرای فرح‌آباد رفتیم. الحق عجب صحرائی و فضائی بود. خضارت و طراوت بهشت موصوف داشت. شخص به هر طرف دشت نظر می‌گماشت لاله و گل بود و نوای قرقاول و بلبل. گل شبدر هوا را معطر نموده. اکثر چهارپایان و اهالی اردو در چمن بودند. پس از طی مسافتی جائی باصفا به نهار پیاده شدیم. هوا بسیار خوب و یک بروندی مطلوب داشت. پس از نهار سوار گشته رانندیم تا به گل تپه رسیدیم و آن تپه‌ایست در میان حقیقی چمن واقع است. سابق بر این بر سر آن تپه عمارات و ابنیه ساخته بودند. حال همان چهار دیوار آجری آن باقی است. محوطه آن دیوار تقریباً دویست ذرع در دویست ذرع می‌شود و چمن اطراف تپه به شکل دایره اتفاق افتاد. برای ساختن عمارت بهتر از آن امکان نداشت. بسیار خوب جائی بود.

باز قدری رانندیم. اعتضادالدوله زنبق زردی آورد. پرسیدم از کجا چیدی؟ گفت در این نزدیکی رفتیم سار بزمن آنجا از این جنس زنبق بسیار روئیده است. ما هم رفتیم. آنجا بسیار باصفا و کیفیت بود اما در میان باطلاق و لجن روئیده است. از آنجا گذشته رسیدیم به جائی که درختهای کوچک جنگلی رسته. پیاده گشته؛ نماز گزاردیم؛ چای خورده. در این اثنا عرایض معیرالممالک از شهر رسید، خواندم. قرقاول ماده [ای] آمد میان سوارها افتاده، گرفتند آورند. پس از آن سوار شده از راه بالا رانندیم به جانب اردو. شاهزاده تیمور میرزا حسام‌الدوله با شاهین، کلاغی شکار کرد.

کشتی روس‌ها که هنوز لنگر انداخته بودند، نمایان بود. امروز سه ساعت به غروب مانده صاحب منصبان روسی و اعیان ایرانی به میزبانی اعتمادالسلطنه مهمان دولتی بودند. هنوز مهمان‌ها بودند که ما وارد اردو شدیم. یحیی‌خان که حامل نشان‌های صاحب منصبان روسی به کشتی شده بود رسید. پس از شام از اندرون بیرون آمده، اعتضادالدوله و یحیی‌خان احضار شدند.

روز پنجشنبه بیست و چهار ذی الحجه امروز باز روزنامه دیروز را نوشتیم. کسالت دست داد. آمدیم بیرون سوار شده رانندیم. لب دریا به کالسکه نشستیم. کشتی های روس رفته بودند. هوای کنار دریا بسیار سرد بود. به لباس زمستانی تن را محفوظ نموده، یک فرسخ راه پیمودیم. شاهزاده تیمور میرزا از طرف جنگل آمد دسته گلی در دست داشت؛ بسیار گل های خوش منظر معطر. معروض داشت که در این پشت صحرائی مانند بهشت سبز و خرم است. به اسب سوار گشته به آن سمت که او نشان می داد رانندیم. پس از رسیدن معلوم شد دیدن مزیت بر شنیدن داشت. الحق بهشت مجسم و ارم مصور می نمود. سرتاسر دشت گل های سرخ و زرد دمیده. تا نظر کار می کرد درختان انار و ازگیل و ولیگ جنگلی<sup>۱</sup> اما کوتاه و خوب شمایل، به اندک جنبش نسیمی متمایل. انصاف همه آن صحرا و فضا لایق گردش و تماشا بود. قدری در آن دشت گشتیم.

در مکانی که از باغ بهشت نشانی می داد به ناهار پیاده شدیم. پیشخدمتان حاضر خدمت بودند. صحبت می نمودند. بلبل و سایر طیور دشتی و جنگلی وفوری داشت. هر یک با آهنگی در ترنم بودند. پس از آن سوار گشته رانندیم. تا آنکه صحرا اندک اندک به باطلاق و گل منتهی شد. راه را گردانیده باز به ساحل دریا روی نهادیم. از سیاه رود و بعضی مواضع دریا عبور نمودیم. بعد از آن به کالسکه نشسته رانندیم تا مقابل اردو. و آنجا به اسب سوار شده وارد اردو شدیم.

اردو در چمن لاریم افتاده. بسیار چمن خوش آب و هوایی بود. مقدار دو ساعت خوابیدیم. پس از برخاستن از خواب به عرایض و مرقومات نورمحمدخان رسیدگی شد. تفنگداری مأمور دارالخلافه نمودیم که عرایض صندوق عدالت را به حضور بیاورد. امروز محمدعلی خان مرخص گشته به ساری رفت. صدیق الملک مرخصی رفتن به طهران حاصل نمود. دهاتی که امروز در جنگل و کنار راه بود از این قرارست: مشک آباد که طایفه خدامراد خان کرد مدانلو سکنی دارند؛ کردکلا که خانه خدامراد خان است، زرین کلا حاجی مصطفی خان، پهن آب حاجی ملکزاده، قاجارخیل خالصه.

## در راه مشهد سر

روز جمعه بیست و پنجم ذی‌الحجه صبح پس از نماز سوار شده از راه دیروز که از ساحل دریا به چمن آمده بودیم گذشتیم. راه گل و باطلاق صعبی داشت. این باطلاق در زمستان می‌گفتند مرداب می‌شود و مرغابی بسیار در آن پیدا شده، مردم شکار می‌کنند. امروز بنه و چهارپایان اردو در این باطلاق افتاده که سبب معطلی و زحمت اهل اردو شد. به هزار سختی گذشته به کنار دریا رسیدیم. سوار کالسکه شده رانندیم تا به چپک‌رود<sup>۱</sup> رسیدیم. پلی تخته بند داشت. سوار اسب گشته از رودخانه آنجا که ملحق به دریا می‌شد با اسب گذشته. باز سوار کالسکه شدیم رانندیم. پس از طی مسافت در میان منزل دویست قدم به دریا مانده موضعی انتخاب نموده به ناهار پیاده شدیم. حکیم طولوزان در سر ناهار روزنامه<sup>۲</sup> تفصیل مسافرت فرانکلن را به قطب شمال می‌خواند و یحیی‌خان ترجمه می‌کرد.

پس از ناهار سوار شدیم رانندیم تا به رودخانه [ای] رسیدیم موسوم به میررود و این همان رود تالار است که اینجا میررود می‌گویند. پلی از چوب بسیار خوش وضع و خوب بسته بودند. آقا الله قلی حاکم مشهد<sup>۳</sup> آن پل را بسته بود. خودش نیز در رکاب بود. سواره از پل گذشتیم اگر پل نبود احدی عبور نمی‌توانست کرد. چند نفر آنجا که رود داخل دریا می‌شد به آب زدند [و] به هزار محنت و زحمت از آب برآمدند. تا کمر سوار در آب بود. منزل امروز از مشک‌آباد تا مشهد<sup>۴</sup> چهار فرسنگ مسافت دارد. در بندر مشهد<sup>۵</sup> پانزده فروند کشتی تجارتهی اهل بادکوبه لنگر انداخته بودند. می‌گفتند شش ماه است در لنگر متوقف و مشغول بیع و شرای پنبه و غیره می‌باشند. از گمرک بندر مشهد<sup>۶</sup> پرسیدیم گفتند سالی بیست و دو هزار تومان است.

راه می‌پیمودیم تا وارد رودخانه بابل شدیم که در بندر مشهد<sup>۷</sup> داخل دریا می‌شود. از رودخانه عبور نموده اندک مسافتی از طرف بالای رود رفتیم. اردو و چادرها نمایان گشت. محلّ اردو چمن بسیار بدی بود. اطراف اردو لجن و باطلاق است. خلاصه وارد اردو و داخل سراپرده شدیم. قدری آسایش و راحت نمودیم. محقق کتاب روزنامه

۱. اصل: چپک رود

۲. بابلسر امروزی.

قدیم را با میرزا علی خان مطابق می کردند. پس از آن هنگام عصر یحیی خان بعضی عرایض وزیر دول خارجه که رسیده بود خواند؛ جواب آنها را دادیم. بعضی کارهای دیگر بود دستورالعمل آنها را نیز بیان نمودیم. دهاتی که امروز در عرض راه و میان جنگل بود از این قرار است: چپکه رود عباس قلی خان، رکنی کلای اعتضادالدوله، دونچال، کاله. کوه دماوند و کوه های بندپی در آنجا از لب دریا خوب نمایان بود.

روز شنبه بیست و هشتم ذی الحجه صبح بنزک مهندس را دستورالعمل دادیم بروی خرابی های خیابان های ساری و اشرف را بازدید نماید. به میرزا فرج الله مهندس و میرزا شکرالله امر نمودیم که انبار مال التجاره دولتی در بندرگاه مشهدسر بسازند. پس از آن سوار شده همه جا رودخانه بابل را به طرف دست راست افکنده به جانب جنوب محاذی کوه دماوند رانندیم. عرض رودخانه بابل الی بارفروش<sup>۱</sup> همه جا به یک اندازه [و] مقدار بود؛ تخمیناً پنجاه شصت قدم پهنای آن می شد. آب رودخانه آرام و بی فریاد جریان داشت. عمق رودخانه اندک بود اما باطلاق و لجن بسیار داشت. اسب نمی توان در آن راند. کنار رودخانه گال های بلند بود.

خانه و محلات مشهدسر در دو طرف رودخانه واقع بود. مراوده طرفین با یکدیگر به استعانت ناوهای کوچک است که از زمین تا نشیب رودخانه پله ساخته، پهلوی هر پله ناوی به درخت بسته، هنگام ضرورت سوار شده عبور و مرور می نمایند. و اطراف رودخانه جنگل روئیده، در میان جنگل تک تک درخت افرا رسته. افرا درختی است بسیار خوش برگ؛ برگش شبیه به برگ تاک است. گل سفید شبیه به خوشه انگور از میان درخت آویزان است. دور نمای خوبی دارد. ماهی سفید در این رودخانه یافت می شود. در دو ناو کوچک صید ماهی می نمودند. چند ماهی شکار کرده بودند به حضور آورده انعام گرفتند.

اسب بد هوائی می کرد. به اسب دیگر سوار شدم. با اعتضادالدوله و اعتمادالسلطنه و سلیمان خان بعضی فرمایش و دستورالعمل داده شد. گاهی راه از ساحل رودخانه دور می شد گاهی نزدیک. قدری در کالسکه نشستم. به اندک مسافتی باز راه بد شد، سوار اسب شدیم. ایشیک آقاسی باشی و حاجب الدوله و اشخاصی که در جلو بودند به یک بار ایستاده فریاد برآوردند که خوک آمد. ملاحظه نموده خوکی ماده در کنار جاده



ایستاده اصلاً رم و وحشت نداشت. تفنگ چارپاره زنی خواستیم دیر آوردند. تفنگ آقا کشی‌خان را گرفتیم خوک رم نموده اندکی دورتر رفت. تیر انداختم نخورد. قدری رانندیم در کنار رودخانه بابل چادر ناهارگاه را زده بودند. به نهار پیاده شدیم. پس از نهار سوار شده با اعتضادالدوله و حاجب‌الدوله فرمایش‌ها شد. از بلوک پازوار زن و مرد بسیار به استقبال آمده بود. عباس‌قلی‌خان ارباب از مشهدسر که گذشتیم با رعایای کله‌بست که خانه اوست آمده در کنار جاده ایستاده. و این کله بست از دهات معتبره آن سامانست؛ در طرف راست رودخانه بابل واقع است.

### ورود به بارفروش

خلاصه رانندیم تا رسیدیم به ده امیرکلا که در دست شیخ‌الاسلام بارفروش است. عجب ده معتبر بزرگی است؛ به قدر نیم فرسنگ طول ده بود؛ خانه‌های سفالی خوب، خوش اسلوب، مساجد و حمام‌های مرغوب داشت؛ تکیه آجری خوش طرح عالی در آنجا دیدم خیلی ممتاز. خود شیخ‌الاسلام نیز با جمعی در آخر ده به استقبال آمده ایستاده بود. از امیرکلا گذشته به بندارکلا رسیدیم پس از آن حمزه‌کلا ده میرزا اسماعیل برادر میرزا شکرالله بود. این ده نیز از دهات معتبره بود. خوب دهی بود. پس از حمزه‌کلا ابتدای بارفروش است. خانه‌های سفالی خوش وضع، درخت نارنج بسیار، کوچه‌های خوب ولی سنگ فرش نبود. جمعیت زیادی از مسلمان و ارمنی و یهود، تجار ایرانی و بادکوبه و روس فراوان بود. خانلرخان پسر علی‌قلی‌خان برادر آقا محمدشاه مرحوم هم پیاده در میان مستقبلین ایستاده. مردی بسیار پیر؛ بلند بالا ریش درازی داشت. مورد نوازش و تفقادات شد. به رعایت پیری فرمودیم سوار شود. قهارقلی‌خان پسرش حاکم بارفروش است، حاضر خدمت و پیاده در جلو اسب می‌رفت. همه جا از کنار شهر می‌رانندیم تا رسیدیم به اردو. محل نزول اردو نزدیک بحر ارم<sup>۱</sup> بود واقع در

۱. بحر ارم در جنوب بارفروش واقع شده بود. در میان این دریاچه جزیره‌ای بود که شاه‌عباس در آن باغ و قصری بنا کرد. این بنا در دوره زندیه متروکه ماند اما فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه آن را تعمیر کردند. در اواخر دوره قاجار آب دریاچه کاهش یافت و به تدریج تبدیل به باطلاق شد. در سال ۱۳۱۰ شمسی به دستور رضا شاه بقیه بخش‌های دریاچه خشک و هموار شد و در باغ کاخی دو طبقه ساخته شد. محوطه کاخ بحر ارم در سال ۱۳۶۲ برای احداث دانشگاه به دانشگاه علوم پزشکی بابل اختصاص یافت. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: بابل شهر بهار نارنج، گروه مولفان، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۹، صص ۵۳۴-۵۲۷

چمنی. هوا بسیار گرم بود. به طوری که سبب اذیت می‌شد. پنج ساعت به غروب مانده وارد سراپرده شدیم. مرد و زن بارفروش به زبان بارفروشی دعا و ثنا می‌نمودند. هوای چادر حرارت داشت. گفتند کنار بحر ارم هوایش خوبست. چون مسافت نزدیک بود پیاده رفتیم. اعتضادالدوله، علی‌رضاخان، میرشکار[و] بعضی عمله خلوت بودند.

و این بحر ارم دریاچه‌ایست دایره مانند، گرداگرد آن به قدر میدان اسب دوانی طهران، جزیره مانندی در میان دریاچه واقع که مساحت اطرافش تقریباً هزار قدم؛ از کنار دریاچه تا به جزیره تخمیناً صد و پنجاه قدم می‌شود. کارخانه قندسازی و سفید کردن شکر هم در حوالی دریاچه بود. از نزدیکی این کارخانه به عرض دریاچه پلی تخته پوش ساخته‌اند الی جزیره که وسط دریاچه واقع است. پایه‌های زیر پل آجریست. تخته‌های پل کهنه و پوسیده است باید عوض شود. آب دریاچه از بس علف بیهوده و نیلوفر روئیده هیچ پیدا نیست. باید دریاچه را پاک نمود و آن جزیره نیز یکجا چمن و لجن بود. آمد و شد صعوبتی داشت. ملک‌آرای مرحوم در وسط جزیره کلاه فرنگی خوش وضعی ساخته که حال یکسره خراب است. باید دوباره ساخته شود. عمارت اندرونی نیز در پائین جزیره باقی است. قدری خراب است. آن نیز مرمت و اصلاح می‌خواهد. در حیاط اندرونی دو درخت نارنج خیلی خوب بود. حکم نمودم چادر سراپرده را آنجا زده، تجیر کشیدند.

کوه دماوند و بعضی کوه‌های دیگر در برابر پیدا بود. قدری با دوربین تماشا نمودم. اینجا نیز هوا گرم بود. اندکی باران آمد حرارت هوا تخفیفی یافت. عصر به چادر اردو مراجعت نمودیم. عرایض سپهسالار و دبیرالملک رسیده ملاحظه شد. تا جوابش نوشته شود. دهاتی که امروز در دو طرف راه بود از این قرار است: دست راست؛ بلوک‌آباد، رود بست، دابوی بزرگ، دابوی کوچک، جلال ارزک، شکنج افروز. دست چپ؛ پازوار، رودبار، پیه سر. امروز حاصل کتان که مازندرانی‌ها «وش» می‌گویند دیده شد؛ بسیار سبز و خرم و با طراوت. راه گل‌های آبی رنگ کوچک خوش منظر دارد و خیلی باصفاست. خلاصه شام صرف شد و آسایش نمودیم.

روز یکشنبه بیست و هفتم ذی‌الحجه صبح اول هوا صاف بود. بعد ابر شد. دو سه ساعت هوا سرد شد. بیرون آمدیم. پیش از ناهار علما به این موجب به دیدن آمدند. حاجی اشرفی،

اندک نقاقت و کسالتی هم داشت، ملّا محمد شفیع دابوئی، ملّا حمزه لال آبادی، ملّا محمد امین بارفروشی، شیخ یوسف بارفروشی، ملّا محمد حسن بندپی، آقا سید محمد داماد حاجی اشرفی، شیخ محمد شیخ الاسلام امیرکلائی [و] ملّا میرزا محمد منجم باشی. قدری صحبت داشتند عرایض لازمه را اظهار نمودند. علما مرخص شده رفتند.

ناهار آوردند پس از ناهار ریش سفیدان اغورجلی که تازه آمده بودند و جهانسوز میرزا فرستاده بود به حضور آمدند. اسب بسیار خوبی با آلاقیش نقره طلاکوب خوش ترکیبی پیشکش نمودند. آنها نیز مرخص شده رفتند. بعد آقا سید ربیع که آن هم مجتهد بارفروش است با این اشخاص به حضور آمد: ملّا محمود حمزه کلائی آقامیرزابزرگ، آقاسیدصدرالدین تنکابنی، آقامحمدرضا پسر مرحوم شریعتمدار [و] سید عبدالکریم قاضی. آنها نیز قدری عرایض داشته اظهار نموده مرخص شدند. بعضی فرامین دیده شد. حکم آنها صادر گشت. با اعتضادالدوله و یحیی خان بعضی دستورالعملها داده شد. خانلرخان پسر علی قلی خان برادر آقا محمدشاه مرحوم به حضور آمد. بسیار پیر بود. حساب عمرش را نمودیم هشتاد و پنج سال متجاوز داشت. بسیار ضعیف و نحیف بود. اذن نشستن دادم. مشاعرش بجا بود، مختل نشده بود. قدری صحبت داشت. تاریخ سپهر را گفتم آوردند. حالات محمدحسن خان مرحوم را خواندند.

پس از نماز سه ساعت به غروب مانده به عزم بازدید علما، اسب خواسته سوار شدیم. اول به خانه حاجی اشرفی رفتیم. عمارت خوبی و حوض خانه خوش وضعی دارد. با حاجی در تالار نشسته صحبت بسیار داشته شد. از آنجا به خانه آقا سیدربیع رفتیم. محل عبور از بازار طولانی تاریکی بود که سقش از چوب شیروانی پوش ساخته اند. جمعیت جلو بسیار، هوا نیز بسیار گرم شد. صدمه زد. به هر زحمت از بازار گذشته به کوچه افتاد. سنگ فرش نبود و در فصل زمستان و باران کوچهها بسیار گل می شود. عبور صعوبتی دارد. مدرسه [ای] به نظر آمد بسیار عالی از بناهای میرزا شفیع صدراعظم خاقان مرحوم. مدرسه [ای] آباد، دایر، طلبه نشین، درخت نارنج بسیار داشت. بارفروش حمامهای خوب و مساجد عالی دارد. خلاصه رفتیم خانه آقا سیدربیع در کتابخانه نشستیم. کتاب بسیاری داشت.

از آنجا برخاسته خانه خانلرخان و قهارقلی خان پسرش [رفتیم]، خانه خوبی داشتند. صحن خانه درخت نارنج و مرکبات بسیار داشت. درختها بهار کرده بود. خیلی باصفا

بود. تالار بزرگی داشت چندین تالار [و] بالا خانه. در بالا خانه نشستیم. چای و عصرانه آوردند. پیشخدمت‌ها در حضور بودند. یک در خانه قهارخان از تکیه باز می‌شد. بانی تکیه خود خان است. از در تکیه سوار شده به منزل آمدیم. پس از شام قرق، یحیی خان احضار گشته بعضی فرمایش‌ها شد. شام خورده آسایش نمودیم.

### عزم حرکت به امل

روز دوشنبه بیست و هشتم ذی‌الحجه امروز باید امل رفت. می‌گفتند چهار فرسنگ است وقتی معلوم شد، هفت فرسنگ بیشتر بود. خلاصه صبح نیم ساعت از دسته گذشته سوار شدیم. باران نیز می‌آمد. با حاجب‌الدوله قدری فرمایش شد. از پلی که محمدحسن خان مرحوم به رودخانه امل بسته گذاشتیم. پلی بسیار محکم [و] استوار است. ده چشمه دارد. هیچ اصلاح و مرمت نمی‌خواهد. خیلی خوش وضع بود. و متصل باران می‌آمد. زمین گل شد. به نوعی که اسب و قاطر تا سینه به گل فرو می‌رفت. مردم اردو از گل و باران هیئت گریبی داشتند. اغلب پیشخدمت‌ها و بنه عقب ماندند.

از رودخانه هراز نهر بزرگی موسوم به پاری حفر نموده که آن نهر به قدر رودخانه جاجرود بود. بلوک لاله آباد<sup>۱</sup> از آن نهر مشروب می‌شود. نهرهای کوچک به قدر سیصد چهارصد نهر از نهر بزرگ پاری جدا نموده به دهات اطراف می‌برند. اکثر نهرهای خرد یا پل سنگی داشت یا چوب بست. اکثر آنها خراب و ویران و سطح بعضی پل‌ها سوراخ. پیوسته اسب و مال بنه بود که در نهرها می‌افتاد و سبب معطلی می‌شد. دهات دست راست و دست چپ راه نیز دور بود که رعیت و عمله حاضر باشد. قاطر و شتر بود که در باطلاق‌ها و نهرها می‌افتاد و کسی نبود که امداد کند. تا نیمه منزل، راه طوری بود که از راه به صحرا نمی‌توانستند عبور نمایند. اطراف راه چپر<sup>۲</sup> و سیاه تلو بود. امکان گذشتن نداشت. خلاصه بدترین روزها بود. به اهل اردو و نوکر بسیار سخت و صعب گذشت؛ نهرهای خراب، پل‌های شکسته، بند زیاد، سرباز پیاده، چهارپایان سرباز تا گوش گل آلود.

۱. اصل: لالا آباد. در موارد بعدی نیز به لاله‌آباد تبدیل شد.

۲. اصل: چیر.

در اثنای راه وسعت‌گاهی پیدا شد نزدیک ده کاظم‌بیگی متعلق به عباس‌قلی‌خان ارباب. آنجا به ناهار پیاده شدیم. به سبب برودت هوا قدری آتش افروختند. بعد سوار شده طرف منزل راندیم. چند سوار و جمعیتی از دور پیدا شد. عباس‌قلی‌خان لاریجانی بود. مأمور نمودم عقب مانده اصلاح پل‌ها نماید تا بقیه اردو پس از این به راحت بگذرند. قدری طی مسافت نموده جمعیت لاریجانی و آملی بودند به استقبال آمده بودند. پسر عموی عباس‌قلی‌خان همراه آن‌ها بودند. در جلو اسب پیاده می‌دوید. به او نیز بعضی فرمایش‌ها شد.

به راسته بازاری رسیدیم که همه دکانها بسته بود و سطح معبر بازار سنگ فرش اما ویران، و گل و لجن فراوان. از بازار عبور نموده به پلی رسیدیم که به رودخانه هراز ساخته‌اند. عرض پل تنگ بود. پیاده از پل عبور نمودیم. طول پل صد و پنجاه قدم بود. تقریباً دوازده چشمه و بسیار محکم، اصلاً عیبی و نقصی به او راه نیافته. رود هراز آبش طغیانی داشت. از پل گذشته از میان شهر عبور نمودیم به مقبره [ای] رسیدیم بسیار قدیمی و کاشی کاری خوب نموده صندوقی داشت مشهور به مقبره میربزرگ.<sup>۱</sup> در شهر نارنج و مرکبات زیاد بود عمارات خوب و حمامات آباد داشت. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. آتش افروختند. رختهای باران خورده را خشک نمودند. از کنار چادر سراپرده نهری جاری بود. به قدر ده سنگ آب داشت ولی گل آلود بود. شب شد محقق از ناسخ التواریخ سپهر حالات و واقعات آقامحمدشاه مرحوم را خواند. علی‌رضاخان از بارفروش مرخص شده به سرکشی دهات خود رفت. اسباب و اموال مردم را قدری آب برده بود. عکاسباشی از عقب آمد گفت در آمل چند دکان و کاروانسرای آتش گرفت. گفتم تحقیق نماید به چه سبب سوخته. خسته بودم؛ نماز نموده، شام خورده و میل به آسایش و راحت نمودم.

### توقف در آمل

روز سه‌شنبه بیست‌ونهم ذی‌الحجه امروز در آمل توقف است. صبح برخاسته ناهار در اندرون خوردم. باز هوا ابر شد. هوا خفگی پیدا نمود. بیرون آمدم. علی‌رضاخان که به

۱. مقبره میرقوام‌الدین مرعشی معروف به میربزرگ، سرسلسله مرعشیان مازندران.

دهات خود رفته بود با برادرش امروز آمد. با یحیی خان و آقاعلی سه چهار ساعت به غروب مانده مشغول نوشتن احکام و جواب عرایض متفرقه بودیم. نوشتجات خراسان و کرمان و عرایض سپهسالار را جواب نوشتیم. بسیار کار داشتیم. ایشیک آقاسی باشی امروز معلوم نموده بود که کاروانسرا و دکاکین که دیشب سوخته بود سه نفر از قاجاریه سهواً آتش روشن نموده احتیاط نکرده بودند گفتیم<sup>۱</sup> ملاحظه نمایند چقدر خسارت وارد آمده. گفتند جزئی خسارت رسیده مقرر داشتیم بدهند. از کثرت مشاغل و نوشتن کسالت عارض گشت.

اندکی خوابیدم بعد برخاسته نماز گزارده، اسب خواسته، سوار شدم. نزدیک اوجی آباد خانه عباسقلی خان لاریجانی رفتم. میرشکار و یاور لاریجانی با پیشدارچی‌های مازندرانی (پیشدارچی به اصطلاح مازندرانی پیاده‌هائی هستند که مسلح به یک حربه شبیه به ساطور می‌باشد و شغلشان منحصر به شکارخوک است.) و پیاده و توله بسیار عزم شکار خوک نمودیم. میان میرشکار و یاور لاریجانی اختلاف آرائی شد. به میرشکار گفتیم وقوف و بلدیت اینها در شکار خوک بیشتر است هر چه اینها بگویند بشنوید.

رحمت‌الله خان، محمدرحیم خان، علیرضا خان [و] ابراهیم‌بیک‌نایب با عمله شکار رفتیم تا کنار نهری عظیم که اطراف آن درخت رسته و چمنی سبز و خرم وسیع داشت. آنجا ایستاده منتظر شکار بودیم. اول سه خوک نمودار گشت ولی به فاصله از یکدیگر یکی نر و دو ماده از جلگه به سوی جنگل می‌رفتند. توله‌های لاریجانی را به سمت آنها رها نمودند. خوک‌ها را تعاقب کردند. هر خوکی را چهل پنجاه توله احاطه نموده فریاد کنان حمله‌ور می‌شدند. هنگامه شکار گرم شد. تماشای خوبی داشت. یک نفر لاریجانی بالای درختی رفته قراولی می‌نمود. هر وقت خوکی پیدا می‌شد خبر می‌کرد که از فلان سمت آمد. بسیار خوب و با وقوف قراولی شکار می‌کرد. بعد از شکار ناهار صرف نموده، سوار گشته به جانب منزل رانیدیم.

ده و قریه که امروز از بارفروش الی آمل در دو طرف راه ملاحظه شد بدین موجب است: دست راست موزداج، تیولی خانلرخان، اسپرکلای لاله‌آباد<sup>۲</sup>، متی‌کلا، گرمیج لاله‌آباد،

۱. اصل: گفت.

۲. امروزه «اسپوکلای» گفته می‌شود.

خاصه بابل‌کان لاله‌آباد، چناربن لاله‌آباد، کاظم‌بیگی جزو پازوار، داودکلای لاله‌آباد، اجوارکلا<sup>۱</sup> که آن نیز ملکی ورثه میرزا فتح‌الله است؛ هندوکلای دشت‌سر که در دست لاریجانی‌هاست؛ توران<sup>۲</sup> دشت‌سر که در دست لاریجانی‌ها است؛ توران دشت‌سر لاریجان، هارون محلّه<sup>۳</sup> که جزء شهر آمل است و آنچه مزروعات دارد جزو لاریجان محسوب می‌شود دکاکین جزء شهر. دست چپ راه پائین بلوک ساس کلوم<sup>۴</sup>، بالا بلوک، درزی‌کلا، زاهدکلا، و للوک میرزا ابراهیم لاله‌آبادی، رکاج‌کلای لاله‌آبادی، سرخه‌کلای لاله‌آبادی، سرکلا جزء عطایان منشی‌الممالک، مهدی‌خیل جزء دشت‌سر، فیروزکلای دشت‌سر تیول لاریجانی‌ها، کته‌پشت دشت‌سر جزء لاریجان، بازارکلا تا لب رودخانه جزء دشت‌سر، نی دهی است که اول سامان نور است تا آمل یک فرسنگ مسافت دارد به طرف مشرق واقع است. قشلاق حاجی میرزا هادی نوری است. در آمل چهار طایفه در زمستان نشیمن دارند: اول مشائی، دوم لاریجانی، سوم نوائی، چهارم نوری. در تابستان به سبب بدی هوا و پشه و امثال آنها کسی آنجا زیست نمی‌نماید الا بعضی زارعین خریزه کار.

روز چهارشنبه غره<sup>۵</sup> محرم‌الحرام امروز در آمل توقف است. صبح هوا با آنکه ابر نبود یک نوع گرفتگی و خفگی داشت. غبارآلود و گرم بود. بنا بود ناهار در اوجی‌آباد صرف شود. موقوف شد. محاسبات میرزا صادق خان استرآبادی را با اعتضادالدوله ملاحظه نمودیم. پس از آن علماء آمل به این تفصیل به حضور آمدند: آقامیرزا حسن مجتهد نیاک، ملا ابوطالب اسکی، ملاحسین بهرستاقی، ملانبی بهرستاقی [و] آقا شریف پسر مرحوم ملأصابر. قدری با آنها صحبت شد. مرخص شده رفتند. بعد بنای تعزیه‌داری خامس آل‌عبا حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام شد. روضه خوان‌ها بدین موجب به حضور آمدند: دو پسر بزرگ و کوچک مرحوم سلطان‌الذاکرین، ملا آقا جان کاشی، سید محلاتی، پسر ملا صادق ترک، پسر مرحوم ملا قاسم رشتی، برادر مرحوم حاجی میرزا احمد، سید ابوطالب خراسانی [و] ملا آقا کوچک. هر یک روضه خوانده رفته. پیشخدمتان در حضور بودند. پس از مراسم عزا اندکی آسایش نموده خوابیدم.

۱. امروزه «اجبارکلا» گفته می‌شود.

۲. توران‌کلا امروزی.

۳. هارون‌کلا امروزی.

۴. امروزه «سای کلوم» تلفظ می‌شود.

سه ساعت به غروب مانده سوار شده به اوجی آباد رفتیم. اعتضادالدوله، یحیی خان، علی رضاخان، آقاعلی، ادیب‌الملک، حاج میرزا علی، سلیمان خان، محمد رحیم خان، عمله خلوت و بعضی نوکرها در رکاب بودند. در اوجی آباد اول وارد دیوانخانه خوبی شدیم. تالار و حوض باشکوهی داشت. مرحوم عباس‌قلی خان لاریجانی<sup>۱</sup> ساخته بود. بعد وارد باغ کوچک دیوار کوتاه با روح و صفائی شدیم، خیلی خوش وضع. درخت‌های مرکبات قدیم را بریده پیوند نموده بودند. باغ جدیدالبناء بود. از آنجا به خلوتی کوچک رفتیم. همه گل سرخ بود. در حقیقت گلستانی خوب منظر خوش اسلوبی بود. آئینه خانه داشت اگر چه کم آئینه بود اما بد وضع نبود. این خلوت و باغ کوچک از بناهای این عباس‌قلی خان پسر مرحوم عباس‌قلی خان قدیم است. عصرانه آوردند اندکی خوردیم. درخت پرتقال<sup>۲</sup> خوبی ملاحظه شد خیلی با طراوت و شکوه. بعد سوار شده به جانب منزل عزیمت نمودیم. اسباب شکار خوک و شکارچی همه موجود بود ولی محض احترام محرم که ماه حزن و ماتم است رغبت به شکار نمی نمودیم. اعتضادالدوله از دنبال آمده خوکی شکار نموده بود. پس از ورود به منزل به حمام رفته. در حمام نماز نموده، مقارن غروب از حمام بیرون آمدیم. پس از شام قرق شد ظهیرالدوله، میرزا هدایت مستوفی، وکیل لشکر، اعتضادالدوله [و] حاجب‌الدوله احضار شدند. مقرر شد که اردو را نصف کنند. این اشخاص و بعضی غلامان و سوارها با اعتضادالدوله از علی‌آباد مرخص شده از راه نهر کجور رودبار به طهران بروند. بعد از این قرارداد میل به آسایش نموده خوابیدم.

### به سوی محمود آباد

روز پنجشنبه دویم محرم الحرام امروز باید محمودآباد رفت. می‌گفتند یک فرسنگ مسافت دارد در آخر معلوم شد پنج فرسنگ نیز بیشتر است. گویا مازندرانی‌ها معنی فرسنگ را نمی‌دانند. هوای امروز با آنکه بی ابر و صاف بود گرم بود. سوار شده به

۱. عباس‌قلی خان لاریجانی از سرداران نظامی مازندران که در سرکوبی بابیان در واقعه قلعه شیخ طبرسی نقش اساسی داشت. فرزند وی عباس‌قلی خان دوم در این سفر از ملتزمین رکاب است.

۲. اصل: پورتقال



جانب منزل...<sup>۱</sup> داده شد. حرارت و غلظت هوا موجب کسالت گشت. با این حال راندمیم تا به جنگلی که طولش به حسب تخمین هزار قدم بود. میان جنگل به ناهار پیاده شدیم. در سر ناهار حاجب‌الدوله روزنامه سرایدارباشی را می‌خواند. بعد محقق حالات و صادرات زمان آقا محمدشاه مرحوم را از تاریخ سپهر خواند. موجهول‌خان آمد که درخت بزرگ در جنگل آتش گرفته می‌سوزد خالی از تماشا نیست. رفتیم نزدیک فرش انداختند، نشستیم. پیشخدمتان سنگ و چوب به درخت می‌زدند تا چوبهای سوخته آن بیفتند. خالی از تماشا نبود. قریب نصف درخت سوخت و افتاد. در میان درخت سوخته مار بسیار با بعضی جانوران ملاحظه شد که سوخته بودند. گرمی هوا و حرارت آتش اذیت نمود. سوار شده راندمیم به تلیکه‌سر ملکی آقا شفیع پسر مرحوم آقا سعید تلیکه‌سری. از آنجا به محمودآباد که آن هم متعلق به آقا شفیع مزبور است.

پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. کرجی و لتکای<sup>۲</sup> بسیاری از بادکوبی‌ها و اغورجلی‌ها در دریا و رودخانه[ای] که آبش به دریا اتصال داشت ملاحظه شد. سراپرده را بر ساحل نزدیک به دریا زده بودند. دریا اینجا عمق کنار ساحلش از همه جا بیشتر است. چنانکه از فرط عمق موج آواز نداشت. امروز در کنار دریا و ساحل ریگ و سنگ ملاحظه شد. تا حال ریگ و سنگ در کنار دریا ندیده بودیم. قدری در چادر آسایش نمودم. دو ساعت به غروب مانده برخاسته نماز گزارده. روضه‌خوان‌ها آمدند روضه مطولی خواندند. گریه و رقت شد. اندرون حرم نیز روضه‌خوانی نمودند. بعد از روضه همین روزنامه را نوشتم.

ده و قرائی که امروز در یمین و یسار راه بود از این قرار است: کلاک‌سر، سه دانگ آن متعلق به اهالی آمل، سه دانگ دیگر ملک میرزا فضل‌الله خان نوائی؛ بعد از آن چند قریه دیگر متعلق به طایفه مشائی سکنه آمل، قجر محله، توکران، شاه محله، هلی‌کوتی، اغوزکوتی، قریه داراب‌کلا<sup>۳</sup>، ملکی میرزا فضل‌الله خان نوائی ده معتبر معمورست؛ قریه گلیرد، طلارم اربابی سادات شاهان‌دشت لاریجان. دهات بلوک احمر ستاقی<sup>۴</sup> که اول آن قریه کلانی است، خالصه

۱. یک سطر از روزنامه ناخوانا می‌باشد.

۲. اصل: لوتکا.

۳. امروزه «دارکلا» گفته می‌شود.

۴. مقصود نویسنده «اهلم رستاق» می‌باشد.

تیول میرزا علی محمد مستوفی، قریه خرتون کلاهی<sup>۱</sup> احمرستاق خالصه که بنان خانه محمد ابراهیم بیک یاور لاریجانی داده شده است. چند قریه از احمرستاق اربابی آقا شفیع ورثه میرزا سعید؛ تلیکه سری، سیار جلگه تلیکه سر، محمودآباد محل اردو.

### از ایزده تا چالوس

روز جمعه سیم محرم الحرام صبح سوار کالسکه شدیم. اعتضادالدوله، میرزا مسیح [و] عباس قلی خان لاریجانی در رکاب بودند. فرمایش‌های متعلقه به آن حدود و دستورالعمل آنها داده شد. سرکردگان کرد و ترک به حضور آمده مرخص نمودیم، رفتند. تا به رودخانه رسیدیم که به دریا می‌ریخت. از کالسکه به اسب سوار شدم. این رودخانه موسوم به اهلم است متعلق به میرزا علی محمد مستوفی نوریست. اهلم بلوک معتبر است که آن هم متعلق به میرزا علی محمد است. آب رودخانه بسیار و باصفا بود. از آنجا گذشته باز سوار کالسکه شدیم.

امروز زمین شنزار و رمل بود چنانچه اسب تا زانو فرو می‌رفت و کالسکه رانی صعوبت داشت. متصل گاهی به کالسکه سوار می‌شدیم تا به ناهارگاه پیاده شدیم. حکیم طولوزان در سر ناهار روزنامه خواند. یحیی خان ترجمه نمود. همه جا پشته جنگلی ملاحظه می‌شد. به فاصله دو یست سیصد قدم به دریا مانده آن سمت پشت‌ها جنگل بود و صحرا کمتر دیده می‌شد. طرف پشته و جنگل بسیار گرم و بد هوا بود. به خلاف کنار دریا که هوا خنک و پیوسته نسیم می‌وزید. پس از ناهار سوار گشته رانندیم تا ایزده<sup>۲</sup> میرزا عبدالله غلام بیچه. رودخانه نزدیک ایزده به دریا ملحق می‌شود. حبیب‌الله خان تنکابنی، میرزا ولی تفنگدار [و] جوادخان آمدند. بعد به رستم رود رسیدیم که ملکی وکیل‌الملک است. رودخانه که آب اندکی داشت این جا به دریا می‌ریزد. حاجی میرزا یحیی خان، میرزاهاشم برادر میرزا ربیع خویش‌های وکیل‌الملک به حضور آمدند. به هر یک بعضی فرمایش شد. تا آنکه وارد سولده<sup>۳</sup> شدیم. رودخانه [ای]

۱. خوردونکا امروزی.

۲. ایزده امروزه شهری است به نام ایزد شهر.

۳. اصل: لولده

از سولده به دریا ملحق می‌شود. آب زیاد نبود. با اسب می‌توان عبور کرد. از رودخانه‌های امروز همه جا با اسب می‌شد گذشت.

شش ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اندکی در چادر خوابیدم. محقق و حسین‌خان به اشتراک تاریخ سپهر می‌خواندند. پس از خواب و بعد از نماز سه ساعت به غروب مانده روضه‌خوانها آمده روضه خواندند. در روضه سید محلاتی بسیار گریستم. بعد از روضه خوانی دو عراده توپ قِز<sup>۱</sup> آوردند میان سراپرده گلوله و ساچمه پر نموده به جانب دریا انداختیم. یک نارنجک نیز ترکید. بی تماشا نبود. کشتی کوچک کم آلاستیک را در دریا انداختیم. کشتی کوچکی ناو ماند هم آوردند. ما و اعتضادالدوله در آنجا نشسته طناب کشتی یادی را به این کشتی بسته، یحیی‌خان نیز با جمعی در کرجی دیگر نشسته، قدری در روی دریا سیاحت کرده، ملاحظه غروب آفتاب و طلوع ماه را نموده. بسیار تماشا داشت. سرخی شفق و ضیا و کواکب عالمی داشت. تا مقدار سیصدچهارصد قدم از دو جانب سراپرده و اردو گردش کرده، به چادر معاودت نمودیم. شب در حرم روضه‌خوانی شد. پس از انجام مجلس چون پس فردا اعتضادالدوله از راه کجور و رودبار عازم طهران بود چند دست‌خط<sup>۲</sup> به سپهسالار و مستوفی‌الممالک نوشتیم. آدم معیرالممالک عریضه‌[ای] از معیرالممالک دوست محمدخان آورد. جواب داده شد. بعد اندرون شام خورده استراحت نمودم.

روز شنبه چهارم محرم الحرام آدم بیرون. میرزا مسیح[و] عباس‌قلی‌خان به حضور آمده مرخص شدند. سوار اسب شده رانندیم. بعد به کالسکه نشستیم. کالسکه بر یک فرد می‌رفت. باز سوار اسب شدیم. اعتضادالدوله آمد که قره‌غازی روی دریا نشسته. از کالسکه فرود آمده دو سه تیر گلوله انداختم با کمال دقت. احتمال کلی اینکه خورده بود. پس از آن باز سوار کالسکه شده رانندیم. چادرهای اردو و سراپرده نمایان شد. منزل امروز صلاح‌الدین کلا است. از سولده تا اینجا سه فرسخ راه است. ناهار گفتم به منزل ببرند. حبیب‌الله‌خان در اول خاک کجور پیاده ایستاده بود عرض کرد بسیاری رود [؟] امروز از کوه و جنگل به دریا ریخت. تقریباً بیست رودخانه بود؛ سه رودخانه بزرگ و مابقی کوچک. رودهای کوچک از دو سه سنگ آب الی ده سنگ بود و سه رودخانه بزرگ که

یکی از همه بزرگتر کچه‌رود است، آب بسیار داشت. با اسب و قاطر می‌شد به آب زد و این رودخانه از کچه‌رستاق می‌آید به دریا می‌ریزد. بعد از آن اهلم‌رود است. پس از آن رودخانه صلاح‌الدین کلا است. کوه‌های کجور امروز بسیار نزدیک به دریا بود. در قلّه آنها برف نمودار می‌شد. هوای امروز خیلی خوب و با صفا بود. محل اردو در ساحل دریا و چادرها را رو به دریا زده بودند. چهار از دسته گذشته وارد منزل شدیم.

دهاتی که در چپ و راست راه بود بدین موجب است: اعلم‌ده<sup>۱</sup> ملکی حبیب‌الله خان، عالم‌کلا، حسن‌آباد، سیاه‌رود، نارنجک‌بن، ونوش [و] صلاح‌الدین کلا که محل اردوست. پس از ورود به چادر و رفع کسالت ناهار خواستیم. پس از ناهار جواب عریضه معیرالممالک را نوشتیم. یحیی خان کتابچه و دیوانخانه عدلیه را خواند و جواب عریضه داده شد. قدری آسایش نموده، محمدتقی‌خان افشار و محقق کتاب روزنامه قدیم ما را مقابل می‌کردند. سه ساعت به غروب مانده از خواب برخاستیم. اندرون رفته بیرون آمدم. روزه‌خوان‌ها آمده روزه خواندند. پس از روزه‌خوانی پیرمرد کدیری که حالاتش در روزنامه سابق نوشته‌ایم به حضور آمد. پلنگی شکار کرده بود. او را انعامش داده مرخص شد. رفتم اندرون. کنار دریا در مهتاب فرش گسترده بودند. قدری نشسته تماشای عکس مهتاب و موج آب می‌کردم. خیلی تماشا داشت. کرجی را خواستم آوردند. نشستیم. ادیب‌الملک، یحیی خان [و] آقاعلی حاضر خدمت بودند. قایق بادی را نیز گشوده طنابش را به کرجی بسته راندیم میان دریا. آب دریا نهایت سکون و آرامی را داشت. تا مهتاب بود در میان دریا به فراز و نشیب اردو می‌راندیم. عکس چراغ‌های اردو و چادرها و مهتاب<sup>۲</sup> و ستاره در آب دریا عالم دیگر داشت.

روز یکشنبه پنجم ماه محرم الحرام امروز از صلاح‌الدین کلا به خیر رود باید رفت. صبح از منزل به کالسکه نشسته راندیم. امروز اعتضادالدوله، اعتمادالسلطنه، میرزا هدایت مستوفی، وکیل لشکر، [و] نصرالله‌خان یوزباشی مرخص شده از راه کجور و رودبار به طهران رفتند. با کالسکه از دو سه رودخانه کوچک که هر یک دو سه سنگ آب داشت گذشته. از سه رودخانه دیگر گذشتیم که هر یک ده دوازده سنگ آب

۱. این قریه «علمده» هم نامیده می‌شد و امروزه شهر «رویان» است.

۲. اصل: ماهتاب

داشت. اول رودخانه علی‌آباد، دوم دزک رود، سوم خیررود. حبیب‌الله خان عرض نمود که منبع و سرچشمه خیررود دریاچه‌ایست واقع بر سر کوهی مشهور به چشمه خضر علیه‌السلام، عوام آنجا می‌گویند مقام دیو سفید نیز همان جا بوده. محال چالندر<sup>۱</sup> و بندی و خیرودکنار<sup>۲</sup> امروز در دست چپ راه بود.

از اول منزل ظهیرالدوله و حاجب‌الدوله در کشتی نشسته می‌رانند و می‌آمدند. چاپار طهران امروز رسید. میان منزل در کنار دریا به ناهار پیاده شدیم. پس از ناهار سوار کالسکه شدیم. راه کالسکه سنگستان بود. سوار اسب شدیم رانندیم. شش ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. اندکی خوابیده. یک و نیم به غروب مانده به دستور، سایر منازل روضه‌خوانی شد. میرزا مهدی خان حاکم رانکوه پسر منجم باشی امروز وارد اردو شد به حضور آمد. والی گیلان بعضی عرایض ارسال حضور داشت، ملاحظه شد. پس از شام قرق شد. حکیم طولوزان روزنامه مسکو می‌خواند، یحیی‌خان ترجمه می‌کرد.

روز دوشنبه ششم محرم الحرام منزل امروز چالوس است. آدم میرشکار که رفته بود راه چالوس را ملاحظه کند آمد. می‌گفت خوب است عیبی ندارد. صبح از منزل به کالسکه نشسته رانندیم و رمل و شن مانع حرکت بود. از کنار دریا رانندیم. ناهار را گفتیم به جهت نزدیکی منزل ببرند منزل. دو سه نهر کوچک داخل دریا می‌شد، تا چالوس دو رودخانه بزرگ نیز داخل دریا می‌شد؛ یکی رودخانه شهرپشت که از قریه حبیب‌آباد به دریا می‌ریخت، دیگری رودخانه کرکود سر. از این رودخانه گذشته رسیدیم به رودخانه چالوس. بالای رودخانه میان جنگل محض عبور مردم پل بسته‌اند. ما از آب زده گذشتیم. خان نایب، چادرپوش قلندری را کنار رودخانه زده بود. سراپرده و چادرهای حرم بالاتر بود. در چادر پیاده شده ناهار آوردند. ده دوازده ماهی آزاد خوب آوردند با عیان و ارکان اردو قسمت شد. یحیی‌خان و محقق عرایض و مرقومات سپهسالار و وزیر امور خارجه را خواندند. جواب آنها را نوشتیم. کاغذهایی که باید به طهران فرستاد نوشتیم. خیلی طول کشید. هوا گاهی گرم بود گاهی سرد. رودخانه آبش طغیانی داشت.

۱. امروزه «چالندر» گفته می‌شود.

۲. اصل: فرودکنار

گل آلود بود. مسافت بعیدی را از دریا گل آلود و کدر ساخته بود. از نوشتن جواب عرایض کسالت عارض شد. میل آسایش نموده خوابیدم. دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاسته بنای مجلس روضه شد. رفتیم چادر دیوانخانه. روضه خوانها آمدند. بعد از اتمام روضه خوانی رفتیم کنار دریا. میرزا باقرخان تفنگدار که به طهران فرستاده بودیم نوشتجات و عرایض صندوق را بیاورد آمد. حاجب آلدوله نوشتجات را به حضور آورد و عرایض و نوشتجات سپهسالار را نیز آورده بود. ملاحظه شد. قدری صحبت داشتیم. رفتیم اندرون شام خورده خوابیدم. باد شدید سختی برخاست از چادرپوش به آلاچیق رفته خوابیدم.

### وداع با دریا

روز سه شنبه هفتم محرم الحرام امروز دریا طوفان و طغیان داشت. تلاطم امواج خالی از تماشا نبود. باید امروز دریا را وداع نمود. آمدیم بیرون قدری از راه در کنار دریا بود دریا را وداع نمودیم. از محاذی اورنگ<sup>۱</sup> راه می پیمودیم. به حبیب الله خان [و] رحمت الله خان قدری فرمایش شد. منزل نزدیک بود زود رسیدیم. محل اردو بالای حسن کیف<sup>۲</sup> است در دهنه دره که رودخانه از آنجا جریان دارد. خان نایب سرپرده حرم و دیوانخانه را جای بسیار با صفائی معین نموده. نهری به اندازه پنج شش سنگ آب از رودخانه بزرگ جدا نموده به سرپرده آورده. آبی در نهایت سردی و گوارائی کمال صفا و طراوت را داشت. عجب منزلیست. در ناهار حکیم طولوزان روزنامه می خواند. در بین روزنامه یحیی خان آمد ترجمه نمود. هوا مه داشت بعضی جاها صاف خیلی با حالت. قدری خوابیدم. از خواب برخاستم وضع هوا بهتر از پیشتر شد. هوای جلگه و کوه مه رقیق خوش وضعی داشت. بسیار خوب به نظر می آمد. ماهی قزل آلا در این رودخانه بسیار است. با قزل آلا ی رودخانهها تفاوتی دارد. ماهی های اینجا سیاه ترند و خالهای سرخ بزرگ دارند خیلی خوش رنگ. ماهیگیری که همیشه در شهرستانک و لار ماهی می گرفت و به حضور می آورد اینجا نیز طور انداخته شکار نموده به حضور آورد.

۱. امروزه «آبرنگ» گفته می شود.

۲. اصل: حصن کیف.

پس از نماز روضه‌خوان‌ها آمدند روضه‌خوانی طولانی شد. خوب خواندند. امروز در اثنای راه علی‌رضا خان پسر مرحوم هادی‌خان از طهران رسید. از راه هزارچم آمده بود. شب را در آبدارخانه روضه‌خوانی بسیار خوبی می‌کردند. صدای گریه به سراپرده می‌آمد. اندرون حرم نیز روضه‌خوانی می‌کردند.

روز هشتم و نهم محرم‌الحرام امری که اتفاق افتاد طی مسافت و ملاحظه بعضی عرایض و صدور احکام آنها بود.

روز جمعه عاشورا در منزل اطراق شد. هوا صاف، کوه‌های پربرف نمایان. پس از ناهار روضه‌خوان‌ها آمدند. گریه و رقت بسیار شد. در گریه بی‌اختیار بودم. خطیب خطبه خواند. در اثنای خطبه بقیه را فراموش نمود و از اول شروع نمود. دسته سینه‌زن و یدک با لوازم عزاداری به حضور آمدند. بسیار گریستم. دعای روز عاشورا را خواندیم. تا غروب مشغول تعزیه‌داری بودیم. امشب هوا سرد و مهتاب خوشی داشت.

شنبه یازدهم محرم‌الحرام صبح را به حمام رفته بیرون آمده سوار اسب میمون شدیم. راندم برای سرآب رودبار که واقع است در زیر کوه برفی. با تیمورمیرزا حسام‌الدوله و حبیب‌الله‌خان بعضی فرمایش‌ها شد. از ولوال و مکا گذشتیم طرف دست راست مزرعه [ای] بالای کوه بود. پسر جعفرقلی‌خان در جلو بود عرض نمود این مزرعه آژو است. آشیان قوش دارد. حبیب‌الله‌خان عرض نمود چند سال است آشیانش مفقود است کسی نیافته. مسافت می‌پیمودیم تا به ده رودبارک رسیدیم. پلی چوبی داشت ما به آب زدیم. همه جا از کنار رودخانه آمدیم. معبر و دشت باصفا بود.

در جنگل گل‌های مختلف الوان فراوان بود. درخت چیت<sup>۱</sup> که از چوبش قنذاق تفنگ و طپانچه می‌سازند وفوری داشت. درخت افرا تازه گل نموده بود. حالت و طراوتی داشت. شکوفه تازه درآمده بود. درختان مختلف جنگلی خیلی بود و این جنگل در کنار رودخانه در راه واقع است. بعضی جاها زیاد بود اما نه چنان که مانع عبور شود و موجب گرفتگی و خفگی هوا گردد. مانند باغ با روح خوش وضعی می‌نمود. دو سه جا به آب زدیم. راه بعضی مواضع سنگستان بود. چند جا جهت صعوبت معبر پیاده شدیم. پس از سه فرسنگ طی مسافت به ناهار پیاده شدیم. یحیی‌خان، حاجی میرزا علی،

۱. چیت: نام درختی جنگلی از نوع افراس که در جنگل‌های شمال ایران می‌روید.

آقاعلی آشتیانی، میرزاعلی خان [و] حکیم طولوزان در سر ناهار در حضور بودند. حکیم روزنامه خواند.

بعد سوار شدیم خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به ونه‌اربن. اینجا رودخانه دو شعبه می‌شود؛ یک شعبه آن از دره به سمت راست جریان یافته به دو هزار و سه هزار بلوکات تنکابن رفته آنها را مشروب می‌سازد. و شعبه بزرگ آن که آب بسیاری دارد به راه سمت طالقان می‌رود. کوه‌های برفی اینجا وفوری دارد. مرتع ونه‌اربن که مرتع مواشی و گله خواجه‌وندهاست اینجاست. گل و گیاه و ریاحین طیبه وفوری دارد. بسیار خوش هوا و با صفاست. چمنش اندک است. گنجایش چرای دوهزار گوسفند بیشتر ندارد. قاطرهای دیوانی را از رودبارک تا اینجا دسته دسته آورده می‌چرانند.

کوه‌های جنگلی بهمن برف که از کوه سرازیر گشته بود از بالا تا کنار رودخانه درختان را افکنده راه را تراشیده صاف و هموار ساخته. بسیار تماشا داشت. بعضی مواضع کنار رودخانه خاک‌شن براق و شفاف بود. تیمور میرزا حسام‌الدوله عرض نمود این خاک طلا دارد. این حالت خاک را ...<sup>۱</sup> ما در رودخانه‌های همدان ملاحظه نموده بودیم. آنجا طلق<sup>۲</sup> بود اینجا نیز معلوم نیست طلا باشد.

خلاصه کنار رودخانه آفتاب‌گردانی افراشتند. پیاده شدیم. دوربین انداخته به سنگ‌های جانب. چندین دسته بز تکه<sup>۳</sup> دیده شد. میرشکار را مأمور نمودیم برود به مارق شکار. تا او رفت آنها نیز رفتند. به جای سختی جای جرگه خوبی بود. ساری‌اصلان می‌خواست جرگه کند اما راه دور و بد و سنگلاخ نمی‌توان رفت آنجا، آمد. گیاه افستین در راه وفور داشت. هوا و فضا را معطر ساخته بود. گیاه دیگر [ی] بود بسیار شبیه افستین اما بوی آن به رایحه افستین نمی‌ماند. ممش‌خان خواجه‌وند شکارچی را با دو سوار دیگر رحمت‌الله خان از پیش فرستاده بود آنجا باشند. شاید بنای شکار باشد. چون جرگه نمی‌شد آنها را برگردانیدیم.

۱. اصل: باشد.

۲. طلق: معرب تلک و نوعی سنگ معدنی می‌باشد.

۳. تکه: واژه‌ای ترکی به معنی بز نر می‌باشد.



خلاصه نماز گزارده، چای خورده، چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم راندم به جانب اردو. مقارن غروب رسیدیم. بسیار خسته شدیم. شب رعد و برق شدیدی شد که سبب خوف اکثر مردم گشت و باران بسیاری آمد. زود هوا صاف شد.

### به سمت کلاردشت و مرزن آباد

روز یکشنبه دوازدهم محرم الحرام نهار منزل صرف شد. چاپار طهران رسید. رحمت الله خان، سلیمان خان، حبیب الله خان [و] حاجب الدوله احضار شدند. در باب ایل و گیل احکام صادر شد. توضیح آنکه اهالی کجور و کلارستاق مرکب از ایل و گیل می باشند. می گویند که در زمان آقا محمدشاه مرحوم به حکم آن پادشاه ایل آنها را از گروس کوچ داده در کجور مسکن دادند. اما گیل سکنه قدیم آنجاهاست. خلاصه بعد از ظهر نماز خوانده سوار شدیم به جانب خانه ملایگلر که یکی از کدخدایان معتبر کجور است. در خارج آبادی و اطرافش جنگل است که همیشه قرقاول دارد و جای باصفائی است رفتیم. قرقاول نری پرید به قیقاج زد. بسیار خوب زد.

تیمور میرزا حسام الدوله، حبیب الله خان [و] میرشکار در رکاب بودند. پس راندم تا قریه بی قلعه. هوا گرم بود در سایه درخت های جنگلی پیاده شدیم. یحیی خان، علی رضاخان [و] محقق حاضر خدمت بودند. پسر تیمور میرزا با تپچه سراردکی که عبارت از اسبابی است که شکارچیان اختراع کرده اند و صدای ماده بلدرچین کرده، نر به هوای صدای ماده نزدیک می آید تا نزدیک تور شده گرفتار می شود و تور دو بلدرچین صید کرد به حضور آورد. صید آنها خیلی تماشا داشت. بعد از غروب وارد اردو شدیم. شب مهتاب خوبی بود. پس از شام قرق شد. علی رضاخان، حاجب الدوله [و] بعضی پیشخدمت ها بودند. قدری خواندند.

روز دوشنبه سیزدهم صبح برخاسته. هوای ملایمی بود مه خوش وضعی. صبح خبر کرده بودیم سواریست. محض جواب عرایض سپهسالار و نوشتجات طهران سواری موقوف گشت. نهار در منزل خوردیم. پس از آن مشغول جواب و عرایض و احکام آنها شدیم. نوشتجات خراسان ملاحظه گشت. جواب آنها مرقوم گشت تا سه ساعت به غروب مانده در کار بودیم.

پس از آن سوار شده از رودخانه عبور نموده بالای حسن کیف نزدیک زراعت‌های قریه تودره<sup>۱</sup> و کردآباد<sup>۲</sup> که طایفه دلفان<sup>۳</sup> می‌نشیند ماده قرقاولی از پیش روی اسب ما پرید. زدم افتاد. یکی دیگر پرید تیر انداختم زخمی شد رفت. آخر قوش سلیمان خان گرفت. قرقاول نری هم قوش سلیمان خان شکار کرد. هوا ابر و مه خوب با حالتی داشت پیشخدمت‌ها به جز ادیب‌الملک همه حاضر خدمت بودند. بر فراز کوهی سبز و خرم پیاده شده نماز گزاردیم. غروب معاودت به منزل شد. ترشح و رطوبت مه هنگام سواری لباس‌ها را تر نموده بود. عجب هوائی بود. شب پس از شام قرق شد. یحیی خان با حکیم طولوزان آمدند. حکیم روزنامه مصور فرانسه آورد خواند. یحیی خان ترجمه نمود.

روز سه‌شنبه چهاردهم محرم الحرام دو ساعت از دسته گذشته از درب خواجه‌ها بیرون آمده سوار اسب میمون شدیم. از رودخانه و محاذی قریه تودره گذشته. راندیم تا بالای پشته [ای] که مشرف است به قریه وا<sup>۴</sup>، به ناهار پیاده شدیم. پیره زنی سیده بمانی نام با زنی دیگر و پسری کوچک و دختر بسیار فقیر و پریشان آمدند. گفتم مانع نشوند. در تلوجال و حوالی آنجا نشیمن داشتند. دختر کوچک بسیار جسور و حرآف بود. به همه یکان یکان انعام دادم. پس از آن سوار شده راندیم برای تاب‌کلا<sup>۵</sup>، پیش امیر<sup>۶</sup> [و] ولی‌آباد. بازار دهات و قراء<sup>۷</sup> خوب آباد بودند. در دامنه کوه واقع شده‌اند. هوا مانند هوای بهشت باصفا، فضای صحرا سبز و خرم.

۱. امروزه «تودره» تلفظ می‌شود.

۲. امروزه «کردمحل» گفته می‌شود.

۳. از طوایف غرب ایران که در ادوار قبل به این ناحیه کوچانده شدند.

۴. اعتمادالسلطنه نام این قریه را «واحی» ثبت کرده با بیست خانوار. برای اطلاع از نام آبادی های این حدود بنگرید به نسخه خطی به شماره ۹۴۵۰۱ موسوم به «به طرف کلاردشت جزء تنکابن مازندران» در کتابخانه مجلس که به همت اعتمادالسلطنه نگارش یافت. این نسخه با نام «گزارش ملا محمد در سال ۱۲۵۹ شمسی، از شهرستانک تا کلاردشت و کجور» به کوشش کورش نوروز مرادی در فصلنامه پیام بهارستان ش ۴، صص ۴۷۷ تا ۵۰۲ به چاپ رسیده است.

۵. اعتمادالسلطنه در نسخه یاد شده بالا «تاب‌کلا» ثبت کرده است. امروزه نیز «تاب‌کلا» گفته می‌شود.

۶. اعتمادالسلطنه در نسخه یاد شده بالا «پیش‌عمبور» ثبت کرده است و امروزه «پیشبور» نوشته می‌شود.

۷. اصل: قری.

تیمور میرزا حسام‌الدوله [و] محمد رحیم‌خان در رکاب بودند. کرکسی در هوا می‌پرید؛ پیاده شده با تفنگ بلند گلوله زنی میرشکار تیری انداختم. دم و بعضی شاهپرهایش را گلوله برد. صدای غریبی کرد که همه شنیدند. بعد راندم بالای پشته [ای] که چمن بود. چشم‌اندازش به صحرا و رودخانه خیلی خوب و تماشاگاه بود. آفتابگردان زدند اندکی خوابیدم. مه گرفت، هوا تاریک شد. از خواب برخاسته. پیشخدمت‌ها حاضر بودند. صحبت کردند. بسیار پیاده گردش نمودیم. آواز بلبل و هزارستان و انواع مرغان دیگر آدمی را به حالت می‌آورد. نماز گزارده عصرانه خوردیم. سوار شده از کنار رودخانه و صحرا راندم. غروب به منزل رسیدیم. امروز بسیار خوش گذشت. امروز حاجب‌الدوله، سلیمان‌خان و حبیب‌الله‌خان و رحمت‌الله‌خان را حسب‌الامر نشانده درباره ایل گیل قراری بدهند. مراتب و تفصیل مجلس را معروض داشتند. در این منزل به همه نوکرهای رکابی آنها که منصبی یا نوکر جمعی داشتند کلیجه خز<sup>۱</sup> و سردازی ترمه خلعت داده شد.

چهارشنبه پانزدهم محرم الحرام امروز از کلاردشت باید به مرزن آباد رفت. صبح یک ساعت و نیم به دسته مانده بیدار شدیم. به حمام رفتیم. بعد سوار شده راندم. هوا باز مه بود. صفائی داشت. طرف جنگل ملایم بگلر رفتیم. ماده قرقاولی پرید شاهزاده تیمور میرزا قوش انداخت. برد بنه به دست نیامد. بعد سوارها و اردو را از راه لاهو فرستادیم. خود با معدودی از عمله شکار و پیشخدمت‌ها به طرف صحرا رفتیم. و همه صحرا حاصل و گل‌های رنگارنگ با حضرت<sup>۲</sup> و حضرت<sup>۳</sup> بود. آقا ابراهیم آبدار را پیاده نموده گل بسیاری چید. به پشته کوچکی رسیدیم یکسر سبز و خرم؛ اقسام گل‌های دشتی را داشت. به شماره سی نوع گل در آن پشته به نظر آمد. از آنجا به پشته بزرگی رسیدیم که اوّل کلار است. پشته‌ایست بسیار بزرگ سراسر سبز و خرم. انواع گل‌ها در هم رسته. گیاه افستین و ریاحین معطر خوش منظر داشت. رایحه آنجا هوا و فضا را پر کرده بود. خلاصه از محاذی واجه<sup>۴</sup> و

۱. کلیجه خز: نوعی جامه

۲. حضرت: سبزی، سبزه

۳. حضرت: تازگی، خرمی

۴. رابینو در سفرنامه خود «واجی» ثبت کرده است. ص ۱۶۷

درزی کلا<sup>۱</sup> و شکرکوه و کردی چال گذشته به راه قریه<sup>۲</sup> کله خواجه و نندشین افتادیم. رانندیم تا به گلّه نو رسیدیم. اندک کسالتی داشتیم. به ناهار پیاده شدیم. پس از ناهار سوار شده از بنفشه ده گذشتهیم. برای شکار قرقاول دست بالای راه را گرفته رانندیم. از ده خشک دره ملکی آقا اسدالله گذشته به سارکاه<sup>۳</sup> و کوتپه<sup>۴</sup> رسیدیم. یک قرقاول نر قوش سلیمان خان گرفت. ماده قرقاولی روی هوا زدیم. قرقاول ماده قوش شاهزاده تیمور میرزا صید نمود. باقر نیز یک قرقاول نر زد آورد. شنیدم و صاف یا یک نفر دیگر قرقاولی زده اند. (موسی خان و صاف یعنی موسی خان قاجار از طایفه بیانلو چون مغلق مخلوط به عربی و فرس قدیم تکلم می کند به طوری که گاهی نمی شود فهمید که چه می گوید و تاریخ و صاف هم بسیار مغلق است و مشکل است فهمیدنش از آن جهت ملقب به و صاف شده.)

خلاصه پرسیدم و صاف شکار کرده [ای]؟ عرض نمود بلی اما شخصی که یابو از تاپو<sup>۵</sup> تمیز نمی دهد و یاقوت از ماهوت نمی شناسد با من مدعی است. گفتیم حال صید کجاست؟ عرض کرد که نه من گرفتم نه مدعی من. معلوم شد این قرقاول آهوی ناگرفته بود. عجب تر اینکه مطالبه انعام می کرد. بسیار خندیدم. امروز کوه چیلک سرخ پیدا نمودیم. خلاصه از مرزن آباد گذشته وارد منزل شدیم.

امروز در کوه اسب پیشکشی تیمور میرزائی سوار بودم. سستی نمود سوار اسب کهرخانه زاد شدیم. اردو و چادرهای سراپرده را کنار رودخانه چالوس زده بودند. آبی گل آلود داشت. طغیان کرده بود. پیاده بلکه سواره هم به صعوبت عبور می کرد. قراول سرباز نتوانست عبور کند. آخر چند نفر سواره نظام از یک فرسنگی فرستادیم رفتند قراول را از پل گذرانیدند. اندکی خوابیدم. پس از بیداری قدری کنار رودخانه گشتیم. غلام بچه ها در سراپرده تور به رودخانه انداختند اما نتوانستند ماهی صید کنند. آقا سلیمان بچه مرالی آورد گفت قاطرچی ها در کوه گرفته اند. او را به آقا دائی سپردم. پس از شام قرق شد پیشخدمت ها آمدند. محقق [و] آقا علی به اشتراک قدری تاریخ سپهر خواندند.

۱. رابینو «درزی ده» ثبت کرده است. ص ۱۶۷

۲. امروزه «سرکا» گویند.

۳. احتمالاً «گوتیر» فعلی.

۴. تاپو: ظرفی را گویند که از گل ساخته باشد و در آن گندم نگهداری کنند.

روز پنجشنبه شانزدهم محرم الحرام در مرزن آباد توقف شد. بعد از ناهار سلیمان خان، حبیب الله خان، رحمت الله خان، حاجب الدوله، حسین قلی خان سرکرده خواجه وند [و] ریش سفیدان اهل ولایت احضار شدند. در باب آب و ملک گفتگوی بسیاری شد. احکامی که لازم بود صادر شد. پس از آن به چادری که کنار رودخانه زده بودند رفته مرقومات و عرایض صندوق عدالت را ملاحظه نموده. یحیی خان، محمدتقی خان شمرانی، علی رضاخان [و] آقاعلی حاضر خدمت بودند. کشیکچی باشی، ایشیک آقاسی باشی [و] رحمت الله خان احضار شدند. دوپست سوار گفتیم مرخص شده به طهران بروند. بعد نماز گزارده قرق شد. این منزل گل تلو بسیار است. خیلی خوشگل و خوب منظر است. شب بسیار گرم بود.

#### در مسیر بازگشت به دارالخلافه

روز جمعه هفدهم محرم الحرام یک ساعت و نیم از دسته گذشته آمدم بیرون، سوار اسب پیشکشی یمین الدوله شدیم رانیدیم. همه جا راه را خوب وسیع ساخته بودند پنج ذرع بلکه بیشتر. مهندس راه کندی لکان را تعمیر کرده آمده بود. در جلوی سواره می رفت. دست راست راه رودخانه ایست از قلّه کوه و دامنه کمرها چشمه بسیار و آبشارهای فراوان به راه می ریزد رد می شود. اکثر آنها را مهندس پل کوچک بسته آب از زیر پل رد می شود. بعضی که آبش بسیار کم است از میان راه می گذرد. قدغن نمودیم همه را پل ساخته آب رو قرار دهد.

یک فرسنگ راه پیمودیم به قریه<sup>۱</sup> میچکار<sup>۱</sup> می رسد که در بالای کوه واقع است. در سمت راست راه از آنجا گذشته به قریه<sup>۲</sup> طویر می رود آن نیز طرف راست راه است. طرف چپ راه که رودخانه جریان دارد مزرعه و چند خانه است مسمی به پنجک<sup>۲</sup>، از محال پنج رستاق است و خود پنج رستاق آن جانب رودخانه است. این طرف کلارستاق است. رودخانه چالوس الی دریا حدّ فاصل و ثغور این دو بلوک است. دیگر تا منزل آبادی نیست. از طویر به آن طرف، کوه های دو جانب تنگ گشته شکل درّه می شود اما

۱. امروزه به صورت «میچکار» تلفظ می شود.

۲. اصل: پنجک

بحمدالله راه ساخته و عبور به آسانی می‌شود. از طویر به بالا قدری حاصل بود به هوای شکار به آن جانب رفته بود [یم]. حبیب‌الله خان میرشکار، محمدرحیم خان و بعضی عمله شکار همراه بودند. نشستیم چیزی پیدا نشد. سوار کالسکه شدیم.

قدری از طویر گذشته ملک منصور میرزا را دیدم. پیاده در سر راه ایستاده در دو طرف عمله بسیاری پشته را می‌کنند. پرسیدم اینجا چه می‌کنی؟ گفت گنج در می‌آوریم. توضیح این مقال آنکه ده روز قبل حبیب‌الله خان سرتیپ عرض نمود که کهنه کتابی دارم موسوم به گنج نامه، در دو جای راه هزارچم نشان گنج می‌دهد. می‌ترسم کنجکاوای نمایم. خندیدیم گفتیم نترس برو گنج پیدا کن. حال عمله انداخته کار می‌کنند. ملک منصور میرزا نیز با آنها شریک شده. خیلی به خیال بی معنی آنها خندیدم. زمینی را به شکل صلیب حفر نموده بودند. در طویر قبرستان کهنه بزرگی بود. مهندس می‌گفت در قدیم‌الایام این جا شهری بزرگ بوده خیلی بالاتر از طویر.

در کنار رودخانه به ناهار پیاده شدیم. پیش از ناهار صدای مهیبی برخاسته. معلوم شد تفنگ یکی از خواجه‌وندان افتاده و ترکیده اما بحمدالله به خودش و کسی آسیبی نرساند. شاطر باشی را فرستادیم او را تأدیب و تنبیه نماید تا پس از این احتیاط یراق و اسلحه خود را بنماید.

خلاصه راندیم تا به منزل. سرپرده نزدیک رودخانه بود. آغا علی خواجه عرض نمود یک قاطرچی را حالا آب برده. خفه بیرون آوردند. آمدیم بیرون تحقیق نمودند پسر قاطرچی ظهیرالدوله بود. قاطر به آب خوردن رفته بود آب او را بیچانید؛ قاطرچی می‌رود بگیرد او را هم آب می‌غلطاند. بیچاره سفاهت نمود قاطر در میان درختها بند شده بیرون آمد؛ قاطرچی در آب غرق شد. صبح در منزل نیز عرض نمودند قاطرچی سپهسالار که با قاطرها بنه دیوانی را حمل می‌کرد به آب زده آب او را با دو قاطر برده.

خلاصه شب شد. هوا بسیار گرم بود. پیوسته صدای رودخانه و غلطیدن آب روی سنگ‌های عظیم می‌آمد. شب را از فرط حرارت هوا نخوابیدیم. اسم منزل مکارو<sup>۱</sup> است. آشان نیز می‌گویند.

روز شنبه هجدهم ماه محرم الحرام امروز باید به ولی آباد و الار رفت. مرتع و چمن خوبی است از هزارچم باید گذشت. سوار اسب کهرخانه زاد شده راندم. ایشیک آقاسی باشی [و] حاجب الدوله در رکاب بودند. فرمایش ها شد و بعضی قرارها داده شد. کوه های بلند ملاحظه شد. سنگ های عظیم که در زلزله ها از کوه جدا شده در راه افتاده دیدیم بسیار مهیب و عظیم الجثه؛ خیلی تماشا داشت. مهندس پیشاپیش می رفت تا به جایی رسیدیم که رودخانه دو شعبه می شود. از دست راست آب از بارو و طالقان می آید؛ شعبه دیگر از دونا آنجا را دوزبان<sup>۱</sup> می گویند. در روی شعبه دونائی مهندس پلی بسیار خوب و محکم بسته اسم پل نیز دوزبان است. آن طرف پل، تختی ساخته، پله دارد. در روی چوبی نوشته: «راحتگاه قبله عالم». آنجا پیاده شده قهوه خوردیم. بعد سوار شده راندم تا پل دیگر که هزارچم بود.

یک میدان به هزارچم مانده، بنه و بار بسیار در راه گیر کرده راه را مسدود ساخته بود. معلوم شد کالسکچی ها کالسکه می کشند. حاجب الدوله و میرشکار را فرستادیم رفتند کالسکه را رد کرده راه باز شد، بنه گذشت. الحمدلله هوا باز شد، اما زمین از باران دیشب و صبح گل بود. لابداً تا راه باز شود و بنه بگذرد به ناهار پیاده شدیم. کاغذ مفصلی امیرآخور به یحیی خان نوشته بود در سر ناهار خوانده شد. عریضه هم به ما نوشته بود ملاحظه گشت.

بعد سوار گشته به پل دیگر رسیدیم. رودخانه صاف ملایمی می گذشت. این پل را نیز مهندس ساخته بود. اینجا زیر هزارچم است که باید به صعوبت بالا رفت و این رودخانه را رود مصر می گویند. ابتدای آن از مصر است که بیلاق است اما در حقیقت نسبت به بیلاقات عراق قشلاق است. آب بسیار خوبی داشت. بنه و احمال و ائقال اردو در راه بسیار بود. لابد پیاده شده پهلوی پل نشستیم. بعد از مدتی راه باز شده سوار شدیم اما چه سربالایی! چه راهی! با وجود اینکه مهندس ساخته بود باز مهیب و هولناک بود. از بالا که ملاحظه می شد به اردو آدمی به کوچکی موری از دور به نظر می آمد. راه از همه جا چهارپنج ذرع بلکه بیشتر عرض دارد. بسیار خوب و محکم ساخته شده است.

خلاصه رانندیم. پرتگاههای سخت داشت که نگاه کردن به پائین امکان نداشت. باید یال اسب و راه را ملاحظه نمود و راه رفت. مهندس همه جا در جلو اسب گاهی سوار، گاهی پیاده. به جایی رسیدیم که از طرف دست چپ رگ معدنی بود. مانند طلا می درخشید. مهندس را گفتیم فردا بیاید قدری از این سنگ با باروط جدا کرده بیاورد معدنچی‌ها ملاحظه نمایند چه فلز است.

رانندیم تا به رستم‌واز رسیدیم. جایی بسیار صعب بوده مهندس آنجا را سنگی بزرگ با باروط پرانده سوراخ نموده راه عبوری ساخته. تاریخ ساختن راه را به نام ما بر پاره سنگی نقش نموده بود. سنگ تراش دونائی که چوب بستی ساخته و سنگ را تقاری نموده بود بالای چوب بست ایستاده؛ یعنی این تاریخ را من نقش نموده، حجاری کرده‌ام. آنجا مهندس ناهارگاهی ساخته تخت به پله مرتب نموده. پیاده شدیم، قدری نشسته قهوه خوردیم. از آنجا سوار شده به باریک آب رسیدیم که مهندس راه را تا آنجا تمام ساخته. از باریک آب تا گردنه دونا انشاءالله باید بعد از این ساخته شود. این راه الی شهرستانک ساخته شده. آنجا چون آب باریکی از کوه می‌آید باریک آب می‌گویند. آنجا نیز بنه و بار کالسکه شتر قاطر راه [را] سد نموده بودند. بسیار ایستادیم تا راه باز شود. آخر الامر رفتیم بالای تپه زیر درخت جنگلی نشسته، آسایش نموده، قهوه و عصرانه خوردیم.

پس از باز شدن راه سوار گشته رانندیم. کالسکه ملاحظه شد که از هم باز نموده بار کرده می‌آوردند که امکان به هم پیوستگی و عبور از راه غیر مقدور بود. به اندک مسافتی باز راه از بار و بنه بسته گشت. به سبب آنکه هنوز آنجاها ساخته و پرداخته نشده باید بعد ساخته شود. اگر چه اندک مرمت و اصلاح مختصری مهندس نموده. ناچار باز پیاده شدیم. به ایشیک آقاسی باشی و حاجب‌الدوله و محقق و دهباشی و آقاکشی خان و بعضی ملتزمین رکاب مقرر شد که بروند تا آنچه بنه و بار در دنبال است نگاه بدارند و راه را مفتوح سازند تا حرم بگذرند. حال درست چهار ساعت به غروب مانده اگر چه از مکارو که منزل بود تا ولی‌آباد که موقف اردوست سه فرسنگ مسافت است ولی بنه و سرباز پیاده سبب بستگی و انسداد معبر می‌شد. تا سه ساعت به غروب مانده اضطرار از



مبادا شب شود و در جنگل بمانیم سوار شده همه جا از پهلوی بنه رانندیم در هر سه قطار قاطری یک سرباز گذاشته که تا حرم بگذرد بنه‌ها را رها نکنند.

خلاصه به سرعت و تعجیل رانده تا به گردنه سنگی و معبر پیچاپیچ کندیلکان رسیدیم. الحق مهندس با عمله در پنج روز چنان ساخته بود که به کلی عبور از آن محل خطر و ضرر نبود اما مهندس عرض نمود که بعد از این راه را در زیر دست قرار خواهیم داد. از کندیلکان بالمره صرف نظر خواهیم نمود. خلاصه از کندیلکان گذشته آسوده گشتیم. همه جا از بغل کوه طی مسافت می‌نمودیم تا رسیدیم به ولی‌آباد. مهندس و زنبورکچیان با عمله و اسباب راه‌سازی اینجا ایستاده‌اند. تماشای آنها نموده گذشتیم. بر سر رودخانه چالوس مهندس پلی خوش وضع محکم بنا نهاده. از آنجا گذشته به دریاچه کوچک الار انقوطی<sup>۱</sup> آنجا میان آب تخم گذاشته بود. پیاده شده با دوربین تماشای وضع آنها نموده. قراول گزارده تا کسی اذیت و آزار به آنها نرساند.

قریب به غروب وارد سراپرده شده. چاپار طهران رسید. سپهسالار با عرایض و مرقومات، خیار نویر فرستاده بود. چاپار وزیر امور خارجه و معیرالممالک نیز با عرایض آنها رسید. نماز گزارده، عرایض آنها هم مطالعه شد. پیشخدمت‌ها آمدند. هر یک از صعوبت و سختی راه سخنی می‌گفتند. محمد تقی خان افشار می‌گفت امروز صبح در نماز بودم آب رودخانه مرده [ای] می‌آورد شلوار کبود در پا داشت. هر چند تحقیق شد معلوم نگشت کیست! حرم به سلامت و دقت وارد شدند اما بار و بنه، اکثری نیمه شب و بعضی صبح روز دیگر رسید. چند مال و بار و بنه پرت شد. باز به حمدالله به خیر گذشت. هوای شب خوش بود، راحت خوابیدیم.

### به سمت گچه سر

روز یکشنبه نوزدهم محرم الحرام پس از ناهار رحمت‌الله‌خان عرض کرد میرشکار خبر کرد که خرسی دیده شده است. به شکار بیایید. سوار اسب کبود خانه‌زاد شده رانندیم. ملتزمین رکاب به این موجب است: تیمور میرزای حسام‌الدوله، یحیی‌خان، رحمت‌الله خان، علی‌رضا خان، آقاعلی آشتیانی، محمدعلی خان، محقق [و] کلب‌حسین خان. در راه

اسب سواری بنای بازی نهاد عوض نمودیم. گردنه سخت صعبی بود. چند چادر معلوم شد. چادرهای میرشکار و محمدرحیم خان و وصاف است. گفتیم وصاف را با آنها به هر حالت باشند بیاوردند. آوردند به وضع آنها خندیدم.

بالای گردنه که رسیدیم شش ساعت به غروب مانده بود. مراجعت اشکالی داشت فردا را نیز باید از اینجا عبور نمود. گفتیم چه ضرور! شاطرباشی کوچک و محمدعلی خان را مأمور نمودیم بروند اردو را بکوچانند. پیشخانه [ای] که باید گچه سر برود تفنگداری فرستادیم برود برگرداند بیاورد اینجا زیر گردنه دونا. خود گردش نموده، قطعه زمینی مسطح طرف چپ رودخانه معین نموده آقاعلی آشتیانی را مقرر نمودیم آنجا سراپرده بزند. او رفت علی رضا خان و بعضی را بر سر کوه گزارده با سایر ملتزمین رکاب و اصحاب شکار رانندیم به جانب قلّه. راه بسیار صعب و دشوار بود، تا رسیدیم به میرشکار و آدم‌های او. میرشکار بالاتر بود و پیوسته اشاره می نمود. آخر ملاحظه آمد گفت: خرس‌ها جای سخت صعب‌العبوری رفته‌اند شکار آنها دشوار است اما این زیر کل بز هست. در این بین موسی شکارچی پیدا شد. میرشکار نیز آمد. عرض نمود خرس‌ها رفته‌اند. اما کل بز هست پائین رفته. پیاده شدیم. رحمت‌الله شکارچی گفت شکارها جای خود نیستند رفته‌اند. قدری با دوربین دهی که در برابر می نمود تماشا نمودیم. اسمش ال‌امل<sup>۱</sup> است. آخر خاک کلارستاق است. ولی حال هیچ کس در آنجا نیست خالی است. الحق عجب بیلاق خوبی است؛ سبز و خرم، با وسعت، آبشارهای متعدد، برف بسیار داشت.

پس از آن سوار شده به طرف قلّه که برف داشت رانندیم. محمدرحیم خان آنجا رسید. پیاده شده نشستیم. اسب‌ها را چرانندند. والک بسیار چیدند. پائین آمده. تیمور میرزا حسام‌الدوله و محمدرحیم خان از سختی راه هزارچم می گفتند. پیاده شده با دوربین تماشا می کردیم. هنوز چادر سراپرده نزنه بودند. اردو نرسیده بود. علی رضاخان، آقاعلی آشتیانی، محقق [و] خان‌نایب حیران و سرگردان در آنجا ایستاده‌اند. سوار شده با معدودی رفتیم آنجا. حال سه ساعت چیزی کمتر به غروب مانده سراپرده بسیار قلیلی زده‌اند و مشغول زدن باقی چادرها هستند. پیشخانه از گچه سر هنوز برنگشته پس خانه

۱. امروزه به صورت «الامل» نوشته می شود.

آن منزل نیامده. بعضی برمی‌گردند بعضی به گچه‌سر می‌روند. بنه نیز کم‌کم سرش پیدا شده. هیچ نیست. گفتیم فرش گسترده. آقا ابراهیم آبدارباشی با محمدعلی خان رسیدند. محمدعلی خان می‌لنگید. پرسیدم گفت به زمین افتادم. چای و عصرانه آوردند. میرزا علی‌نقی و عکاسباشی آمدند. حرم نیز متدرجاً رسیدند. نزدیک غروب بود نماز گزارده به حرم رفتیم. چادر ناتمام بود. بسیار معطل شدیم تا نوعی شد که توان نشست. شب را باد تندی وزید. نزدیک بود چادرهای به آن زحمت زده را بیندازد. و خلاصه بد گذشت. محقق، حسین خان [و] اکثری از اهل اردو به گچه‌سر رفتند.

روز دوشنبه بیستم محرم الحرام صبح حرم را روانه نموده بعد رفتیم بر سر تپه [ای] که دیروز چای و عصرانه خوردیم. یحیی خان، حاجی میرزا علی، علی رضاخان، آقا علی آشتیانی، ادیب‌الملک، محمدعلی خان [و] محمدتقی خان‌افشار همه در حضور بودند. ادیب‌الملک، محمدتقی خان‌افشار [و] حاجی میرزا علی [که] دیروز در آلاز مانده بودند، امروز آمدند. ادیب‌الملک می‌گفت قاطر یخدان<sup>۱</sup> من که رخوت و اسباب طلا و نقره آلات بار داشت پرت شد و یخدان را آب برد. از قرار تقریباً او هفتصد هشتصد تومان خسارت بر او وارد آمده بود.

موسی با یک نفر دیگر از کوه آمدند و گفتند دو خرس در کدامی [؟] خوابیده‌اند. ما جهت صدمه دیروز و نوشتن جواب عرایض سپهسالار و وزیر امور خارجه و معیر الممالک نرفتیم؛ فرمودیم میرشکار برود خرس‌ها آرند [؟]. رفتیم به میان آفتابگردان و مشغول نوشتن جواب عرایض شدیم. میرشکار و سوارهایش در قلعه نمایان بودند. با دوربین ملاحظه می‌نمودیم. پس از کاغذ خوانی و نوشتن جواب آنها ناهار آوردند. طولوزان روزنامه خواند. پس از ناهار بقیه کاغذها را تحریر نمودیم. صدای تفنگ میرشکار آمد. با دوربین ملاحظه نمودیم پیدا بودند که به آن سمت کوه جهت شکار رفته‌اند. پس از اندک زمانی باز با دوربین ملاحظه نمودیم که میرشکار تنها از قلعه سرازیر گشته می‌آید. هر دو خرس را زده بودند؛ نر را میرشکار، ماده را رحمت‌الله با شکارچی دیگر زده بودند. چهل تومان انعام دادیم. افسوس خوردیم که چرا نرفتیم. سر خرس‌ها را بریدند. سر را حمل نموده لاشه آنها را انداختند.

پس از آن باز کاغذ خواندیم و نوشتیم تا پنج ونیم به غروب مانده رفتیم «بین». حبیب‌الله خان کدخدایان کجور و کلارستاق خلعت پوشیده به حضور آورد. مرخص شدند. ما راندم. با سلیمان خان و رحمت‌الله خان فرمایش می‌شد تا از گردنه دونا گذشته داخل خاک گچه‌سر شدیم. باد می‌آمد صبح در سر ناهار حاجب‌الدوله سنگ‌هائی را که به مهندس گفته بودیم از کوه جدا نماید آورد. معلوم شد رگ معدن مس است. در منزل یحیی خان یک کیسه از آن سنگ‌ها آورد. تیمور میرزا حسام‌الدوله و حکیم طولوزان آمدند دیدند. گفتند احتمال می‌رود طلا باشد. پس از شام یحیی خان و مهندس با سایر پیشخدمت‌ها آمدند. با مهندس در باب راه و معدن صحبت شد. قدری از آن سنگ‌ها را در هاون صلایه<sup>۱</sup> نموده میرزا علی نقی و عکاس‌باشی نیز آب آورده امتحان جزئی شد. باز تردید می‌رود. در این بین رعد و برق شدیدی شد. تگرگ سختی بارید.

سه‌شنبه بیست و یکم محرم الحرام در گچه‌سر توقف شد. صبح را به حمام رفته. پس از حمام قدری روزنامه دیروز را نوشتم. هوا سرد شد رفتم آلاچیق اندرون بقیه روزنامه را تمام کرده. میرزا علی نقی، عکاس‌باشی [و] محقق به یورت شهرستانک رفته. اسکندر میرزا پیشخدمت که از ساری خلعت والی گیلان را برده بود امروز آمد. از گیلان تعریف زیاد می‌نمود. با کشتی آتشی رفته بود. عرض نمود سه روز کشتی طوفانی شده بود. من از وحشت در این سه روز آسوده نبودم. عکس بعضی مواضع و عمارات گیلان را آورد تماشا نمودیم.

گچه‌سر عقب زیادی داشت. در این منزل قوچ اولی و آویشن و ریاحین معطر وفور داشت. (قوچ اولی علفی است معطر به لفظ ترک به این نام موسوم در کوه‌های بیلاق خوش هوا پیدا می‌شود در سایر کوه‌های دیگر نیست و بسیار نادرالوجود است). خلاصه لاله زرد از کوه روئیده بود. تفنگداری فرستادم طهران برود میرزا کاظم معلم علم شیمی را بیاورد امتحان سنگ معدن کند. هزار تومان به ادیب‌الملک انعام داده شد. نشان سرتیپی اول با حمایل به محمد رحیم خان و حبیب‌الله خان داده شد.

## ورود به شهرستانک

چهارشنبه بیست و دوم محرم الحرام از گچسار به شهرستانک باید رفت. سوار اسب پیشکشی اعتضادالدوله گشته راندم. باقی مانده اعیان و اشراف مازندرانی‌ها و سرکردگان ایل خواجه‌وند و حبیب‌الله‌خان و حسین‌قلی‌خان و مهندس خلعت پوشیده مرخص و مأمور به مازندارن گشتند. اندک مسافتی به قهقری به سمت ده گچسار رانده و از پل جدیدالبناء که مهندس ساخته گذشتیم. به «آب‌کثیر» که دهی است در نور نرسیده، در کنار رودخانه یکی از پیشخدمت‌ها ایستاده سبب توقف را پرسیدم عرض نمود یکی از اسب‌های دیوانی را آب آورده اینجا در پناه درختی مانده. نظر نمودیم اسب کهری بود تا شکم در آب از ترس و بیم حرکت نمی‌نماید بلکه نفس نمی‌زند. ابراهیم‌بیک خواست او را نهیب داده تازیانه زند تا در آب شنا کرده بیرون آید مانع شدیم. گفتیم از پل آن طرف رفته اسب را خلاص نمایند.

خلاصه از آنجا راندم از هر دره دامنه نهری یا چشمه [ای] جاری بود. از سرک گذشته نزدیک رودخانه شهرستانک پهلوی قطعه برفی به ناهار پیاده شدیم. در عرض راه چایار وزیر امور خارجه پاکتی به حضور آورد. پس از ناهار جواب مفصلی به وزیر مرقوم شده فرستادیم. پس از آن سوار شده راندم تا آنکه به مبارکی و سلامت وارد شهرستانک شدیم. سراپرده و محل اردو در همان جلگه و یورت قدیم بود. آب آن سامان طغیان و وفوری داشت. هیچ سال کثرت آب به این منوال نبود. اندکی در چادر آسایش نموده محقق از تاریخ سپهر وقایع و صادرات زمان خاقان مغفور را می‌خواند. باد تندی برخواست. چای خورده، نماز گزارده. در این بین رحمت‌الله شکارچی ارغالی نقلی<sup>۱</sup> از کوه آورد. بسیار کوچک و لاغر بود. آقاعلی مرخص شد که فردا به طهران برود. یادداشت‌ها و فرمایش‌ها جهت نظم ورود به سلطنت آباد دادیم که در شهر مجری دارد و در بیست و هشتم محرم الحرام که روز ورود سلطنت آباد است وزراء حاضر باشند و سایر لوازم ورود را مهیا دارند.

تورچی‌های<sup>۱</sup> ماهی‌گیر یک ماهی سفید بزرگ و یکی کوچک صید نموده به حضور آوردند. عرض نمودند کثرت آب مانع صید است. میرزاهمدی‌خوئی امروز اینجا رسید. موسی ریواس و والک از کوه چیده آورد. و میرشکار جهت نظم شکار فردا احضار شد. میرزا علی‌نقی، عکاس‌باشی که دیروز پیش آمده بودند به حضور آمده به امتحان سنگ معدن در تیزآب مشغول شدند. اسکندر میرزا و محمد رحیم‌خان مرخص شدند که با آقاعلی به طهران بروند. هوای شهرستانک خیلی سرد است. گل زرد تازه غنچه نموده.

پنجشنبه بیست‌وسیم محرم‌الحرام صبح را حمام رفته دو ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم. ابری سخت نمایان و رعد و برقی مقدمه باران پدید شد. تردیدی در سواری و توقف منزل روی نمود. آخر الامر عزیمت سواری بر توقف منزل رجحان یافت. سوار شدیم اکثر پیشخدمت‌ها و آقا ابراهیم آبدارباشی در رکاب بودند، ابراهیم‌بیک نایب در جلو. از راه چشمه به جانب بالا رفتیم. دره‌های چشمه پر از آب بود. و از دره لوارک نهرهای عظیم جریان داشت. از ابتدای چشمه آب اندک بود متدرجاً زیاد می‌شد برف اصلاً آب نشده به حالت اصلیه اولیه باقی و برقرار بودند.

به چشمه نرسیده بهمن برفی ملاحظه شد. ابراهیم‌بیک نایب اسب بالای برف رانده به سبب تنگی و نازکی طبقه برف فرو رفت. ابراهیم‌بیک نایب از اسب به روی سنگ‌ها به زمین افتاد آسیبی و صدمه قابلی روی نداد. از اسب فرود آمده تا سرچشمه پیاده رفتیم. از آنجا سوار شده رانندیم. موسی شکارچی آمده عرض نمود در کوک‌داغ میش و بره موجود است. به آن جانب رانندیم. در آخر صحرای گله‌کیله به ناهار پیاده شدیم. سایبان را در پهلوی قطعه برفی افراشته بودند. محقق [و] محمدعلی‌خان در سر ناهار حاضر بودند. محقق از تاریخ سپهر شرح احوال اولاد و احفاد خاقان مغفور را می‌خواند که چند نفر بوده‌اند و چند تن باقی می‌باشند. به سبب خواندن کتاب و مشغولی به آن ناهار به طول انجامید.

پس از ناهار سوار شده رانندیم. محقق و محمدعلی‌خان و آقا ابراهیم آبدار با بعضی تفنگداران در رکاب بودند. باقی نوکر هم آنجا ماندند. از راه دهباشی بالا رفتیم. قلّه البرز و دره‌های گله‌کیله مملو برف بود. میرشکار و اتباعش از دور ملاحظه شد. پیش

رانندیم. اسب‌های شکارچی‌ها که در کوه به چرا رها کرده بودند به هوای اسب‌های ما دیوانه شده به کوه تاختند. شکارها رمیدند. آنجا قدری پیاده شده نشستیم. میرشکار دنبال شکارها رفته نیافته. هوا مجدداً از ابر تیره و تار گشت و رعد غریدن گرفت. دیدم مقدمه باران شدید است. سوار اسب شده تاختیم. از راهی که آمده بودیم معاودت نمودیم تا آنجا که آفتابگردان زده بودند و پیشخدمت‌ها سواره ایستاده. آنجا نیز مکث و تأمل نموده از راه بغله گله‌کیله همه جا به تاخت و شتاب وارد سراپرده شدیم. کسی که در متعاقب در رکاب بود ادیب‌الملک، حسین‌خان [و] آقا ابراهیم آبدار، در جلو نیز همان ابراهیم‌بیک. پس از نماز جلیل‌بیک تفنگدار که مأمور آوردن میرزا کاظم بود، میرزا کاظم را آورد. عصر را باران سختی بارید. پس از شام پیشخدمتان احضار شده. بقیه عرایض صندوق ملاحظه و جواب آنها مرقوم شد. شب هوا سرد شد.

جمعه بیست و چهارم محرم الحرام پس از ناهار میرزا کاظم معلم شیمی به حضور آمد. سنگ‌ها را دادیم دید. اسب خبر نمودیم سوار شویم. بیرون آمدیم. باز هوا ابر شد. رعد غرید. برق درخشید. به گمان آنکه مانند دیروز شود و باران شدید آید فسخ عزیمت نمودیم. خلاصه تا آنکه شب گشت پس از شام قرق شد. یحیی‌خان [و] حکیم طولوزان به حضور آمدند. کتاب لغت فرانسه خواندیم تا کسل گشته مایل آسایش و خواب شدیم.

شنبه بیست و پنجم محرم الحرام امروز هوا ابر و مستعد باران بود. اخبار سور کرده بودیم به اندیشه باران موقوف شد. حمام رفته بیرون آمدیم. پس از ناهار میرزا کاظم سنگ معدن را مشخص نموده، آورده، عرض کرد معدن مس بسیار خوب اعلائی است. یحیی‌خان و حکیم طولوزان به حضور آمده روزنامه فرنگستان خواندند. هوا از تیرگی و کدورت صفائی پیدا کرده اگرچه ابر باقی بود اما گمان باران نمی‌رفت. اسب خواسته سوار شدیم. هوا آغاز برودت نمود. اندک مسافتی نموده اسب بنای بدسری و بازی گذارد سوار اسب میمون شدیم. سرما مانند زمستانهای سخت بود. به هزار زحمت و صعوبت به جانب جاده آهار رانندیم. پسر امیرآخور، میرشکار، قهرمان خان تفنگدار، آفاکشی‌خان تفنگدار [و] سایر پیشخدمتان در رکاب بودند. پنج ساعت به غروب مانده وارد اردو شده در آلاچیق رفتیم. محقق میرزا علی‌نقی تاریخ سپهر خواندند.

## حرکت به سوی رودبار قصران

یکشنبه بیست و ششم صبح به اسب پیشکشی اعتضادالدوله سوار شده. غلامان را مرخص نموده از بغله به جانب گله کیله رانیدیم. از آنجا از راه پیچاپیچ دهباشی بالا رفته. آدم میرشکار آمد که در صحرای شکرآب شکار هست. رانیدیم تا آنجا. یک دسته قوچ و میش بودند. سه چهار نفر سرباز از بالا آمده رم کرده رفتند به جانب دیگر. دورین انداختیم ملاحظه شد. میرشکار می‌خواست بفرستد سر بزنند، دیر می‌شد نگذاشتیم. آمدیم لن. [؟] برای شکرآب بعضی را فرستادیم بالا که به بره‌های آرغالی تازی بکشند. پائین که آمدیم میرشکار دسته [ای] میش و بره را دید. پیاده شدیم. ما با دورین بالای سر میرشکار دایاغ<sup>۱</sup> نموده ملاحظه نمودیم یک دسته میش و بره، یک دسته کهنه قوچ ملاحظه شد. تقریباً چهل عدد می‌شد. از بالا صدای دو تیر تفنگ برخاسته چیزی نزدید، تازی نیز کشیدند شکاری نشد. کسانی که در رکاب بودند پسر امیر آخور، رحمت‌الله خان، کلب حسین‌خان، حکیم طولوزان، علی‌رضا خان، محمدعلی‌خان، محقق، محمد تقی‌خان شمرانی، ادیب‌الملک [و] محمدتقی‌خان افشار.

خلاصه به ناهار پیاده شدیم. حکیم طولوزان روزنامه خواند. پس از آن سوار شده پائین آمدیم. جای چادرهای سابق در شکرآب از بالای ده آهار به راه راست رانیدیم. از آهار و ایگل<sup>۲</sup> گذشتیم وارد اوشان شدیم. سرپرده را در محل معین همه ساله زده بودند. رعد و برق شد. قدری باران آمد. رفتیم سرپرده، بعد قرق شد. عکاس‌باشی تاریخ سپهر خواند. حکیم عصری آمد قدری لغت فرانسه خواندیم. شب را عکاس‌باشی کتاب عکس سفر مازندران را آورد ملاحظه شد. بسیار خوب بود.

دوشنبه بیست و هفتم صبح برخاسته سوار شدیم. شاهزاده محمد امین‌میرزا در سرپرده ایستاده بود. احوال پرسیدیم عرض نمود در کیلگان<sup>۳</sup> بودم. خلاصه رانیدیم از اردو دور شده به سرگردنه کیلگان رسیدیم. باقر آنجا خبر شکار داد. رانیدیم پائین. از پل کیلگان عبور نموده سر بالا شدیم. راهش بسیار بد بود اما گل و گیاه با صفا داشت گل سرخ، گلاب، گل سرخ جنگلی، گل زرد، لاله [و] گل سنجد هوا و فضا را خوشبو

۱. دایاغ: تکیه، اتکاء

۲. اصل: ایکک.

۳. امروزه «کلوگان» گویند.



نموده. برابر ده رودک به ناهار افتادیم. آقامحمدتقی با اسب پرت شدند. اسب به درخت بند شد. هیچ کدام را آسیبی و صدمه [ای] نرسید. کسانی که در حضور بودند یحیی خان، محقق، محمدعلی خان، حسین خان، آقاکشی خان، قهرمان خان [و] بعضی پیشخدمتان. خلاصه پس از ناهار سوار شده رفتیم بالای کوه. رحمت الله [و] ولی پیاده شدند. خیر شکار آوردند. میرشکار هم دوان دوان از بالا آمد اشاره می نمود بیائید. سوارها را آنجا گذاشته رانندیم. پیاده شدیم که در مارق برویم. راه بسیاری نیز رفته بودیم. میرشکار نشست. معلوم شد شکار به چرا درآمده از دره بالا آمدند. سی چهل میش بود. بعد دویده سوار شدیم. شکارها را تعاقب نمودیم. رفتند میان دره. ما نشستیم دوربین به طهران و دوشان تپه انداختیم. در این بین شکارها را میرشکار گریزانید. خودش عقب شکارها رفت. ما نشسته محقق کتاب تاریخ سپهر را خواند. میرشکار از بالا اشاره نمود بیائید. سوار شده رانندیم. سه چهار قوچ چه دویدند. میرشکار تصور نمود قوچ چه، قوچها را رم داده اند. مضطرب گشته، اسب تاخت، ما را نیز اشاره می نمود بیائید. راه بسیار صعب بود بغله و پرتگاه داشت. قوچ چهها در جای خود بعضی ایستاده بعضی خوابیده اصلاً رم نمی کردند. اگر قدری از بالا می رفتیم یقیناً سه چهار تا شکار می نمودیم. بسیار دور بودند. تفنگی انداختیم نخورد گریختند به پائین. بعد چهار پاره و گلوله انداختیم یک بار. ولی گفت یک شکار آن پائین افتاده دست و پا می زند. میرشکار نیز گفت راست می گوید. پائین که رفتیم معلوم شد سنگ زرد رنگ را تصور شکار نموده اند. خلاصه مایوس، شکار نکرده مراجعت نمودیم. از پل گذشته نزدیک گردنه کیلگان فرش انداخته رفع خستگی نمودیم. مقارن غروب به منزل رسیدیم.

### ورود به دارالخلافه

روز سه شنبه بیست و هشتم امروز به خواست خداوند به مبارکی و سعادت در ضمان سلامت به سلطنت آباد باید رفت و ختم روزنامه مازندران به فرخندگی و اقبال امروز خواهد شد. صبح نیم ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم. سوار اسب کهرخانه زاد گشته از راه گردنه تلهرز رانندیم. بسیار راه صعب و دشواری بود. اگرچه موسی شکارچی مرمت و اصلاح نموده بود اما چندان فایده نکرده بود. اغلب جاها پیاده

شدیم. بالای گردنه که جلگه طهران نمایان بود به ناهار پیاده شدیم. بادی تند برخاست. پیشخدمتها همه بودند. هوا سرد شد. کلیجه<sup>۱</sup> خنز پوشیدیم. سوار اسب کهراحمدخانی شده رانیدیم. بالای گردنه معیرالممالک به استقبال حاضر رکاب شد. مورد التفات گشت. پائین تر کیقباد میرزا، لطف‌الله میرزا، برادر میرآخور و پسر مرحوم ملک قاسم میرزا آمدند.

رفتیم زیر درخت بزرگی پیاده شدیم. قهوه صرف شد. غلیان کشیدیم. پس از آن سوار اسب جهان‌پیما شده با معیرالممالک فرمایش می‌شد و گزارش شهر می‌پرسیدیم. نصرت‌الدوله، شعاع‌السلطنه [و] اعتضادالدوله پیدا شدند. آمدیم تا به سعادت و اقبال وارد سلطنت آباد شدیم. نایب‌السلطنه، سپهسالار همه آمدند. جمعیت بسیار شد. چون خستگی و کسالت داشتیم نزدیک حوض فواره نماز گزارده، مقارن غروب اندرون رفتیم. الحمدلله اهالی حرم و مهد علیا همه صحیح و سالم بودند. الحمدلله علی الحال که به سلامت و اقبال و تن درستی سفر مازندران به پایان آمد. شکر خداوند را. باز الحمدلله.

www.tabarestan.info

تبرستان

سفرنامه

ناصرالدين شاه

(۱۲۹۲.ق)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بندگان علیحضرت قویشوکت اقدس عمیون

شهریاری وحی روح العالمین فدا شده در سال

خجسته فال تنگ کوریل سه ۱۲۹۲ هجری بازند را

سفر نمودند و روزنامه سفر مبارک

خودشان ایونافونما از روز حرکت

از دارالخلافه بامصره طرابلس روز مراب



ناصرالدین شاه  
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



پیرانی، محمدتقی، انزلی، شیندر، روسیه

موسیو بهلر و عده ای از صاحبمنصبان  
 عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران





میرزا آقاخان نوری صدر اعظم  
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

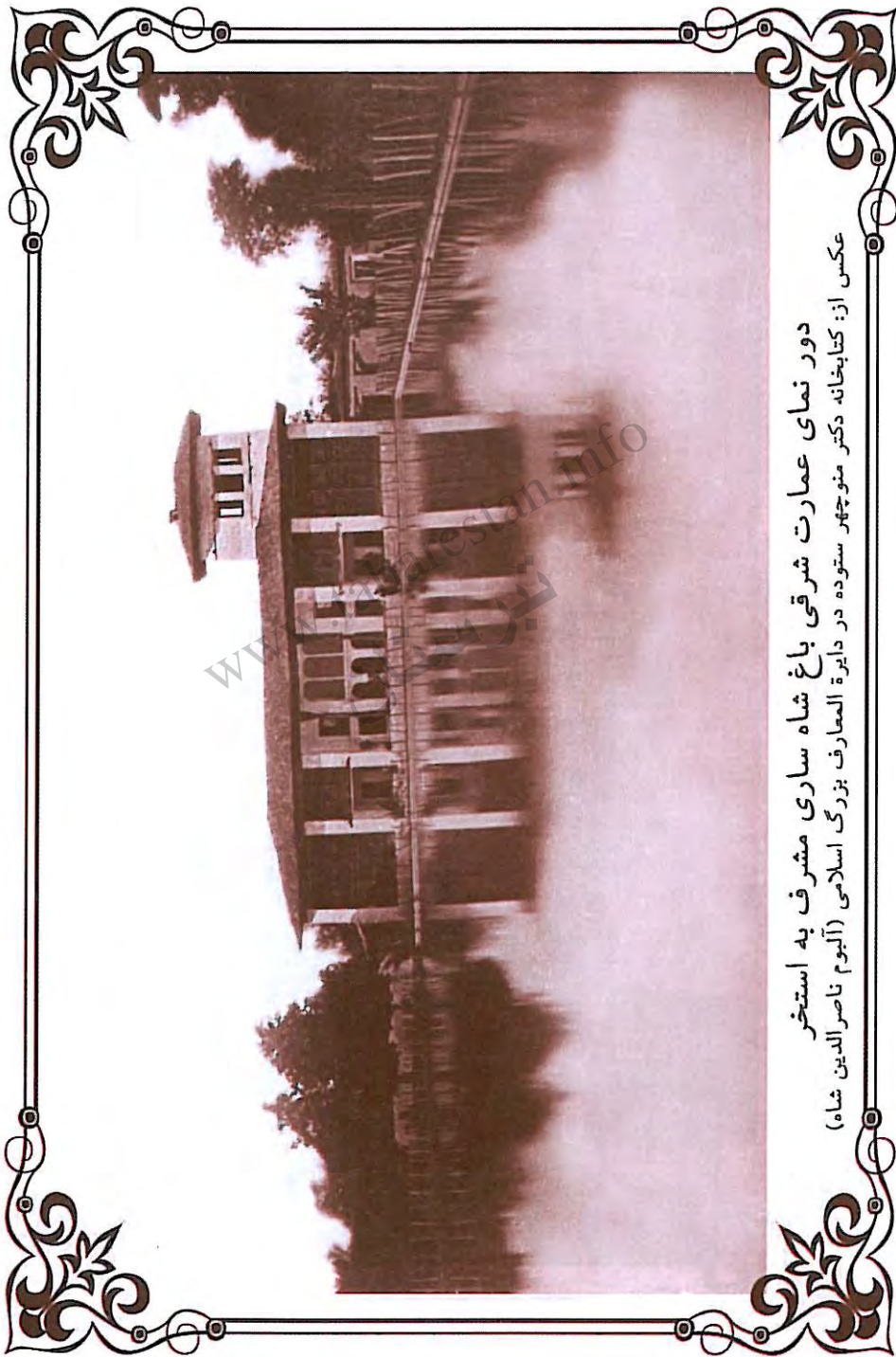


سر در حکومتی ساری در ۱۲۸۳ قمری  
عکس از: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

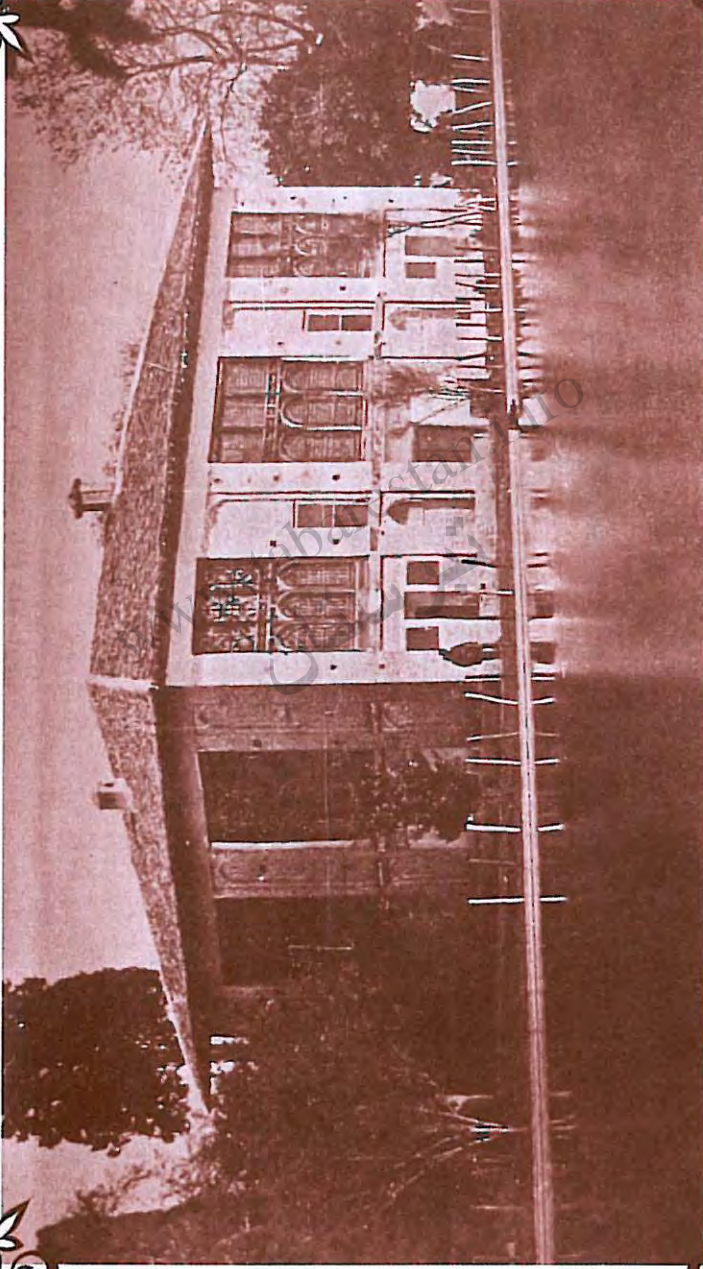
موزه گنجینه تاریخی آذربایجان

Porte d'entrée du Palais d'Etat à Sari Mazenderan





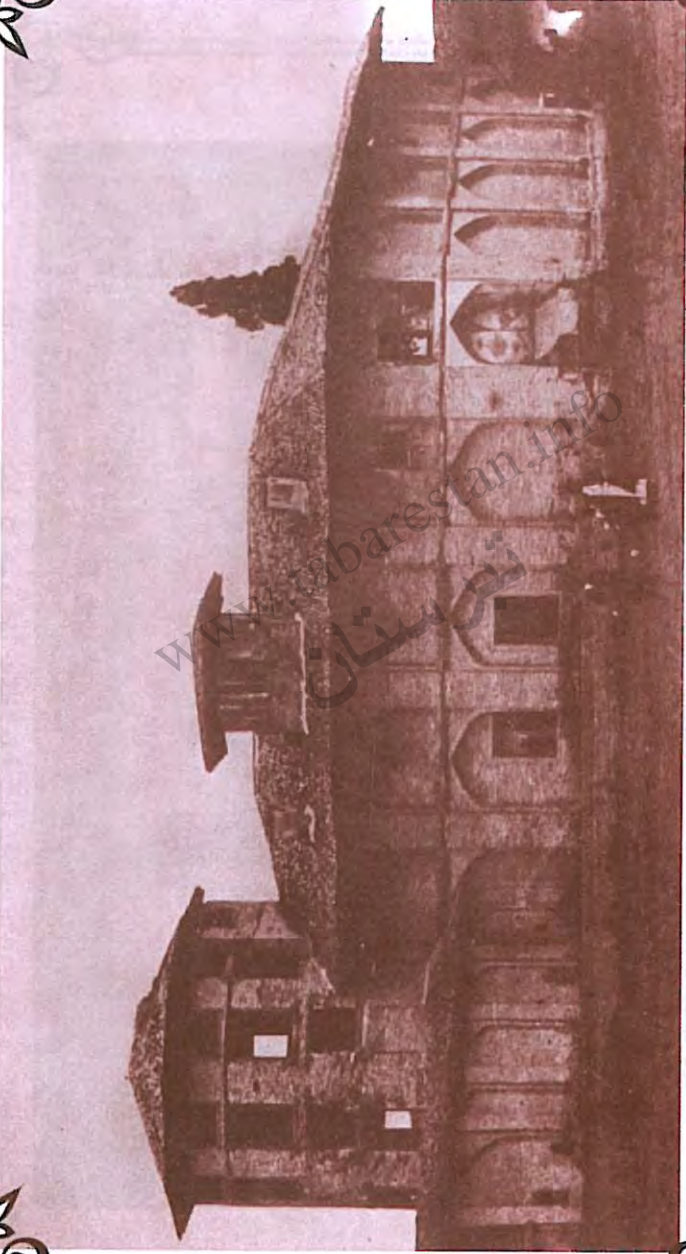
دور نمای عمارت شرقی باغ شاه مشرف به استخر  
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)



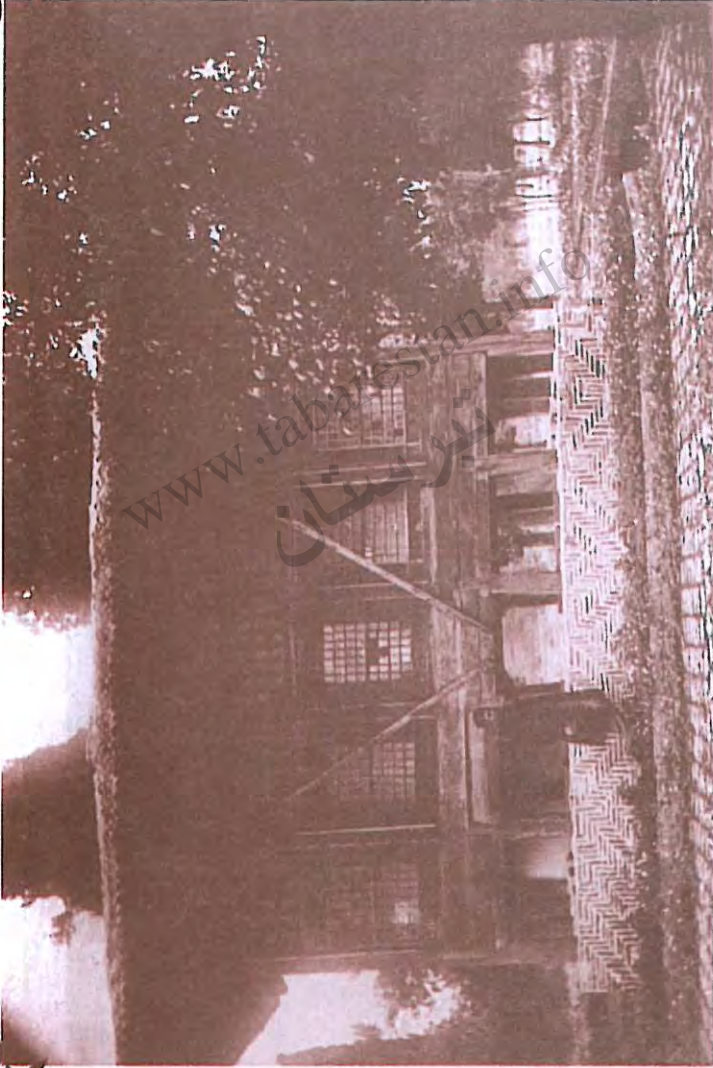
### عمارت باغ شاه ساری

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)





عکس برج و یک طرف از عمارت آقا محمدخانی که به میدان ساری نگاه می کند.  
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)



عمارت چوبی در وسط باغ شاه ساری

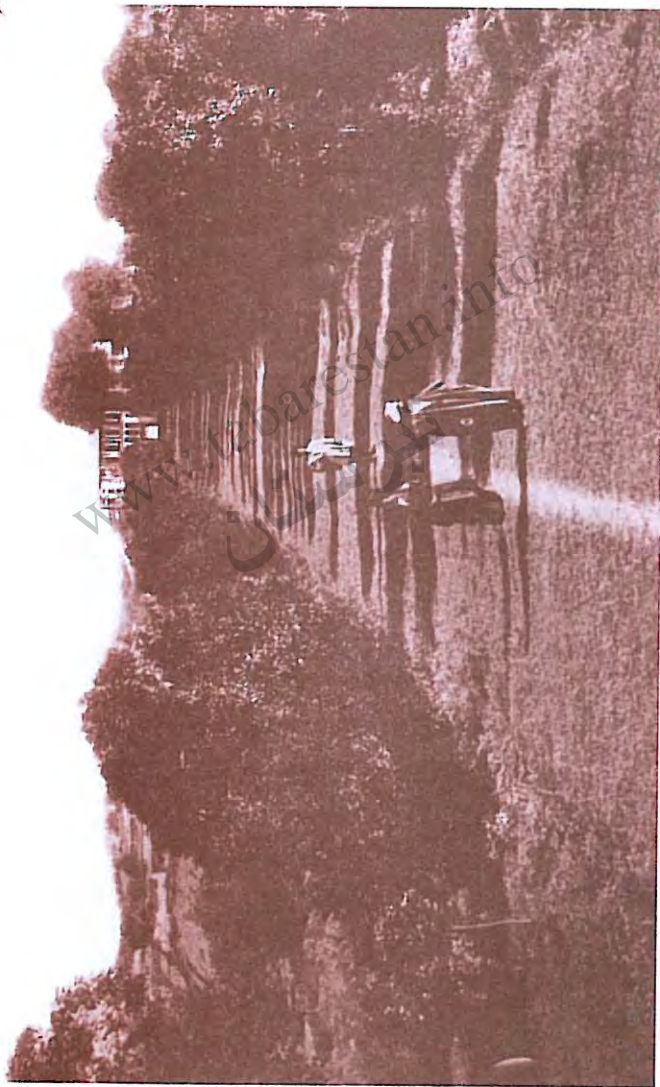
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)





سر در ناصرى باغ شاه سارى و تقاره خانه  
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر مستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامى (آلبوم ناصرالدین شاه)

www.tabarestan.info  
تبرستان



باغ شاه ساری  
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)

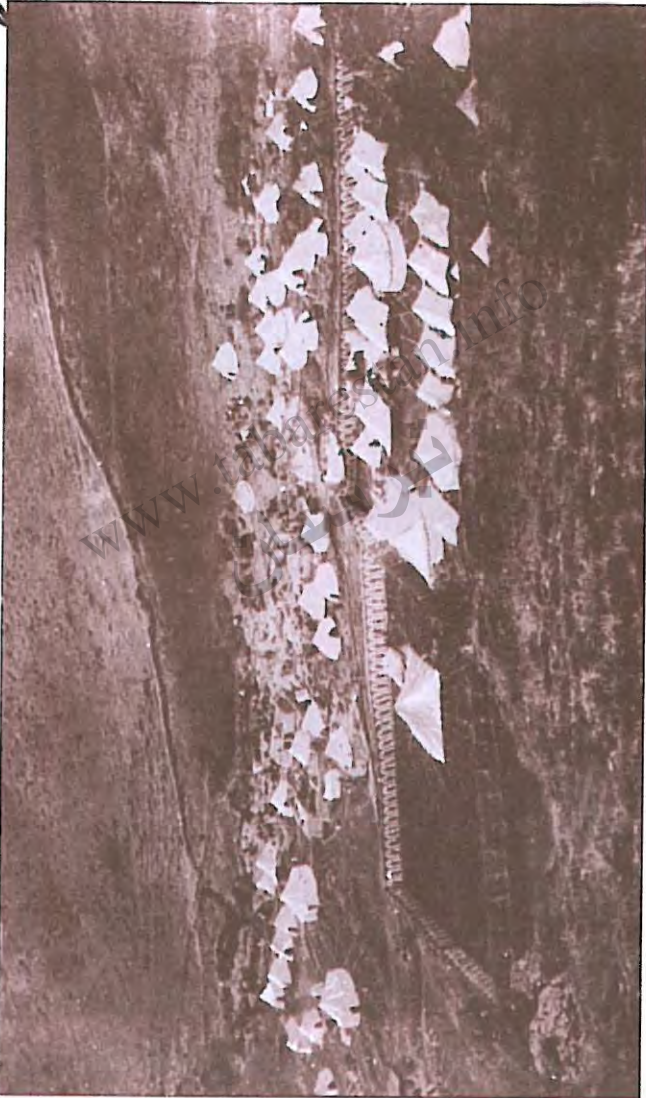


کتابخانه خان سرتیپ لاریجانی واقع در آباد نیم فرسخی آمل  
که از سمت جنوب انداخته شده است. محرم الحرام سنه ۱۲۸۳ مطابق با پارس نیل.



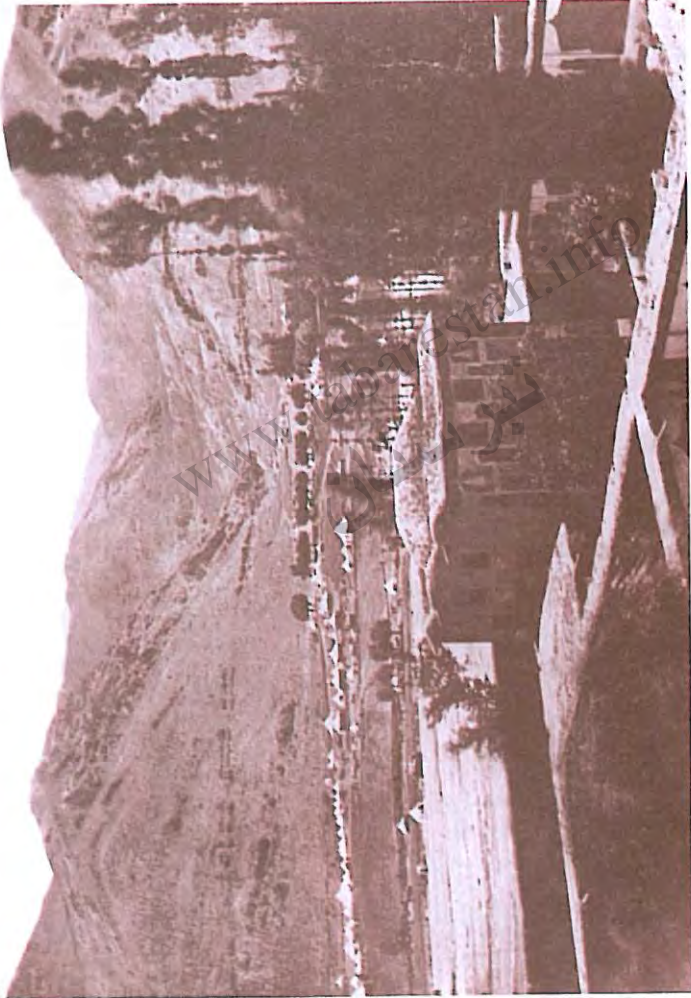
عکس سردر خانه عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی واقع در آباد نیم فرسخی آمل  
که از سمت جنوب انداخته شده است. محرم الحرام سنه ۱۲۸۳ مطابق با پارس نیل.  
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



اردوی ناصرالدین شاه در سواد آباد سواد کوه  
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران





عمارت حكومتی بلده و قدری از اردوی ناصرالدین شاه  
عکس از: کتابخانه دکتور منوچهر ستوده در فایرةالمعارف بزرگ اسلامی



عکس پل رودخانه پلور که از کوه اسک جاری است. از بناهای حاجی میرزا بیک  
نوکر صدر اعظم سابق است. رو به جنوب انداخته شد. ۴ شهر صفرالمظفر ۱۲۸۳  
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی





خیابان سرو باغ شاه ساری

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرة المعارف بزرگ اسلامی

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه اعتماد السلطنه

بندگان اعلیٰ حضرت قوی شوکت اقدس همایون<sup>۱</sup> شهریارِ روحی و روح العالمین فداه در سال خجسته فال تنگوزئیل<sup>۲</sup> سنه ۱۲۹۲ هجری به مازندران سفر فرمودند و روزنامه سفر مبارک خودشان را یوماً فیوماً از روز حرکت از دارالخلافت باهره طهران تا روز مراجعت و ورود به مقر خلافت مرقوم به دستخط همایون فرموده‌اند و این بنده درگاه صنیع الدوله محمدحسن<sup>۳</sup> حسب الامر قدر قدر جهان مطاع همان روزنامه مبارک را به عینها بدون تحریف حرفی یا تغییر مطلبی نگاشته به حلیه طبع در می‌آورد.

بسمه تبارک و تعالی

### سان دیدن در دوشان تپه

حالا اواخر سنبله است. هواها خوب و ناخوشی نیست. ارزانی و فراوانی نعمت الحمدلله زیاد است.

۱. اصل : همیون. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. تنگوزئیل : سال خوک. براساس تقویم اویغوری یا مغولی که دارای یک دوره دوازده ساله بود.

شنبه هفدهم شعبان در صحرای دوشان‌تپه مشق حرکت افواج شد. جمیع سفرای خارجه به این مشق و سان قشون دعوت شده بودند. از برای اهالی حرم هم چادر زده، پردهای زنبوری در جلو چادرها آویخته بودند که تماشای مشق کنند. به دستورالعمل سپهسالاراعظم<sup>۱</sup> حرکت قشون خوبی نمودند؛ مشق شلیک پیاده و توپخانه و حرکت افواج واقع شد. هفده فوج پیاده، هشتاد عراده توپ [و] دو هزار سوار در آن میدان سان دادند.

### حرکت به سوی مازندران

صبح سه‌شنبه بیستم شعبان توپ سواری سفر مازندران انداخته شد. از حرم‌خانه که بیرون آمدم نایب‌السلطنه<sup>۲</sup>، سپهسالاراعظم و سایر وزراء و صاحب‌منصبان قشونی و اعیان و اشراف حاضر بودند. آن شب را به اقدسیه رفتیم که یکی از قصرهای بیلاقی سلطنتی است. سه شب در اقدسیه توقف شد.

روز شنبه بیست و چهارم از گردنه تلحرز<sup>۳</sup> به سمت اوشان رفتیم. در بالای گردنه تلحرز دوربین انداختم به کوه ورجین؛ قریب هزار و پانصد ارغالی<sup>۴</sup> که همه قوچ بودند به نظر آمد که شمرده شدند. آب رودخانه جاجرود بسیار کم است در این فصل، و زیاده از پانزده سنگ<sup>۵</sup> به نظر نیامد.

یکشنبه بیست و پنجم در اوشان توقف شد.

### شکار در شکرآب

بیست و ششم از اوشان به شهرستانک حرکت نمودیم. سینه‌ام امروز قدری درد می‌کرد. از راه گردنه آهار به واسطه بُنه زیاد که راه را مسدود کرده بودند ممکن نشد به

۱. میرزا حسین خان سپهسالار اعظم، صدراعظم ناصرالدین شاه در این دوران است.

۲. کامران میرزا نایب‌السلطنه فرزند ناصرالدین شاه.

۳. امروزه به صورت «تلهرز» نوشته می‌شود.

۴. ارغالی: قوچ وحشی.

۵. سنگ: واحدی برای نشان دادن مقدار جریان آب که در هر منطقه مقدار و شیوه اندازه‌گیری آن متفاوت است.

(فرهنگ بزرگ‌سخن)

شهرستانک برویم. لابد از راه شکراب راندم. در بلندی بالای شکراب پیاده شده به البرز دورین انداختم. شکاری ندیده. سوار اسب پلنگ شده قدری راه که رفتم به یورت اردوی سابق رسیدیم که همه ساله آنجا می‌افتادیم. روباهی از جلو اسب من در آمد. در این بین میرشکار در قلّه کوک داغ بود ما هم این طرف. شش عدد بره و میش از طرف کوک داغ آمد. من سوارها را گذاشته با ابراهیم خان و امین خلوت به سمت شکار تاختیم. تفنگ چهارپاره زنی دوش من بود تفنگ گلوله زنی دست امین خلوت. چون بد اسب می‌دوانید امین خلوت به ما نرسیده عقب ماند. من به استادی خود را به شکارها رساندم. روی تپه آن طرف اردوی یورت شکرآب، شکارها ایستاده بودند. مرا که دیدند به سمت آنها می‌رانم گریختند. سواره روی اسب چهار پاره انداختم نخورد. بعد ابراهیم خان تفنگ گلوله زن را از امین خلوت گرفت به من داد. پیاده شده با تفنگ گلوله زن به سمت شکار انداختم. معلوم نشد خورده یا نخورده است. دوباره سوار شده تاختیم. شکارها برگشتند به طرف کوک داغ. چند جا نزدیک شدیم اما باز تیررس تفنگ نبود. دور بودند. تا اینکه شکارها را گم کردیم.

میرشکار از بالای کوک داغ متصل داد می‌زد. من پیاده قدری گشتم. زمین خوردم. سینه‌ام هم درد می‌کرد. گلو خشک شد. عرق زیاد کردم. بعد سوار شده برگشتم. دیدم سوار زیادی رو به من می‌تازد. میرزا عبدالله خان آمد که شکار را همانجا که تفنگ انداخته بودید گلوله خورده پیدا کردند. بسیار خوشحال شدم. همه سوارها جمع شدند. عظیم بیگ تفنگدار و یک جلودار، شکار را آوردند. بره امساله و ماده بود. از راه ناظم خلوت<sup>۱</sup> سرازیر شده رفتیم به سرچشمه گله‌کیله چادر زده هندوانه و عصرانه صرف شد.

آب چشمه شهرستانک قدری کم شده است. زیاد از پنج و شش سنگ نیست. فره کبک<sup>۲</sup> و تیهو<sup>۳</sup> در گله‌کیله به قدری بود که حساب نداشت. امیرآخور و قوش‌چی‌ها شکار کردند. عصری از راه چشمه آمدیم پائین. اردو را آن سمت ده شهرستانک زده‌اند.

۱. اعتمادالسلطنه در المائر و الاثار «ناظم خلوت» را لقب آقا رضاخان ثبت کرده است. ص ۳۱۹

۲. فره کبک : جوجه کبک

۳. تیهو: نوعی کبک و از پرندگان بومی ایران است.

امین‌حضور<sup>۱</sup> و ایلخانی<sup>۲</sup> نرسیده به ده این طرف چادر زده بودند؛ پریروز از راه توجال آمده‌اند. خلاصه غروبی به منزل رسیدیم. جای چادر بسیار خوب و باصفاست. شب را الحمدلله به راحتی خوابیدیم.

سه‌شنبه بیست و هفتم در شهرستانک اتراق شد. از ملتزمین که امروز رسیدند مسیو هبنه<sup>۳</sup> دندان‌ساز فرنگی بود.

### از گچسر تا میخ‌ساز<sup>۴</sup>

چهارشنبه بیست و هشتم منزل گچسر است. دیشب هوای شهرستانک خیلی سرد بود. امروز در بین راه ابوالحسن‌خان سردار دیده شد. از دو آب گذشته کنار رودخانه به ناهار<sup>۵</sup> افتادیم. حکیم طولوزان روزنامه فرنگستان می‌خواند، صنیع‌الدوله ترجمه می‌کرد. از اینجا میرشکار و میرزا عبدالله‌خان پیشخدمت و یک نفر مهندس فرستادیم که بروند راه گدوک زانوس را بسازند. چهار ساعت به غروب مانده وارد گچسر شدیم. چادر را جای همیشه که اینجا می‌آمدیم زده‌اند و بسیار باصفاست.

پنجشنبه بیست و نهم در گچسر اتراق کردیم. حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله<sup>۶</sup> [و] ولی‌خان تفنگدار خواه‌وند که از کجور رسیده بودند به حضور آمدند و باز مرخص شده رفتند به کجور که تدارکات ورود را معین کنند. دیروز قوش شکاری امیرآخور و

۱. آقا علی آشتیانی امین حضور از رجال درباری ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ ق ملقب به امین حضور گشت.

۲. الله قلی میرزای ایلخانی.

۳. اعتمادالسلطنه در المآثر و الآثار نام او را مسیو هیبنه دندان‌ساز ثبت کرده است. ص ۳۹۰؛ دکتر برتراند هیبنه (Bertrand Hybennete) ملقب به «مسن السلطنه» در شهر ونزبورگ سوئد به دنیا آمد و پس از تحصیل در رشته دندانپزشکی در شهر پاریس به وسیله دکتر طولوزان فرانسوی به ایران دعوت شد و سی و پنج سال در ایران به شغل دندان پزشکی مشغول بود. برای اطلاع بیشتر بنگرید به مقاله دکتر کافیه رفیع با عنوان «اولین دندان‌پزشک و اولین سند قرارداد دندان‌پزشک» در پایگاه اینترنتی دندان پزشکی ایرانیان به آدرس: [www.irdden.com](http://www.irdden.com)

۴. امروزه «میخ‌ساز» به چهار آبادی کندلوس، گیل‌کلا، میرکلا و پیده گفته می‌شود.

۵. اصل: نهار، در موارد بعد نیز تصحیح شد.

۶. حبیب‌الله خان پسر ولی‌خان سرتیپ تنکابنی و پدر محمولی خان سپهسالار اعظم بود و در ۱۲۸۶ ملقب به ساعدالدوله شد.



آقاوجیه را قراقوش<sup>۱</sup> گرفته خورده است. اینجا می گفتند محمدقلی بیگ بلوک باشی در زانوس فوت شده است و شرح حال محمدقلی بیگ از این قرار است: این شخص بسیار معمر بود و قریب یک صد و سه سال عمر داشت. در زمان سلطنت آقامحمدشاه مرحوم در جنگ های تفلیس و داغستان همراه اردو بوده است و الی این زمان که فوت شد با کمال بنیه و شعور بود. تند راه می رفت و به قاعده تکلم می کرد و تمام قوایش بجا بود و عجب این است که یک دندان او نیفتاده بود.

جمعه سلخ شعبان باید به دونا رفت. صبح که سوار شدیم علاءالدوله<sup>۲</sup> امروز دیده شد. اگر چه از اول سفر در رکاب بود لیکن به واسطه درد دندان که منجر به کشیدن دندان شد به حضور نیامده. امروز که احوالش بهتر شده آمده بود. علاءالدوله عرض کرد میرزا داودخان و میرزا عیسی، وزیر سابق طهران آمده اند. آنها هم به حضور آمدند. از گردنه کندوان گذشتیم. از راه ساخته رفتیم. به سر گردنه سیاهبیشه به ناهار افتادیم. حکیم طولوزان و صنیع الدوله روزنامه های فرنگستان خواندند. هوا بسیار سرد بود. بعد از ناهار رفتیم میان جنگل حوالی سیاهبیشه شکار کبک و تیهو نمودم. وقتی که وارد منزل که دوناست شدیم فراشان پیشخانه که دیروز می آمده اند در سر گردنه کندوان یک گله شکار میان آنها ریخته بود یک بره شکار را گرفته زنده به حضور آوردند. امروز وارد خاک مازندران شدیم. اول خاک مازندران از گردنه کندوان به این سمت است.

شنبه غره رمضان امروز از دونا به پل باید برویم. صبح سوار شده به طرف مغرب رانیدیم. قدری دورتر از ده گردنه ایست رو به شمال. بالا رفتیم. گردنه بسیار بد، پر گرد و خاک، باریک و سنگلاخ که اغلب جاها پیاده شده تا رفتیم بالا. آن طرف گردنه که سرازیریست سنگ ندارد. اما گرد و خاک زیاد بود باد هم از عقب می وزید. تا رسیدیم به دره و ده کمرین اما خود ده پیدا نبود. رو به مشرق دره راه گرفته رانیدیم. رودخانه کوچکی از این دره رو به مغرب می رود. در آخر دره کمرین و آخر دره ایلکا چادر زدند، راحتی نمودیم. کاغذ زیادی که از شهر رسیده بود خوانده جواب نوشتم.

۱. قراقوش: نوعی باز شکاری.

۲. محمدرحیم خان فرزند محمدحسن خان نسقی باشی در سفرهای ناصرالدین شاه مسئول نظم اردو بود. در ۱۲۷۸ ملقب به «علاء الدوله» شد و در ۱۲۹۲ وزیر اعظم دربار شد.

سه ساعت به غروب مانده سوار شده خیال کردیم منزل نزدیک است. اغلب مردم جلو رفته بودند به منزل؛ امین‌الملک<sup>۱</sup>، امین‌السلطنه<sup>۲</sup>، آجودان مخصوص [و] زیندار باشی مانده بودند. رانندیم از دره کمر بن رو به شمال رفتیم. بعد دره حاصل‌خیزی بود. رو به مشرق قدری رانده به گردنه [ای] دیگر رسیدیم اگر چه راه سنگلاخ و پرتگاه نیست لیکن پر گرد و خاک و طولانی و خیلی سخت است. بسیار خسته شدیم. رسیدیم به اول دره نسن که این دره و رودخانه [ای] که از وسط این دره می‌گذرد و چشمه‌سارهای اطرافش تماماً به یوش و از آنجا به بلده نور می‌رود. به ده نسن نرسیده در سر راه ملک‌چشمه<sup>۳</sup> عمله کار می‌کند. این راه به قریه زانوس کجور می‌رود و چون راه اردوست می‌سازند. از ملک‌چشمه به نسن یک میدان اسب راه است. باید یورت اردو را در ملک‌چشمه قرار می‌دادند نسقچی خبط و اشتباه کرده قریه پل را تعیین نموده و اردو در پل افتاده بود که هیچ دخلی به این راه ندارد.

خلاصه رانده از نسن گذشتیم. شاهزاده کوه<sup>۴</sup> محاذی نسن است. این کوه از کوه‌های بلند این صفحات و کوهی مجرد و مخروطی است. خیلی بلند و سنگلاخ که هیچکس نمی‌تواند بالای آن برود. هر چه می‌رانندیم اثری از اردو ظاهر نمی‌شد. به غروب هم نیم ساعت بیشتر نمانده و باز یک فرسنگ تا منزل راه داریم. غروبی خسته و کسل وارد اردو شدیم. فردا را به جهت خستگی مردم باید اطراق کرد. چون این منزل از بیلاقات خیلی سخت و این فصل اول پائیز است هوا بسیار سرد و منقلب بود.

یکشنبه دوم اطراق شد. چند روز است سرم مستمراً درد می‌کند و مزاجاً کسل هستم. دوشنبه سوم امروز باید به قریه زانوس کجور برویم. صبح زودی حرکت کردیم. الحمدلله هوا بسیار صاف و بی‌باد و بی‌مه بود. جای بسیار شکر است. اگر باران می‌بارید با این کثرت مردم و راه تنگ بسیار بد می‌گذشت. اما یک راه از همین قریه پل می‌رود به دهات میخ‌ساز کجور که نزدیک زانوس است و راه بسیار خوبی است. لازم نبود که

۱. میرزا علی‌خان منشی‌حضور در سال ۱۲۹۰ ق پس از فوت ناگهانی پدر زن خود پاشاخان امین‌الملک به امین‌الملک ملقب گشت.

۲. محمدعلی خان امین‌السلطنه داماد امین‌السلطان.

۳. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات «چشمه ملک‌شاه» ثبت کرده است. (ص ۲۷)

۴. امروزه به «آزادکوه» معروف است.

اردو مراجعت به ملک‌چشمه نموده و از آنجا بالا برود. چون اینجاها را درست بلد نبودیم باز مراجعت کردیم به قریه نسن که پریروز از آنجا گذشته بودیم و از راه ملک‌چشمه به زانوس رفتیم. راهی را که ساخته بودند چون مملو از مردم و بنه بود لابد از کناره راه که سنگلاخ و بی‌راه است رانندیم. بسیار بد گذشت. از بنه‌ها گذشته بالای گردنه که رسیدیم راه دو شعبه شد؛ از یک راه مردم و بنه رفتند از راه دیگر که خلوت بود ما رفتیم. در سر قلّه کوه چادر زده قدری راحت نمودم. جواب عرایض و مطالب سپهسالاراعظم را نوشته فرستادیم. زغال‌سازها اغلب اشجار جنگل را بریده زغال کرده‌اند. از چند سال قبل الی حال که این راه را دیده بودم اشجار زیاد انداخته جنگل را خالی کرده‌اند. از ده اطلاق‌سرا زیر شده به اردو رفتیم. جمشیدخان<sup>۱</sup> نام پسری دارد ساعدالدوله؛ از صبیّه مرحوم بلوک‌باشی است. دم سراپرده ایستاده بود. دوازده سال دارد. چادر ما را جای یورت همه ساله نژده‌اند. نزدیک به قریه زانوس است.

سه‌شنبه چهارم در زانوس اطراق شد. چون بعد از این راه‌های مازندران تنگ و جمعیت اردو هم زیاده از آنچه لازم است بود در این منزل قریب شش‌صد نفر از عمله‌جات کم شده مرخص طهران شدند. عصر امروز سوار شده قدری بالای اردو گردش نمودیم. عسل زانوس و کلیتاً بلوک کجور بسیار ممتاز و خوب است به طوری که می‌توان گفت از حیثیت طعم و عطر در هیچ جا پیدا نمی‌شود. معاینه عطر بنفشه و بیدمشک دارد. و این نیست مگر به واسطه گل و گیاه زیاد معطری که در این جنگل است. دیروز که از پل به زانوس می‌آمدیم بالای گردنه که به مازندران نگاه می‌کردم دیدم روی جنگل و جلگه مازندران را کلیتاً مه گرفته اما روی دریا که از آنجا پیدا بود صاف و دریا خوب پیدا بود.

چهارشنبه پنجم صبح هوا خوب و صاف بود. محقق<sup>۲</sup> که پریروز از منزل پل به زانوس می‌آمد از راه دهات میخ‌ساز آمده بود؛ شکار زیاد در راه دیده بود. او را به اتفاق میرشکار جلو فرستادم. صبح زود که رفته شکار پیدا کنند تا ما هم از عقب برسیم. همراه من مهدی‌قلی‌خان، زیندارباشی، نایب‌ناظر، ناظم‌خلوت، ساعدالدوله، ولی‌خان [و] ابراهیم‌خان

۱. جمشیدخان پس از فوت پدر لقب ساعدالدوله گرفت و در دوره مشروطه ملقب به سردار کبیر شد.

۲. محمد حسن خان محقق یا خان محقق از پیشخدمتان ناصرالدین شاه.

بودند. از دهات میخ‌ساز گذشته آب خوب زیادی به قدر پنج سنگ از ده بالای میخ‌ساز می‌آید. میخ‌ساز عبارت از سه ده است: کندلوس، گیل‌کلا [و] پیده. اگرچه میرشکار را به جهت پیدا کردن شکار صبح فرستاده بودم لیکن خیال خودم این نبود که از دهات میخ‌ساز<sup>۱</sup> تجاوز کرده آن روز به قلّه کوه بروم. در این بین هم میرشکار پیدا شد که تا به قلّه خیلی مسافت و رفتن، اسباب کسالت است لهذا همانجا چادر زده راحت نمودم. جواب عرایض سپهسالار اعظم نوشته شد. عصری مه کوه را گرفت. هوای بسیار خوبی شد. در مراجعت به اردو بلدرچین به حدّی زیاد بود که با دست می‌شد گرفت. در این رودخانه‌ها ماهی قزل‌آلا زیاد است. رودخانه میخ‌ساز با رودخانه زانوس پائین‌تر به هم وصل شده و در پل زغال داخل رودخانه چالوس شده به دریا می‌ریزد.

### در راه قریه پل و شکار در آنجا

پنجشنبه ششم صبح باید برویم به قریه پل که یکی از دهات معظم خواجه‌وند نشین کجور است. رودخانه زانوس و میخ‌ساز که دیروز ذکر شد جایی که به هم وصل می‌شوند درّه تنگ، عمیق، پر جنگل [و] بیراهه است و هر قدر پائین‌تر می‌رود این درّه گودتر و بیراهه‌تر می‌شود اما طرفین درّه راه عبور است. امروز هوا بسیار خوب است. سر کوه‌ها را مه گرفته لیکن پائین بی‌مه و صاف و خوش هواست. ما از دست راست درّه و رودخانه می‌رفتیم. راه بسیار باصفا و پر آب و پر گل است و تا اردو زیاده از دو فرسخ مسافت نبود. به حوالی اردو که رسیدیم آن طرف درّه و رودخانه مذکور کوهی دیدم پر جنگل و باصفا مگر قدری از وسط این کوه طبیعتاً بی‌جنگل بود ولیکن اطرافش جنگل تاریک انبوهی بود. میل کردم آنجا بروم اما از این درّه و رودخانه به آن طرف هیچ راه نبود مگر در نزدیکی سراپرده که زیر قریه پل افتاده بود. از محلی که قاطرخانه بود راهی از درّه و رودخانه به آن طرف داشت. یک پلی هم بر روی رودخانه بود که عبور از آن با اسب خطر داشت. پیاده گذشتم. کل قاطرها را آورده بودند آب می‌دادند. راه را گرفته بودند. به زحمت زیاد گذشتیم.

۱. [حاشیه:] این بلوک میخ‌ساز به جهت آن می‌گویند که اینجا بعضی کارخانجات آهن‌سازی دارد.

به ولی‌خان خواه‌وند تفنگدار گفتم در این کوه و جنگل باید مرال باشد. تو مراجعت به پول بکن شکارچی اهل بلد و شاخ بیار. تفصیل شاخ که اینجا ذکر می‌شود از این قرار است و چیز بسیار عجیب غریبی است: در این فصل که اوّل پائیز و اوّل مستی مرالهای نر و ماده است علی‌الخصوص مرال نر، شکارچی شاخ گاوی تعبیه کرده که مثل صدای مرال نر صدا می‌کند. شکارچی‌های بلد به خصوص خود این ولی‌خان تفنگدار در زدن شاخ مهارت کامل دارند. در جنگل‌های وحشی و طبیعی که عبور و مرور کم می‌شود شکارچی زیر درخت جنگل در نقطه مساعدی پنهان شده شاخ می‌زند. مرال نر که از دور این صدا را می‌شنود و تصور می‌کند مرال نر دیگری آنجا آمده و یقین ماده مرالی هم همراه دارد. به خیال اینکه خود را به او رسانده ماده آن را ضبط کند به خط مستقیم معجلاً خود را به نقطه [ای] که شکارچی پنهان شده می‌رساند. به طوری که مکرر دیده شده است که به چهار پنج ذرعی شکارچی نزدیک می‌شود، آن وقت شکارچی با تفنگ او را صید می‌کند.

خلاصه از رودخانه گذشته سربالا شدیم. کوه نرم، بی‌سنگ، صاف، پر از علف‌های معطر و گل بود. به همان جایی که از دور دیده و منظور<sup>۱</sup> بود رسیدیم. پیاده شده چادر زدند. اغلب پیشخدمت‌ها همراه بودند. نوشتجاتی که از سپهسالار اعظم و غیره رسیده بود خوانده جواب نوشتم. در این بین ولی‌خان و اسمعیل شکارچی با شاخ مزبور رسیدند. سوار شده رفتیم به جنگل بسیار خوب باصفائی که درخت‌های بسیار بلند از هر جور و زمین سبز پر گل علی‌الخصوص گل سرخ رشتی داشت و در خوشگلی و صفا معاینه بهشت بود. نقطه مابین جنوب و مغرب را گرفته رفتیم. مسافتی را سواره رانده بعد مدتی هم پیاده رفتیم. این جنگل طوری وسیع و بزرگ و بی‌انتهاست که شخص هر قدر زرنگ و هشیار باشد که بلد نباشد چنان مفقودالایر می‌شود که هیچ از او خبری نخواهد شد. ولی‌خان در دو سه جا شاخ زد. ابتدا چیزی ظاهر نشد. بعد قدری دورتر رفته باز مشغول شاخ زدن شد.

من و ناظم خلوت که تفنگ دو لوله انگلیسی ته‌پر دست او بود زیر درختی نشستیم. ولی‌خان و اسمعیل شکارچی شاخ زدند. یک مرتبه دیدم مرال نر بسیار بزرگی آمد.

شاخ‌های بسیار بلند و در هر شاخی ده قلاج<sup>۱</sup> داشت. به ناظم خلوت گفتم به ولی‌خان بگو باز شاخ بزند که مرال نزدیک‌تر بیاید. شاخ زد. هشتاد قدمی من ایستاد و بعل<sup>۲</sup> داد. من تصور کردم شاید نزدیک‌تر از آن نیاید و ملتفت شده فرار کند. همان‌طور که نشسته بودم تفنگ گلوله‌زن ته‌پر را به مرال خالی کردم. یقین کردم خورده است. دیدم مرال سر پائین فرار کرد و نیفتاد. دیگر لازم نیست که مراتب افسوس خود را بنویسم که چه قدرها دل‌تنگ شدم. و یقین زخم منکری به او رسیده و نیفتاده بود و از دست رفت.

خلاصه بسیار کسل سوار شده آمدیم. ولی‌خان و اسمعیل شکارچی را که بلد این جنگل بودند عقب رده مرال که خون زیاد از او ریخته بود فرستاده، خودم به سمت آفتاب‌گردان مراجعت نمودم. چون زمین این جنگل تماماً گل‌سرخ و چمن است و خاک نیست که بواسطه اثر پا راهی که ابتدا آمده بودیم معلوم شود که از همان راه به آفتاب‌گردان مراجعت کنیم و درخت‌های این جنگل هم همه به یک اندازه بلند است کوتاه و بلند نیست که این تغییر وضع را اقلأً شخص نشان کرده راه را گم نکند لهذا در مراجعت راه را گم کرده. امین حضور و ناظم خلوت و ابراهیم‌خان همراه بودند. هر قدر ابراهیم‌خان و ناظم خلوت فریاد زدند توی جنگل که شاید سوارهایی که در پهلوی آفتاب‌گردان گذاشته بودیم ملتفت شده و به اثر صدا پیش ما بیایند هیچ معلوم نشد و فریاد و صدای ما به آنها نرسید. این چند نفری که با من بودند اینها هم در جنگل متفرق شدند که بلکه راه را پیدا کنند. هوا مه بود و تاریک. معلوم نبود به کدام سمت باید رفت.

تا کم‌کم هوا صاف شد. به واسطه تعیین نقاط اربعه از حرکت آفتاب در آسمان معلوم شد مشرق کجاست. چون اردو سمت مشرق این جلگه واقع شده بود طرف مشرق را گرفته راندم و به خط مستقیم وارد اردو شدیم که در زیر قریه پول است. در بین راه به نوکرها و سوارها رسیدیم. در این جنگل امروز علفی مشابه دارچین که از هندوستان می‌آوردند دیده شد. در این فصل خشک شده تخم کرده بود. طعماً و عطراً

۱. قلاج: دهخدا آن را «به زور کشیدن کمان» و نیز «مقدار درازی هر دو دست» معنی کرده است اما در اینجا به معنی گره‌های شاخ مرال که نشانگر طول عمر آن است، می‌باشد.

۲. بعل: سرگشته شدن

معاینه دارچین بود. دهاتی که امروز دیده شد از قریه زانوس الی منزل، دست راست توی درّه لرگان<sup>۱</sup>، وسط راه کیاکلا، دست چپ ساس<sup>۲</sup>.

### به سمت کجور

جمعه هفتم رمضان از پول به کجور باید رفت. از اردو به فاصله خیلی به قریه پول رسیدیم. امامزاده ایست در پول موسوم به امامزاده علی. بالای کوه مشرف به قریه درخت جنگلی زیاد بود می گفتند امامزاده نظر کرده است هر کس از شاخ‌های آنها قطع کند یقیناً خواهد مرد، از آن جهت است که اهل ولایت این اشجار را قطع نمی‌کنند. از گردنه لاشک گذشته صحرای لاشک پیدا شد. از عجایب اینکه چند سال قبل که اینجا آمده بودیم صحرای لاشک خشک بود دو سال است دریاچه [ای] در وسط جلگه لاشک پیدا شده و آب زیادی جمع شده. دور دریاچه نزدیک یک فرسخ است اطراف آن نی زیاد روئیده انواع مرغابی دارد و آب به جزئی نسیمی متموج می‌شود. حقیقتاً خیلی عجب است. هر کس چیزی می‌گوید؛ بعضی می‌گویند سیل آمد و اینجا دریاچه شد؛ بعضی می‌گویند برف زیاد آمد و آب شد و این دریاچه تشکیل یافت. به هر تقدیر حالا دریاچه خیلی بزرگی است و عجب‌تر این که همین زمین‌ها که آب گرفته دریاچه شده است چندین سال بود که ما بین اهالی کجور در مالکیت آن منازعه بود که عرض به دیوانخانه عدلیه کرده بودند. حالا که این اراضی را آب گرفته دریاچه شده است قطع نزاع گردیده. در حوالی دریاچه چادر زدند استراحت نمودیم.

دست چپ در بلندی کوه ده کوشکک<sup>۳</sup> بود و ده چورن<sup>۴</sup>. خانه‌های این دو ده الی کجور بام‌هایشان به سبک عراق است، چوبی و سفالی نیست. این بلوک را کوپر<sup>۵</sup> می‌گویند. پالوی بالا و پالوی پائین دو ده است، در حوالی اینجاها. از گردنه کجور که

۱. اصل: ترکان

۲. امروزه «اسلام‌آباد» گفته می‌شود.

۳. امروزه به صورت «کشکک» هم نوشته می‌شود.

۴. اصل: چوزن. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۵. امروزه «کوهر» گویند و به دو قسمت کوهرعلیا و کوهر سفلی تقسیم می‌شود. ظاهراً «پالوی بالا و پالوی

پائین» اشاره به همین ناحیه دارد.

بالا رفتیم صحرای کجور پیدا شد. گردنه کوچکی است. از زیر گردنه سه چهار سنگ آب خود به خود جاری بود. نی و علف زیاد در آن روئیده بود. می گفتند این آب هم دو سال است درآمده است. سابقاً هیچ نبود. قنات کهنه [ای] بوده حالا آبش جاری شده. دست چپ لاشک که دامنه شاه کوه است دره‌ایست که قدیماً دهی آنجا بوده مسمی به ناسنگ. از قراری که معروف است سنگی در حوالی آن ده است که در آن سنگ بعضی خطوط قدیمه کنده شده است معلوم نیست چه خطی است. باید فرستاد بخوانند. اهالی چورن ترکی حرف می‌زنند. خلاصه راندیم از صحرای کجور که همه باتلاق و نهر زیاد بود با زحمت گذشتیم. از ده پی چلو گذشته به اردو رفتیم. مهدی قلی خان و ساعدالدوله که دیروز به جهت تعیین یورت اردو آمده بودند دیده شدند. اردو مابین لیکوش و امامزاده طاهر و مطهر و هزارخال واقع شده. جای خوبی است به همه طرف دست دارد. ماشاالله خان فراش خلوت در پول قرقاول نری زده بود به حضور آورد. شنبه هشتم سوار نشدم نوشتجات و عرایض جناب آقا خواننده و جواب داده شد.

### شکار در جنگل‌های کجور

یکشنبه نهم صبح سوار شدم اما خیلی دیر. پنج از دسته گذشته رفتم به سمت امامزاده ناجر. یک فرسخ راه بود. به امامزاده نرسیده چادر زدند قدری خستگی گرفتم. جهانگیر شکارچی آمد گفت که مرالی پیدا شده است. توضیح این که جنگل‌های اطراف جلگه کجور قرق دولتی است و شکارگاه مخصوص است. انواع و اقسام حیوانات از چرنده و پرنده و سیب در این جنگل‌ها بی حد است. از قبیل: ببر، مرال، خوک، خرس، قرقاول، کبک متعارفی و کبک چیل و تیهو و سایر طیور.

بعد از اطلاع از پیدا شدن مرال سوار شده راندیم. از ده و رازن<sup>۱</sup> گذشته میرشکار پیدا شد. آمد گفت مرال‌ها از جایی که بودند حرکت کردند. کوه بلندی بود جنگل کمی داشت دست چپ. حاجی شکارچی از همان راه کوه آمد گفت مرال‌ها می‌چرند. پیاده شده و با دوربین نگاه کردم. چهار مرال ماده به نظرم آمد. اگرچه حاجی شکارچی

۱. میرزا یوسف مستوفی‌الممالک معروف به جناب آقا.

۲. امروزه با کمی تغییر «ورازان» نام دارد.



می‌گفت که یک نر هم هست. در باب شکار رفتن که به چه نوع باید رفت و شکار کرد آرای شکارچیان مختلف شد. بعد حاجی‌شکارچی چند پیاده برداشته برد که مرال‌ها را سمت ما رم بدهد. ما هم رانندیم. سوار اسب قزل بودم. راه بسیار بدی بود. از جنگل‌های کوتاه رفتم بالا. مختصر راهی که بود تمام شده و به بیراهه افتادیم. تمام این کوه پوشیده از علف قیاق<sup>۱</sup> بود. ریشه‌های جنگل نمی‌گذاشت که اسب به آسانی حرکت کند. یک راهی هم از دره داشت اما بسیار بد. پیاده خیلی رفتم. مه غلیظی ما را احاطه کرد. خیلی منتظر شدم که هوا باز شود. قدری که هوا باز شد باز سواره و پیاده رفتم بالای سر مرال. میرشکار تا رفت فکر کند که کجا بایستم به جهت خالی کردن تفنگ یک مرتبه از پائین دست جنگل سمتی که مرال‌ها بودند صدائی بلند شد. معلوم شد که مرال می‌آید به سمت ما. می‌دیدم که جنگل را می‌شکافت که صدای اشجار به گوش ما می‌رسید اما خود مرال پیدا نبود. آقا وجیه ملتفت شد که مرال از طرفی که جنگل نبود بیرون می‌آید. مرال که از جنگل بیرون آمد فی‌الغور مه گرفت. معلوم نبود که مرال کجاست! تنها یک نقطه سیاهی در میان مه پیدا بود. با تفنگ محمدزمان خان تفنگدار آن نقطه را نشان کرده انداختم. معلوم شد که به مرال نگرفته فرار کرده است. از همان راهی که آمده بودیم مراجعت به امامزاده ناچر شد. بالای قریه ناچر قدری قرقاول پراندیم. با تفنگ یک خروس قرقاول در هوا زدیم. سلطان‌حسین میرزای صندوقدار یک خروس دیگر با قوش گرفت. عصر وارد منزل شدیم.

دوشنبه دهم هوای بسیار صاف خوبی بود. صبح سوار شده به قصد همین ناچر رانندیم. علاءالدوله همراه بود. قوشچی‌ها بالای ده ناچر قوش انداختند به قرقاول. من رفتم بالای کوه پرت اسبان. تا چمن بالا راه‌ها را ساخته و جنگل را تراشیده بودند. قرقاول زیادی پرید. یک قرقاول کهنه بسیار بزرگ دم دراز قشنگ نر در هوا زدیم افتاد. رفتم به جرگه‌گاه قدیم که شاخ بزنند. از راه بد جنگل کوچک خاردار به زحمت زیاد گذشتیم تا به سر کوه رسیدیم که جنگل نداشت. چادر زدند. پیاده دو سه جا رفتم. ولی خان شاخ زد. مرالی نبود. خیلی پیاده رفتم. بعد سوار شده از همین قلّه سرازیر شدیم. قرقاول زیاد می‌پرید. یکی را مهدی‌قلی‌خان زد. کبک چیل و کبک رسمی هم خیلی بود. عصر به اردو آمدیم.

۱. قیاق: گیاهی است از تیره گندمیان. علاوه بر آن قیاق به معنی دراز قامت و طویل نیز می‌باشد.

سه شنبه یازدهم در منزل توقف شد. الی غروب به کارهای متعلقه به مازندران و جواب نوشتجات طهران گذشت. شب باران و باد شدیدی آمد. صبح دیدم کوه‌های بلند ییلاقات را که اینجا پیدا بود برف زده است.

### بازگشت به قریه پل

چهارشنبه دوازدهم باید مراجعت به پول کرد. سوار اسب آقباش شده. قدری که راه رفتم اسب عوض کرده سوار اسب طلاجان شدم. ابوالحسن خان سردار ماده قرقاولی با قوش گرفته بود. می‌گفت در حوالی دریاچه لاشک قرقاول زیاد است. از کجور به کنار دریا به واسطه راهی که معروف به نهر رودبار است می‌توان رفت لیکن این راه بسیار صعب‌المسلک و تنگ و عبور از آنجا کمال صعوبت را دارد. به این جهت بود که اردو دوباره مراجعت به پول نمود که از سمت چالوس که راه ساخته است به کنار دریا برویم. بعضی از ملتزمین از قبیل امین‌حضور و شجاع‌الملک<sup>۱</sup> از راه نهر رودبار به کنار دریا رفتند. چهار ساعت به غروب مانده وارد اردو شدیم.

پنجشنبه سیزدهم دیشب از اوّل شب الی صبح باران و رعد و برق شدیدی بود. بحمدلله صبح آفتاب خوبی شد. چادرها خشک شدند. صبحی سوار شده به همان جنگل سابق‌الذکر رفتیم به جهت شکار مرال. مرالی دیده نشد. باز اغلب از نوکرها در جنگل گم شده بودند. از جمله قولر آقاسی‌باشی بود که گم شده، بلد مازندرانی رفت او را آورد.

### از آستانک‌رود تا دشت‌نظیر

جمعه چهاردهم دیشب قدری باران بارید. امروز باید برویم دشت‌نظیر. از منزل قدری که راه رفتیم به ده آسن‌گرو<sup>۲</sup> رسیدیم. چشمه بسیار بزرگ خوبی از بالای ده زیر کوه در می‌آید. به قدر ده سنگ آب داشت. درخت‌های جنگلی کهنه دور چشمه بود. الی حال این ده را ندیده بودم. اردو می‌بایست در این چشمه می‌افتاد. از کنار رودخانه [ای] که همین چشمه داخل آن می‌شود راندیم. راه را ساخته بودند اما با وجود اینکه ساخته

۱. عبدالقادرخان شجاع‌الملک. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات از دیدار با او سخن به میان آورده است. (ص ۲۴)

۲. امروزه «آستانک‌رود» گفته می‌شود.

بودند راه بسیار تنگ باریکی است. بعضی جاها گل بود اما گل مازندران چسبنده است، لغزنده نیست. راه بسیار باصفائی است با جنگل و آب، مرغان بسیار خوش الحان می خواندند.

همه مردم قطار پشت سر هم باید بیایند. پیشخدمتها و سایرین بودند. تا به دره [ای] رسیدیم که آب زانوس و رودخانه میخساز داخل این رودخانه می شوند. اینجاها راه گردنه و سر بالا می شود. بنه زیاد جلو راه را گرفته بود. همه جا راه سر بالا شده از میان جنگل سر بالای زیاد رفتیم. بعد سرازیر شده به دره [ای] رسیدیم. رودخانه معتبری جاری بود [با] آب صاف خوب. جای باصفائی بود اما به قدری تنگ بود که نمی شد آنجا توقف کرد. این رودخانه موسوم به اواز است داخل چالوس می شود و به اسم قریه اواز که دهی است در بالا موسوم است. باز گردنه [ای] در جلو بود بالا رفتیم. آشیان قوش آغورین دست چپ این راه است. آشیانه قوش های شکاری مازندران هر یک اسم مخصوصی دارد. قوش های هر آشیان با یکدیگر از حیثیت خلقت و جلادت در شکار با هم فرق دارند. بعضی تندتر و در شکار جری و بعضی برخلاف هستند و این آشیانه آغورین از آشیان های خوب معروف است. چند سال است که محل آشیانه گم شده و قوش نمی گیرند.

ساعداالدوله از راه کنیج آمده بود. می گفت خوب راهی است. اگرچه باز در وسط این راهی که ما می رویم وصل به آن راه می شود. الحمدلله که هوا صاف و آفتاب بود والا اگر باران می بارید خیلی به مردم و بنه اذیت می رسید. در صحرا کنار رود اواز فرش انداختند نشستیم. جواب عرایض جناب آقا و سپهسالار اعظم را نوشته فرستادیم. دو ساعت به غروب مانده به اردو که در صحرای دشت نظیر است رسیدیم. به واسطه آمدن اردو قرقاول زیاد که در اینجا است فرار کرده بالا رفتند. ده معظم دیگر موسوم به فیروزآباد یک فرسخ بالاتر از اردو است. می گفتند یک صد و پنجاه خانوار است. شب ماهتاب بسیار خوبی بود. به واسطه طراوت جنگل و پیدا بودن کوه های اطراف ماهتاب را طوری جلوه آورده بود که چنین مهتابی کمتر دیده می شود.

## حرکت به سوی مرزن آباد

شنبه پانزدهم باید برویم مرزن آباد کلاستاق. راه سه فرسخ بود. صبح که سوار شدم هوایی بود مثل هوای بهشت؛ آفتاب، صاف، لگه ابری دیده نمی‌شد. خیلی شکر کردم. اگر باران می‌بارید این راه به طوری گل می‌شد که یک مال و آدم نمی‌شد عبور بکند. به دره [ای] رسیدیم که رودخانه فیروزآباد از آنجا جاریست. آب سرد، سفید، رنگ صاف بسیار گوارائی دارد به قدر ده سنگ. از آنجا گذشته چند گردنه کوچک و بزرگ طی شد. راه خیلی خوبست از آجو دره هم گذشته بعد کم‌کم جنگل انبوه شد اما نه چندان. رسیدیم به یک نقطه از جنگل موسوم به کولت علی. می‌گفتند قرقاول زیاد دارد و به حدی فراوانست مثل گنجشک اما چون عبور اردو از اینجا شده فرار کرده‌اند. میرشکار پیدا شد. دوان دوان آمده گفت رد و اثر مرال زیادی در جنگل دست راست است. عملجات که در رکاب بودند به ساعدالدوله گفتیم ببرد در آجو<sup>۱</sup> نگاهدارد تا مراجعت کنیم. ما با بعضی از شکارچیان راندم. از جنگل انبوه بلوط گذشته. سرکوه که رفتم چشم‌انداز بسیار خوبی داشت. جای باصفائی بود. دریا، چالوس، بنفشه‌ده همه پیدا بود. مرالی دیده نشد. ابراهیم‌خان در سمت کوه بنفشه‌ده میان دره گفت آب می‌بینم. من تعجب کرده باور نکردم. به مهدی‌قلی‌خان گفتیم از اسب به زیر آمده با دوربین نگاه کند. او هم گفت دریاچه‌ایست. باز اطمینان به حرف او نکرده خودم پائین آمده با دوربین نگاه کرده دیدم دریاچه بزرگ باصفائی است. رنگ آب کیود بود. معلوم می‌شد خیلی گود است. بسیار تعجب کردم که الی حال چندین مرتبه اینجا آمده کسی نگفته بود چنین دریاچه [ای] اینجاست. بلکه حکام اینجا هم نه شنیده، نه دیده بودند سهل است اغلب از دهات که نزدیک به دریاچه مذکور می‌باشند تا به حال ندانسته بودند که چنین دریاچه [ای] اینجا وجود دارد.

از راه آمده رفتیم به سر جاده ساخته تا رسیدیم به آجو که ساعدالدوله و سایرین آنجا بودند. کیفیت دریاچه را به ساعدالدوله که حاکم این بلوکات است گفتیم. گفت چنین دریاچه [ای] نه دیده نه شنیده‌ام. رسیدیم به ده نی‌ریس.<sup>۲</sup> بلدی از اهل ولایت پیدا

۱. اصل: اجول.

۲. امروزه به صورت «نی‌ریس» نوشته می‌شود.

شد گفت اینجاها قرقاول است. قدری گشتم خروسی پرید. تفنگ انداختم نخورد. بعد جای دیگر خروس پرید زدم افتاد.

از آنجا برگشته سرازیر از رودخانه نی‌ریس گذشته. آب کمی داشت. رفتم بالا زراعت و جنگل نی‌ریس اینجا است. چهار ساعت به غروب مانده بود پیاده شده قدری راحت شدیم. طرف عصر سوار شده قوشچی‌ها و شکارچی‌ها شکار قرقاول می‌کردند. از نزدیک ارزن‌زار و پهلن‌زار گذشتیم. به اصطلاح اهالی مازندران پهلن علف معطر جنگلی است که خیلی بلند می‌شود و غالباً قرقاول آنجا پیدا می‌شود. قرقاول زیاد پرید. دو قرقاول دیگر باز زدم. از اهل نی‌ریس شخصی بلدی کرد که از اینجا راهیست به مرزن‌آباد که غیر از راه معمول است. او را بلد کرده جلو انداخته راندم. راه خلوت خوبی بود. در حوالی منزل به آن راه معمول ملحق می‌شود. یک ساعت به غروب مانده به اردو رسیدیم. چادرها را کنار چالوس زده‌اند. آب رودخانه مثل فصل بهار زیاد است. پسر ساعدالدوله با کدخداهای کلارستاق ایستاده بودند. دو ده که دست راست بالای کوه بود یکی آل‌دره<sup>۱</sup> و دیگری حیرت است.

یکشنبه شانزدهم باید برویم به پل‌کرات. صبح که هنوز تاریک بود بیدار شدم. سوار شده به سمت دریاچه [ای] که دیروز دیده بودم راندم. یک فرسخ تقریباً که راه آمدیم به ده سنار که از دهات خواجه‌وندنشین این صفحات است رسیدیم. بلدی از اهل بیرون بشم که ولی‌خان تفنگدار آورده بود در جلو بود. قرقاول زیاد در بین راه شکار شد. سنار ده بسیار خوبی است. اهالی آنجا خیلی مادیان دارند. اسب‌ها به هوای مادیان بدهوایی می‌کردند. بلدرچین زیاد در ارزن‌زار بود. بلد اولی رفت. بلد دیگری مهدی‌قلی نام خواجه‌وند که لال بود جلو افتاد. راه بسیار مهیبی بود. خار بسیار و بلند و پستی زیاد داشت.

من اول به دریاچه رسیدم. دور دریاچه کوه‌های بلند است. در حوالی و کنار دریاچه جنگل و بوته کم دارد لیکن در قلّه کوه‌های اطراف جنگل‌های انبوه دارد. دریاچه آبش صاف و بسیار گود و وضعاً طولانی است. از دریاچه تار و مومج کمی کوچک‌تر است. توضیح آنکه دریاچه تار و مومج دو دریاچه است یکی بزرگتر و دیگری کوچک‌تر در

شش فرسختی شهر دماوند سمت مشرق واقع است. آب این دریاچه حالا به قدر پنج ذرع پائین رفته بود که از داغ و اثر آب که بر سنگ‌های اطراف بود پیدا بود. در بهار یقیناً از حالا آبش زیادتر است. عجب اینکه از هیچ ممر آبی داخل این دریاچه نمی‌شود لیکن همیشه به قدر سه چهار سنگ آب از زیر دریاچه جاری است که داخل رود چالوس می‌گردد. دور دریاچه قریب به سه هزار ذرع می‌شود.

دو ده کوچک بالای کوهی که مشرف به دریاچه است واقع است مسمی به لسماء<sup>۱</sup> و سرکا. کنار دریاچه چادر زدند استراحت کردیم. بعد از اندکی راحت سوار شده به سمت منزل رانندیم. از زیر درّه سنار که راه دیگر بود ورای این راهی که آمده بودیم و منتهی به پل زغال که از آنجا وصل به راه ساخته دولتی می‌شود آمدیم. در کوه‌های حوالی این دریاچه آنقدر کبک بود که حساب نداشت. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل که پل کرات است شدیم. اردو را در یورتی که سابقاً هم آنجا می‌افتادیم زده بودند و به طول رودخانه افتاده بود. بواسطه کم خوابی دیشب خیلی کسل بودم.

### در راه تفرج و شکار کنار دریا

دوشنبه هفدهم امروز باید برویم به کنار دریا دهنه رود چالوس. صبح سوار شده رانندیم از پل کرات الی دریا مطابق ساعت سه ساعت راه است. هوا صاف و بی‌ابر و مه بود. راه دولتی از پل کرات الی دریا قدری خراب شده بود. چهار هزار تومان به ساعدالدوله داده شد که تعمیر نماید و در مدت پنج ماه چنان تعمیر نمود که ذره<sup>۲</sup> [ای] خرابی باقی نماند. واقعاً در این مدت کم این خدمت را به خوبی انجام داده و جای تحسین است. بعضی جاهای راه بسیار بد شده بود به خصوص نزدیک قشلاق و جلگه گل به حدی بود و به واسطه عبور و مرور پله پله شده بود که با کمال اشکال عبور شد. یکسر رانندیم الی کنار دریا. ساری اصلان<sup>۱</sup> امروز از شهر رسیده است.

سنگ دریائی که مهر نماز کرده و از قدیم در جیسم بود با آن نماز ظهر و عصر را نموده به دریا انداختم و مهر دیگر برداشتم. توضیح آنکه در سفر اوّل که چهارده سال

۱. مقصود روستای «سما» می‌باشد.

۲. رحمت‌اله خان ساری اصلان.

قبل باشد به کنار دریا که آمدم چون ریگ‌های الوان و نفیس به انواع [و] اشکال به خصوص مدور و پهن که به جهت مهر نماز بسیار خوب است زیاد دیدم یکی از آنها را برداشته در جیب گذاشتم و مدت‌ها با آن مهر نماز می‌خواندم تا سفر دیگر که باز به کنار دریا رسیدم مهر قبل را به دریا انداخته و<sup>۱</sup> یکی دیگر برداشتم و این عمل در هر سفر رسم شده بود. در این سفر هم علی‌الرسم به کنار دریا که آمدم بعد از اداء نماز ظهر و عصر آن مهر را به دریا انداخته مهر دیگر برداشتم.

خلاصه بعد از نماز سوار شده در میان شلتوک‌زارهای دارماشکلا و اورنگ و چالوس قدری تفرج نمودم. دو قراقول پرید. یکی را زدم. بعد از خوردن تفنگ بلند شد و پرواز زیاد کرد پس از آن افتاد میان جنگل. خیلی تماشا داد. لیکن هر چه میان جنگل گشتند پیدا نکردند. بعد رفتیم رو به منزل. مرغابی زیاد در دریا بود چون دور بودند خواستم با تفنگ گلوله‌زنی آنها را بزنم پریدند. تفنگ ساجمه را گرفته اسب دوانده نزدیک شدم و مرغابی‌هایی که در هوا بودند از بالای سر من که آمدند بگذرند تفنگ را خالی کرده به تیر اول چهار مرغابی زدم میان دریا افتاد. تیر دوم که خالی شد باز چهار مرغابی دیگر به دریا افتاد. خیلی تماشا داشت. مهدی‌قلی خان با شکارچی‌ها سواره میان دریا رانده مرغابی‌ها را گرفته آوردند.

امروز همه کوه‌های تنکابن پیدا بود. از اینجا به خرم‌آباد که مقر حکومت قشلاقی ساعدالدوله و در کنار دریا واقع است هفت فرسخ راه است. یک شب در عباس‌آباد باید منزل کرد. منزل دیگر خرم‌آباد است. کوه خیلی معظم مرتفعی در حوالی خرم‌آباد پیدا بود که برف زیاد داشت. گفتند اسمش گردکوه است. کوه برف‌دار دیگر هم دورتر پیدا بود خیلی بزرگ، که می‌گفتند آن کوه سرحد گیلان و تنکابن است؛ یعنی آخر بلوک تنکابن که مشهور به سخت‌سر<sup>۲</sup> است و سادات معروف آنجا سکنا دارند. اسم این کوه جور دشت است. جور<sup>۳</sup> دهی است در دامنه آن کوه که بیلاق سخت‌سر است. در تابستان سه هزار خانوار در آنجا جمع می‌شوند اما زمستان کسی زیست نمی‌کند.

۱. اصل: ر

۲. شهر رامسر در دوره رضا شاه در این مکان ساخته شد.

۳. تا پیش از عصر پهلوی به این نام خوانده می‌شد و پس از آن «جواهرده» نام گرفت. بنگرید به: جغرافیا و

## اتراق در چالوس

سه‌شنبه هجدهم در چالوس اتراق شد. بعضی از اهل اردو از راه ویسر<sup>۱</sup> آمده بودند که راه دیگری است از پول به چالوس. دو نفر از شناگران مازندرانی که نوکراهایی ساعدالدوله بودند یکی سیاه و دیگری سفید به قدر دو ساعت در دریا شنا کردند و تقریباً یک فرسخ از ساحل دور شده بودند که با دوربین‌های بلند به اشکال دیده می‌شدند. مسیو هیینه دندان‌ساز هم شنا کرد. او هم با مهارت بود لیکن زیادتر از پنجاه قدم نمی‌توانست از ساحل دور بشود.

خلاصه عصری برای شکار سوار شده الی پالوژده و ده‌گری<sup>۲</sup> راندم. این دو ده تیول جعفرخان قاجار است، خود او هم همراه بود و بلدی می‌کرد. حوالی این دهات چمن است و علف به حدی است که الی سینه اسب می‌رسد. هفت هشت قرقاول پرید شکار شد. بلدرچین، یلوه<sup>۳</sup> و غیره هم بسیار صید شد. دیشب دریا طوفانی و موج شده. نصف شب به طوری شدت کرد که امواج دریا میان چادرها می‌ریخت لابد همان نصف شب از خواب برخاسته به چادرهای دیگر که بالاتر زده بودند رفته استراحت نمودم.

## عبور از املاک ساعدالدوله

چهارشنبه نوزدهم باید برویم به خیرودکنار ملکی ساعدالدوله. دو فرسنگ و نیم راه است. آب دریا امروز هم خیلی متلاطم بود. هر قدر می‌رفتیم جنگل به کناره نزدیک می‌شد. اول دهی که از آن گذشتیم هلیستان ملکی ورثه ملّا محمدتقی بود. بعد کرکوسر خالصه دیوان، بعد سنگ تجن که حالا معروف به حبیب‌آباد و ملکی ساعدالدوله است. آب صاف زیادی به قدر ده سنگ از این ده به دریا می‌ریخت. ساعدالدوله می‌گفت تمام این آب از یک چشمه در می‌آید و در تابستان بسیار سرد و گواراست و محض همین آب اهالی حبیب‌آباد به بیلاق نمی‌روند. بعد از حبیب‌آباد علی‌آباد سادات<sup>۴</sup> است. هوا

۱. اصل: دیسر.

۲. پالوژده و دهگیری جزء شهر چالوس شده‌اند.

۳. یلوه: نوعی پرنده باتلاقی بومی ایران که به خوبی شنا می‌کند.

۴. امروزه «علی‌آباد میر» گفته می‌شود.



گرم و پوشیده از ابر و خفه بود. در علی‌آباد قدری استراحت نموده جواب نوشتجاتی که از طهران رسیده بود نوشته. عصری سوار شده از ده شمع‌جاران ملکی ساعدالدوله گذشته به خیرودکنار رسیدیم. این ده فواکه<sup>۱</sup> و مرکبات زیاد از هر قبیل دارد، خیار و خربزه و بادمجان<sup>۲</sup> و کدو و غیره هم یافت می‌شود.

پنجشنبه بیستم باید به صلاح‌الدین کلا برویم. راه امروز چهار فرسنگ و نیم سنگین است و همه جا از کناره دریاست. اسب و پیاده به واسطه عبور از روی ماسه دریا زیاد خسته شدند. از محال خیرودکنار به آن طرف محال بندپی است اما این بندپی و رای بندپی معروف مازندران است. بعد از آن محال چلندر است بعد علی‌آباد، بعد صلاح‌الدین کلا. صبح که از منزل سوار شدیم به ده خیرودکنار که امامزاده سیدعلی‌کیا آنجا مدفون است رفتیم. چنار بسیار بزرگی در حوالی بقعه امامزاده بود. اشجار نارنج زیاد و سایر مرکبات در اینجا دیده شد. باز مراجعت به کنار دریا نموده رو به منزل رانندیم.

مغاره‌ایست در دامنه کوه چلندر معروف است که مغاره دیوسفید است که تفصیل آن در شاهنامه فردوسی ضبط است. مغاره [ای] بسیار بزرگ عمیقی است و رفتن به آنجا خالی از اشکال نیست. امین‌حضور و شجاع‌الملک که از راه نهر رودبار چنانکه ذکر شد آمده و ده شب بود در اینجا بودند دیده شدند. از راه خیلی شکایت می‌کردند شجاع‌الملک می‌گفت ببری اسب کدخدای اینجا را دریده است و می‌گفت من یک شب رفتم در شلتوک‌زار<sup>۳</sup> خوکی به جهت خوردن شلتوک آمده بود او را با گلوله زدم. خلاصه امروز دریا بسیار آرام است سواحل چلندر و این سواحل عمیق‌تر و پست‌تر از سواحل چالوس است. احتمال دارد کشتی‌های بزرگ خیلی نزدیک به ساحل بتوانند بیایند.

جمعه بیست و یکم در صلاح‌الدین کلا اتراق شد. شب هیزمی که از جنگل به جهت سوزانیدن بریده آورده بودند مغز یکی از آن کنده‌ها<sup>۴</sup> مثل روشنائی مهتاب روشن بود. غلام‌علی‌خان ابتدا دیده به امین‌السلطنه نموده بود. بعد به توسط امین‌السلطان به حضور آوردند. پوست این چوب را که می‌کنند در تاریکی مثل مهتاب روشن است به طوری

۱. فواکه: میوه‌ها.

۲. اصل: بادانجان.

۳. اصل: شکوک‌زار

۴. اصل: کنده‌ها

که یک کنده از آن درخت را در آلاچیق گذاشته چراغها را که برداشتند فقط به روشنی نور آن چوب می‌شد خوانند و نوشت بلکه روشنائی آن به طوری بود که در وقت خوابیدن چشم را می‌زند لابد چوب را از آلاچیق بیرون بردند. و این چوب را وقتی که ریزریز کرده به زمین می‌ریزند تمام زمین نورانی می‌شود و از اهل ولایت هیچکس این درخت را به این خاصیت نمی‌دانست.

شنبه بیست و دوم باید برویم به سوله‌ده.<sup>۱</sup> سه فرسخ راه است. صبح که سوار شده قدری راه رفتیم ساعدالدوله عرض کرد از نارنجک‌بن<sup>۲</sup> برویم مرکبات زیاد دارد تماشا بکنید. رفتیم میان جنگل راهی داشت بسیار باریک و بد از آنجا گذشته به صحرا افتادیم. همه زمین این صحرا علف اوجی است و بسیار معطر است. اول از ده ونوش گذشته رسیدیم به نارنجک‌بن؛ ده بزرگی است درخت‌های مرکبات از قبیل نارنج و نارنگی و پرتقال<sup>۳</sup> زیاد دارد. علی‌اکبر بیگ کدخدای آنجا دیده شد. از آنجا گذشته رسیدیم به ده عالم‌کلا. ییلاق اهل نارنجک‌بن، ده کذیر است. که در بالای نهر رودبار کجور واقع است دره [ای] بالای نارنجک‌بن است رودخانه [ای] از آن جاریست که همه جا می‌رود تا داخل نهر رودبار شده. به کالیچه‌رود کجور منتهی و متصل می‌شود.

از عالم‌ده گذشته باز به کنار دریا افتادیم قدری که رفتیم اردو که در سوله‌ده بود از دور پیدا شد اما باز مسافت زیادی بود. از اینجا که عالم‌کلا و فراش‌کلا باشد مابین جنگل و دریا زمین تپه مانند مرتفع و بلند شده است که صحرا و جنگل پیدا نیست مگر از روی تپه کوه‌ها و تپه‌ها کم‌کم از دریا دور می‌شوند. از ده حسن‌آباد و سیاه‌رود و اعلم‌ده<sup>۴</sup> که آخر خاک قشلاقی کجور است گذشته وارد سوله‌ده که اول خاک قشلاقی نور است شدیم اما خود ده پیدا نبود. توی جنگل بود. رودخانه بزرگی داشت. آب رودخانه کم جریان و آرام بود. جسر بزرگی از تخته و چوب جنگل بر روی آن بسته بودند که از آن عبور شد. علی‌اکبرخان حاکم نور و حاجی اسمعیل که ده تاکور سپرده

۱. شهر نور امروزی.

۲. امروزه: «نارنج‌بن» خوانده می‌شود.

۳. اصل: پورتغال.

۴. مقصود «علمده» می‌باشد که امروزه به شهر «رویان» تغییر نام یافت.

به اوست حضور آمدند. اینها از دهنه و راه خورت رودبار<sup>۱</sup> و لاویج و چماسان<sup>۲</sup> آمده بودند. دهات مذکور از بیلاقات نور است. قشلاق اهل فیروزکلای کجور عالم کلا است. این بلوک را کچه رستاق می گویند.

### بازدید از سوله و ایزده

یکشنبه بیست و سوم باید به عزت ده<sup>۳</sup> رفت دو فرسخ راه است. صبح سوار شده از جسر چوبی گذشته از راه خشکی به ده سوله ده رفتیم. میرزا داودخان آنجا بود. این ده تیول اولاد مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم است. ده بزرگی است. جمعیت و خانوار زیاد دارد. خانه ها تک تک و منفصل از هم واقع شده اند و ما بین خانه ها<sup>۴</sup> میدان ها و وسعت گاههای تمیز سبز و خرم است. درخت مرکبات هم این ده زیاد دارد. میرزا آقاخان مرحوم یک دست عمارت خوب در اینجا ساخته اما حالا قدری خراب شده است. به میرزا داودخان حکم شد که به شراکت نظام الملک آنجا را تعمیر کند. حمام و مسجد و پل سنگی خوبی که بر روی رودخانه است از بناهای میرزا آقاخان مرحوم است و این رودخانه از وسط سوله ده گذشته آبادی را دو قسمت کرده است.

بعد از تماشای آبادی در میان ناوی نشسته به قدر نیم فرسنگ راه تا انتهای رودخانه که مصب آن به دریاست با قایق رفتیم. بسیار باصفا بود. اطراف این رودخانه مشابه رودخانه پیره بازار گیلان است. در حوالی جسر چوبی از قایق بیرون آمده سوار اسب شده به سمت منزل راندیم. راه امروز باز فاصله ما بین جنگل و دریا تپه است و آن طرف تپه که جنگل است جنگل انبوه درهم بزرگی است. درخت شمشاد در این سواحل بسیار است. رشته کوه امروز به قدر پنج شش فرسخ از دریا دورتر افتاده است. خلاصه رسیدیم به ده رستم رود. دهی بزرگ و از وکیل الملک است. نیم فرسنگ بالاتر افراسیاب کلای ملکی نایب السلطنه است. اردو را در چمن عزت ده زده اند. چمن

۱. امروزه «خورتاب رودبار» گفته می شود.

۲. چمستان امروزی.

۳. مقصود «ایزده» است که امروزه «ایزد شهر» نامیده می شود.

۴. اصل: خان ها. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

بسیار وسیع خوبی است. اردو اگرچه قدری از دریا دور است لیکن صدای موج دریا به اردو می‌رسد. درخت شمشاد اینجاها فراوانست. در اطراف منزل قرقاول زیاد است.

### در مسیر محمودآباد و تلیکه‌سر

دوشنبه بیست و چهارم باید به محمودآباد تلیکه‌سر که جزو اهل‌مرستاق است برویم. دو فرسنگ راه است. عضدالملک<sup>۱</sup> حکمران مازندران در این منزل به حضور رسید. قبل از حرکت از طهران عضدالملک را از راه معمول مازندران به جهت تدارکات ورود فرستاده بودیم. ضعیف شده. معلوم شد که خود و آدم‌هایش مبتلا به تب و نوبه سخت شده حتی چند نفر هم از همراهان او مرده بودند. حکیم دولتی میرزا زین‌العابدین که همراه عضدالملک روانه گردیده او هم مبتلا به نوبه شده بود. زمانی که عضدالملک مأمور مازندران شد اواخر تابستان و اوایل پائیز بود. در این فصل هوای مازندران بسیار بد و مورت امراض سخت است چنانکه خود عضدالملک عرض می‌کرد مدت بیست روز متوالی باران آمده بود به طوری که از اطاق بیرون نمی‌شده بود آمد.

خلاصه با عضدالملک و علاءالدوله و الله‌قلی میرزای ایلخانی صحبت‌کنان رفتیم رو به آبادی عزت‌ده. چمن بسیار خوب و وسیعی دارد همه جا رفته تا رسیدیم به کنار رودخانه. با بعضی عمه خلوت و غیره به کرجی نشسته به سیاحت رودخانه رو به بالا رفتیم. می‌گفتند آب رودخانه تا یک فرسخ بالاتر از ده است. محل زراعت عزت‌ده هم بالاست و با ناو و کرجی حمل آذوقه به ده می‌کنند. رودخانه خوبی است. عرضش ده ذرع است. قدری که بالا رفتیم مراجعت کرده در حوالی جسر چوبی که نزدیک دریا ساخته بودند از کرجی بیرون آمده سوار اسب شده قدری که رفتیم کالسکه ما را آوردند. کالسکه را از راه ساری فرستاده بودند اینجا به ما رسید. در کناره دریا کالسکه به خوبی حرکت می‌کند. به رودخانه اهل‌مرود رسیدیم. آب زیادی داشت. اعیان مازندران و صاحب‌منصبان لاریجان و غیره اینجا به حضور رسیدند. من جمله نورالدهر میرزا ولد ملک‌آرای مرحوم، عبدالله میرزا نظام‌العلمای مازندران ولد ایضاً، میرزا مسیح

۱. علی‌رضا خان قاجار قوانلو، پسردهی ناصرالدین شاه.

وزیر، سیف‌الله‌خان سرتیپ لاریجانی، اسدالله‌خان سورتیج، ابراهیم‌خان سرهنگ [و] میرزا مهدی‌یاور بودند.

رودخانه بزرگی از محمودآباد به دریا می‌ریزد. جسر چوبی بر روی آن بسته‌اند. میرزا شفیع تللیکه‌سری پسر میرزا سعید صاحب محمودآباد دم جسر ایستاده بود. رودخانه اهلم آخر خاک نور و سرحد سایر بلوکات مازندران است. سرپرده‌ها<sup>۱</sup> را سمت دریا زده‌اند. در یک چمن بدی زده شده است. هوا بسیار گرم بود. راه امروز باز بعضی جاها مابین دریا و جنگل تپه بود.

سه‌شنبه بیست و پنجم اتراق شد. صبح به تللیکه‌سر رفتیم. راه بدی دارد و از این راه است که به شهر آمل می‌روند و سه فرسخ مسافت است. چنانکه عضدالملک هم از آمل به اردو از همین راه آمده بود. از آبادی محمودآباد گذشته از رودخانه [ای] عبور نمودیم که آب بسیاری داشت. از لب دریا تا تللیکه‌سر نیم فرسخ راه است. میرزا موسی برادر میرزا شفیع<sup>۲</sup> بلدی می‌کرد. رسیدیم به عمارت میرزا شفیع. دیوار عمارت از آجر است. حیاط‌های وسیع دارد. وسط حیاط چمن و اشجار مرکبات است. تالار بزرگی دارد. عمارت خیلی خوبیست اما حالا قدری خراب شده است. این عمارت را میرزا یوسف یا یوسف‌خان جدّ اینها در زمان خاقان مغفور ساخته است. شیخ‌محمد برادر میرزا شفیع که در سلک علماء است آنجا بود. آدم خوبی است. به حضور رسید و مورد التفات شد. بعد از تماشای عمارت سوار شده قدری از ده بالاتر رفته چادر زدند راحت نمودیم. جنگل‌های اطراف صفائی داشت. مرغ‌های مختلف خوش‌الحان می‌خواندند. نوشتجات وزراء را که از طهران رسیده بود ملاحظه نموده جواب نوشتیم و عصر به منزل مراجعت شد. عباس‌بیک تفنگدار در بین راه آمده گفت در جنگل ببر دیده شده است. چون وقت تنگ بود و اسباب جرگه هم موجود نبود صرف نظر شد.

۱. اصل: سرپردها

۲. میرزا شفیع مازندرانی، صدراعظم فتحعلی شاه.

## عزم حرکت به فریدون کنار

چهارشنبه بیست و ششم باید به فریکنار<sup>۱</sup> رفت. چند روز است درد چشم عارض شده و از دیشب شدت کرده است. اینجاها درد چشم خیلی فراوان است. صبح به کالسه نشستیم. در اسفار سابقه این سواحل مازندران را تماماً دیده بودم مگر این قسمت را که از محمودآباد الی مشهدسر است. قدری که از اینجا گذشتیم کناره دریا دیگر ریگ درشت الوان نداشت تمام ماسه نرم بود. اسب و پیاده را خیلی زحمت می داد. به جای ریگ گوش ماهی و صدف زیاد داشت. فاصله مابین جنگل و دریا تپه های کوچک پست و بلند است که درخت انار جنگلی زیادی روی آنها روئیده است. امروز به علت درد چشم عینک سبز گذاشته بودم. راه منزل امروز سه فرسنگ و نیم سنگین بود. در بین راه با عضدالملک و علاءالدوله و ایلخانی و امین السلطان<sup>۲</sup> و میرزا مسیح فرمایشات شد. به اول دمی که در راه رسیدیم دریاسر و کلهمرز بود که دو ده معتبر خالصه دیوان و تیول اولاد میرزا عبدالله خان و محمدخان است. آبادی و عمارات این دو ده دیده نشد اما جمعیت زیادی داشت که نزدیک راه آمده بودند. دهات از کناره دریا قدری دور افتاده اند.

قدری که رانیدیم به رودخانه موسوم به تفنگا رسیدیم؛ چهار سنگ آب داشت که از این دهات کلهمرز و غیره می گذرد. بعد از طی مسافتی به المده<sup>۳</sup> خالصه که تیولی مهدی قلی خان پسر میرزا فضل الله خان نوائی نایب ایشیک آقاسی می باشد رسیدیم. خودش هم با جمعیت زیادی از اهل ده در کنار راه آمده ایستاده بودند. از المده رودخانه [ای] به دریا می ریخت که به قدر چهار پنج سنگ آب داشت. از این ده قدری که گذشتیم به ده ملاکلای خالصه رسیدیم. از اینجا رودخانه بزرگی به دریا می ریزد که جسر چوبی بر روی آن بسته اند. اهالی ده نزدیک جسر ایستاده بودند.

از ملاکلا قدری که گذشتیم به سرخرود رسیدیم. بسیار ده آباد بزرگی است. استعداد خیلی آبادی دارد و محل قابلی است. تیول ورثه مرحوم احمدخان نوائی است. رودخانه هراز که سرچشمه اش از کوه های لار و از شهر آمل می گذرد در سرخرود به

۱. فریدون کنار امروزی.

۲. آقا ابراهیم امین السلطان.

۳. امروزه به صورت «علمده» نوشته می شود و این علمده غیر از علمده نور است.

دریا می‌ریزد. جسر محکم خوبی بر روی آن بسته بودند و چنانچه جسر نبود عبور از آب مشکل بود. سرخرود در دست محمدخان پسر احمدخان است. از اینجا گذشته به وزرا محله و مریچ محله که سهمی حسن‌خان پسر احمدخان است رسیدیم. رعیت این دو ده و یک نفر آخوند از سکنه دابوی بزرگ که تا این دو ده یک فرسخ مسافت دارد سر راه ایستاده بودند. وزرامحله و مریچ محله جزو دابوی کوچک است.

از پل سرخرود که خیلی باریک و طولانی بود پیاده گذشتیم. تمام این جسر را عضدالملک به جهت عبور اردو حکم داده ساخته‌اند. از سرخرود الی فریکنار که محل آبادی است و جمعیت زیاد دارد سواره رفتیم. از بالای تپه [ای] که مشرف به دریا بود آبادی فریکنار پیدا بود. اطراف آبادی جلگه خوب و چمن سبز خرمی دارد. محل باروح و باصفائی است. مردابی هم دارد که به دریا متصل می‌شود. از قراری که می‌گفتند طول این مرداب یک فرسخ است اما عرضش کم و همه جا به طور رودخانه است. در سوابق ایام عرض این مرداب زیاده بر این بوده است حالا کم شده و به جای آب نی روئیده است. در این مرداب مرغابی زیاد است. در دهه مرداب نزدیک به دریا جسر چوبی خوبی بسته‌اند. ابراهیم‌خان که دو روز قبل مرخص شده به مشهدسز رفته بود اینجا به حضور آمد. چون بلوک پازوار و مشهدسز سپرده به اوست مرخص شده به آنجا رفته بود. در نزدیک جسر فریکنار الله‌قلی‌خان مباشر گمرک مشهدسز که آدم سیاه چرده قصیرالقامه ایست و آقارآقا ساکن فریکنار که مردی کدخدامنش و ارباب و در این حوالی خیلی معتبر است با جمعیت زیادی از مرد و زن دیده شدند. آقارآقا پیرمرد ریش بلند گوش بزرگ گردن کلفتی است. مردم اینجا از مرد و زن مثل مردم شهر خوش لباس هستند. اهالی اینجا کشت و زرع ندارند. کسب و راه معاش آنها منحصرأ از صید ماهی و شیلات و شکار طیور دریائی و مرغابی است. در محمودآباد قدری از سرکوه دماوند پیدا بود اما از فری‌کنار نصف آن کوه با نهایت جلوه و شکوه پیداست. در کنار دریای فری‌کنار ریگ‌های الوان مختلف بسیار دارد اگر جمع بکنند و تراش بدهند مهره‌های بسیار نفیس می‌شود. دریا امروز طوری کم موج و آرام بود که مثل دریاچه سلطنت‌آباد به نظر می‌آمد.

### حرکت به سمت مشهدسر

پنجشنبه بیست و هفتم باید به مشهدسر رفت. گفتند دو فرسخ راه است. سوار کالسکه شده رانیدیم. چشم ما الحمدلله خوب است. تمام راه را با کالسکه رفته رسیدیم به مشهدسر. جسر چوبی بسیار طولانی بر روی رودخانه بابل ساخته‌اند. من پیاده عبور کردم. کاروانسرائی که امین‌الملک مرحوم به حکم ما ساخته بود در کنار این رودخانه واقع است. یک برج آن را طغیان آب خراب کرده جاهای دیگرش هم تعمیر لازم دارد. قرار شد این امین‌الملک مرمت نموده به اتمام برساند. بعضی از تجار روس در کاروانسرا منزل دارند که با ساری و بارفروش و شاهرود تجارت می‌کنند. رودخانه بابل که از بارفروش می‌گذرد و در مشهدسر به دریا می‌ریزد خیلی عریض و عمیق است اردو را کنار دریا زده‌اند.

### شکار در دشت پازوار

جمعه بیست و هشتم اینجا توقف شد. حوالی صبح باد سخت وزید و هوا پوشیده از ابر شد. بیم باران بود اما الحمدلله نبارید. دیشب کشتی بخاری از حوالی اردو عبور کرده به طرف انزلی رفته است. کشتی بادبانی بزرگی هم محاذی اردو در دریا لنگر انداخته است. خلاصه صبح زود سوار شده به صحرای احمدکلا و هردومرد<sup>۱</sup> رفتیم. صحرای احمدکلا و هردومرد همان دشت پازوار معروف است که بعضی از شعرا تعریف و مدح آن را کرده‌اند. بعد از نیم ساعت طی مسافت از اردو به احمدکلا رسیدیم. چنین صحرائی هیچ ندیده بودم؛ هیئتاً مدور و وسیع و مسطح و سرتاسر چمن سبز و خرم بی‌پست و بلندی و سنگ و خاک. گاو و گوساله و مادیان و گاومیش زیادی در این صحرا می‌چریدند. کلاغ سیاه و کلاغ جره که قسمی از کلاغ است و سار در صحرا زیاد بود. دور این صحرا تقریباً دو فرسخ است.

سمت هردومرد که جنگل است پیاده و یابوسوار و سگ زیاد از اهل ده حاضر بودند. همین که ما رسیدیم جنگل را به هم زده بنای قال و قیل گذاشتند. خوک بزرگی از

۱. به نظر می‌رسد مقصود «هرومرد» است. که بعدها به «خردمرد» تغییر نام یافت.



جنگل بیرون دویده رو به من آمد. شکارچی و پیاده‌ها میان من و خوک حایل شدند به احتیاط اینکه مبدا تفنگ به آدم بخورد نینداختم. باز چند خوک دیگر درآمد. مهدی‌قلی‌خان و ساعدالدوله تفنگ انداختند نخورد. قدری بیشتر رفتم خوک نر قبانی<sup>۱</sup> از جنگل بیرون آمده به خط مستقیم به سمت من آمد. نزدیک من که رسید با چهارپاره طوری او را زدم که جابجا افتاد و مرد. خوک دیگر رو به من آمد او را هم با چهارپاره زدم میان جنگل گریخته افتاد. رفتند آوردند. این صحرا شکارگاه خوبی است.

خلاصه بعد چادر زدند استراحت کردم. جواب نوشتجات وزراء را که از طهران فرستاده بودند نوشته و داده. عصر مراجعت به منزل نمودیم. در معاودت به قایق نشسته از رودخانه بابل رو به منزل آمدیم. عضدالملک و امین‌السلطان هم با من بودند. نزدیک جسر سابق‌الذکر که رسیدیم آب رودخانه به واسطه قرب به دریا از امواج دریا متلاطم بود. قایق را به سهولت نمی‌شد راند. در حوالی اردو از قایق بیرون آمده دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. امشب آب دریا متلاطم بود. سواحل اینجاها کم عمق است.

### زیارت و بررسی امامزاده ابراهیم

شنبه بیست و نهم باید به لارین<sup>۲</sup> برویم. راه امروز چهار فرسنگ سنگین است. صبح زود سوار شده از راهی که دیروز رفته بودیم به چمن احمدکلا الی محاذی امامزاده سلطان سیدابراهیم برادر امام ثامن ضامن امام‌رضا علیه‌التحیه و الثنا رانیدیم. از چند خانوار که جزو مشهدسر است گذشته قدری از صحرا چمن بود. محاذی امامزاده که رسیدیم راه کم عرضی بلند از زمین ساخته بودند چرا که الی امامزاده طرفین راه باتلاق است و این راه را از قدیم به جهت عبور و مرور به بقعه امامزاده که دو میدان اسب طول آن است ساخته‌اند. در امامزاده پیاده شده زیارت کردم. گنبد بلند مخروطی دارد. آقا الله‌قلی مباشر گمرک مشهدسر مرمت کرده و آلا منهدم و خراب شده بود. صحن بزرگ بسیار خوبی دارد. اشجار مرکبات از هر قبیل در صحن زیاد است. بنای این گنبد

۱. قبان: واژه ترکی به معنی خوک نر وحشی.

۲. امروزه «لاریم» گفته می‌شود.